



فاجعه ۶۷

نماد جنایت‌های جمهوری اسلامی

منیره برادران زندانی سیاسی (مهر ۱۳۶۰ تا مهر ۶۹)

نوشتن این مقاله را پیشتر شروع کرده بودم، قبل از اینکه تقلب انتخاباتی ۲۲ خرداد به یک تکان بزرگ سیاسی تبدیل شود. حوادث اخیر مرا هم درگیر خود کرد و اعتراض به موج وسیع بازداشتها و شکنجه و قتل معترضان مسئله روز من هم شد و پرداختن به گذشته‌ها نیمه کاره رها ماند.

حالا که اصرار پرویز قلیچ خانی مرا با مقاله نیمه رها شده آشتی داده، می بینم که اتفاقاً امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز هست که به گذشته نظر کنیم. سرکوب امروز، تسلسل دیروز است. هشدار ما، که تجربه دهه سیاه ۶۰ و کشتار تابستان ۶۷ را پشت سر داریم، هیچ وقت جدی گرفته نشد. ما گفتیم و نوشتیم که اگر گذشته به حال خود رها شود، همیشه امکان تکرار وجود دارد. خیلی‌ها ترجیح دادند که فجایع گذشته مسکوت بماند. جامعه جوان امروز از جنایت‌های گذشته چیزی نمی داند و یا بدتر از ناآگاهی، تاریخ تحریف شده را باور کرده است. یکی از دانشجویان بازداشت شده در حوادث اخیر در گزارش خود می نویسد:

«اگر رفقای ما فلان جایشان را از ترس خراب کردند، حق داشتند. چرا که نمی دانستند با چه کسانی روبرو شده اند. چه بسیار امثال من که منکر شکنجه های حکومت بودند و آن شب همه اش را باور کردند حتی از فلان آویزان کردن را» (۱)

همانطور که نوشته این جوان بیانگر آن است، امروز اما، دستگیری های گسترده، ناپدید کردن انسانها به قهر، شکنجه، قتل معترضان و پروژه اعتراف گیری زیر شکنجه پس از ۲۲ خرداد، حافظه گم شده دهه ۶۰ را دوباره زنده کرده است. روش رسوای اعترافات اجباری به ویژه ذهنها را متوجه گذشته کرده است. با باور به اینکه فراموشی به تسلسل گذشته می انجامد، نوشتن از گذشته را از سر می گیرم.

جنایتی را که در تابستان ۱۳۶۷ در زندانهای ایران اتفاق افتاد، نمی توان جدا از سیر قضائی که از فردای انقلاب بهمن ۵۷ با تشکیل دادگاه انقلاب اسلامی به راه افتاد، بررسی کرد. به باور من فاجعه بارترین روند در جمهوری اسلامی این بود که محاکمه و دادگاه بار معنائی متعارف خود را که جدا از دین تعریف می شود، از دست داد و به جای اتهامات مشخص حقوقی، واژه های مبهم دینی چون «مفسد فی الارض»، «باغی» و «معارض با خدا» وارد زبان حقوقی شد. محاکمات شتابزده که در روزهای

ما و یادمان اعدام شدگان

آن عاشقان شرز، که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان نموج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند
مرغان پرگشوده ی طوفان که روز مرگ
دریا و موج و صخره بر ایشان گریستند
می گفتم، ای عزیز! «سَرَوَن شده ست خاک.»
اینک بین برابر چشم تو چيستند:
هر صبح و شب به غارت طوفان روند و باز،
باز، آخرین شقایق این باغ نیستند.

شفیعی کدکنی

با نگاهی به تاریخ حکومت سی ساله ی رژیم جمهوری اسلامی ایران می بینیم که استقرار روحانیت شیعه با انواع خشونت ها از جمله: زندان، شکنجه، کشتار و قتل عام جمعی همراه بوده است. کشتارهای بزرگ این دین سالاران به قدرت رسیده طی سی سال گذشته، جلوه ای از جنایات این دار و دسته، علیه بشریت بوده است.

جمهوری اسلامی ایران از فردای انقلاب، کشتار مخالفان سیاسی - عقیدتی خود را آغاز کرد. در دهه ی ۱۳۶۰، در دو فراز تاریخی، با وقاحتی بسیار، وفای به عهد کرد و زندانیان سیاسی کت بسته در قفس راه اعدام کرد: از خرداد سال ۱۳۶۰، کاربدستان رژیم اسلامی، کشتار بخش وسیعی از مخالفان سیاسی کمونیست و مذهبی را به طور علنی و با اعلام در روزنامه های رسمی خود- در مقابل سکوت و بعضاً دفاع بخشی دیگر- آغاز کردند.

هم چنین در تابستان ۱۳۶۷، خمینی - پس از نوشیدن جام زهر پایان جنگ ایران و عراق- به هیئت منتخب خود (نیری، اشراقی، و نماینده ای از وزارت اطلاعات فرمان داد که مسئله ی وجود زندانی سیاسی را با کشتار آن ها، حل کنند. این هیئت مرگ، در محاکمات چند دقیقه ای، نزدیک به ۴۰۰۰ هزار زندانی سیاسی را اعدام کردند.

طی سی سال گذشته، برای اینکه این جنایتها فراموش نشود و برای گرامی داشت یاد کسانی که جانشان را در مبارزه و دفاع از عقیده و آرمانشان از دست دادند، هر ساله در شهرهای مختلف جهان مراسم یادمانی برگزار می شود. در بعضی از این مراسم کشتارهای اولیه دهه ۶۰ برجسته می شود و در برخی دیگر قتل عام تابستان ۶۷.

در این شماره ی آرش قصد داریم به ارزیابی دیدگاه هائی که در این باره وجود دارد، بپردازیم. برای این کار از دو تن از همکاران و همیاران همیشگی آرش، منیر برادران و اصغر ایزدی، خواهش کردیم مسئولیت این ویژه نامه را بپذیرند.

آنچه در زیر می خوانید حاصل این کوشش است.

آرش

در رابطه با اعدام این چهار نفر تکذیب کرد ولی بعدها در سال ۱۳۶۳ او به تیرباران رهبران خلق ترکمن اعتراف کرد. (۵)

در اواخر بهار و تابستان ۱۳۵۸ در سرکوب «کانون فرهنگی خلق عرب» تعدادی هم در اهواز و خرمشهر اعدام شدند. باید به این نمونه ها، که از سرکوب خواسته های اقلیت‌های قومی خبر می دهد، سرکوب اقلیت‌های دینی را هم افزود. در چهار سال اول انقلاب ۹۷ بهائی در ایران اعدام شدند. (۶) اینها تنها نمونه های شناخته شده اعدامها در سالهای اول انقلاب بود.

در کنار اعدام اما، شیوه دیگر سرکوب تا تابستان ۱۳۶۰ ربودن و قتل مخالفان. در سالهای ۵۸ تا ۶۰ گروه های فشار حزب الله در همه جای ایران به مخالفان حمله می کردند و در بعضی از شهرها حتی آنها را به قتل رساندند. آن گروه های فشار همگی از طریق امامان جمعه، مساجد و نیروهای کمیته و پاسداران سازماندهی می شدند. رسواترین این گروه های فشار در جهرم، دار و دسته قنات بود. آنها قربانیان را با آزار و شکنجه می کشتند و در قناتهای اطراف شهر جهرم می انداختند. گاه زنده زنده آنها را تکه-تکه می کردند. از قربانیان آنها از منوچهر هنری و حمید غفوری نام می برم که هر دو نوجوان و دانش آموز بودند. دارودسته مشابه دیگر «شیت» بود در کرمانشاه، مخفف «شورای یآوری تهیدستان». و از قربانیان «شیت» به سعید عقیقی دانشجو دانشگاه رازی الهه رمیانی اشاره می کنم. (۷) آنها به همان شیوه ی فجیعی کشته شدند که بعدها در مورد دکتر شاپور بختیار، فریدون فرخزاد و پروانه و داریوش فروهر به کار برده شد. در خرم آباد، مژگان اسدی، دانش آموز سال دوم دبیرستان در تجمع دانش آموزان در جلوی ساختمان آموزش پرورش به خاطر تعویض دبیر فیزیک مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. جهانگیر قلعه میانداوب، در بهمن ۱۳۵۹ در تهران ربوده شد و به قتل رسید.

در جریان مقاومت دانشجویان در برابر بستن دفاتر و فعالیت‌های دانشجویی و تعطیل دانشگاه‌ها در اردیبهشت ۱۳۵۹ که توسط نیروهای بسیجی و سپاه پاسداران، که به خاک و خون کشیده شده، تعدادی در دانشگاه های شهرهای مختلف از جمله در تهران، ارومیه، رشت و اهواز کشته شدند. در این یورش، تنها در دانشگاه اهواز هفت نفر به قتل رسیدند. (۸)

در سالگرد «انقلاب فرهنگی» و برای بزرگداشت مقاومت دانشجویان در مقابل بستن دانشگاه‌ها در روز ۳۱ فروردین ۱۳۶۰ به تظاهراتی که هواداران سازمان پیکار در حوالی دانشگاه تهران ترتیب داده بودند، نارتجک پرتاب کردند که در جریان آن دو نفر کشته و دهها نفر مجروح شدند. به این نوع شیوه ها، که در دو سال اول انقلاب صدها نفر قربانی گرفت، باید ترورهای خارج از کشور را هم اضافه نمود.

سال سیاه ۶۰

از تابستان سال ۱۳۶۰ جمهوری اسلامی مخالفان خود را در دادگاه های انقلاب اسلامی محکوم به مرگ می کرد، بدون هیچ دیوان سالاری قضائی و بدون مجوز و مراحل قانونی. حاکم شرع هم قاضی بود و هم دادستان. البته در اصل این بازجو بود که از پیش حکم را تعیین می کرد. روشن است که در چنین بنائی از قضاوت، مدرک اثبات جرم، شاهد، حق داشتن وکیل و دیگر اصول شناخته شده بین المللی جایگاهی ندارد. دادگاهی چند دقیقه ای و بعد یکر است میدان دار یا تیرباران. به این ترتیب در هر هفته صدها نفر اعدام شدند. موج گسترده اعدامها از روز ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ با اعدام سعید سلطانپور و ۲۲ نفر دیگر آغاز شد. این اعدامها با تیرتیرهای درشت در روزنامه‌ها منعکس می گردید. در روزنامه های آن دوره، روزی نیست که در آن خبری از اعدام در تهران و شهرهای دیگر ایران نباشد. بر طبق گزارش عفو بین المللی، از ۳۱ خرداد تا اواخر آذر ماه ۱۳۶۰، ۲۴۴۴ نفر در ایران اعدام شدند. از طریق این روزنامه‌ها می دانیم که اکثر آنها را با اتهاماتی مثل «توطئه و قیام مسلحانه علیه انقلاب اسلامی و مردم بی‌دفاع، مفسد فی‌الارض و باغی و محارب با خدا و رسول خدا» و یا «محاربه با خدا، رسول خدا و نایب امام زمان؛ مفسد فی‌الارض؛ پندار و یا گفتار ضد انقلابی» محکوم به مرگ کردند.

انعکاس اعدامها در رسانه‌ها به قصد ارباب جامعه و به ویژه مخالفان و ناراضیان بود. کار به جایی کشید که حتی چهره های شکنجه دیده را بر

اول انقلاب، یعنی روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ در مورد چهار تن از وابستگان به رژیم پهلوی در مدرسه رفاه علوی انجام گرفت و با اعدام سریع آنها پایان یافت، آغاز دور شومی شد که در آن از نظر آمار اعدام، ایران همواره در بین صدرنشینها قرار گرفته است. آن چهار نفر بیشک در جنایت‌های حکومت پهلوی سهیم بودند، اما محاکمه ناعادلانه و بدون موازین حقوقی، از جنایت آنها بمراتب بدتر بود. این چنین بود که در حکومت جمهوری اسلامی، اعدام نه به عنوان نهایت مجازات، بلکه به روزمرگی تبدیل شد. (۲)

«بهار آزادی» در کشور ما همزمان شد با اعدامهایی که اغلب با نمایش عکسهای صحنه اعدام در صفحات اول روزنامه‌ها منعکس می شد. حکم مرگ بسیاری توسط صادق خلخالی و با تأیید خمینی صورت گرفت. خلخالی بعدها به خاطر احکام مرگ که بطور شتابزده و بدون بررسی پرونده‌ها صادر می کرد، به «قاضی جلد» معروف شد. احکام مرگ خلخالی که در ابتدا عمدتاً متوجه وابستگان به رژیم پهلوی بود، از تابستان ۱۳۵۸ مخالفان و دگراندیشان را هم در بر گرفت. اعدامهای مخالفان ابتدا از کرمانشاه و کردستان شروع شد. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به فرمان خمینی، محمداصداق خلخالی برای «رسیدگی به وضع اشرف کردستان» وارد کرمانشاه شد و همان شب حکم اعدام ۱۱ نفر را صادر کرد که بلافاصله حکم به اجرا درآمد. هرمز گرجی بیانی، آموزگار و از فعالان کانون معلمان یکی از آنها بود. دو روز بعد این «قاضی جلد» در پناه بود و به حکم او نه نفر هم در این شهر به اتهام «مفسد فی‌الارض محارب با خدا و رسول خدا» اعدام شدند. یکی از آنها دکتر ابوالقاسم رشوند سرداری بود که برای مداوای مجروحین به آن شهر رفته بود. در ۵ شهریور خلخالی در سنندج بود. در دسته اول ۱۱ نفر اعدام شدند در همین سفر دوره ای برای صدور مرگ، به مریوان و سقز هم سفر کرد.

خبر این اعدامها در روزنامه های آن دوره آمده است. (۳) شیوه کشتن، تیرباران بود و مکان، هر جای ممکن. در سنندج تیربارانها در محوطه فرودگاه و در پناه در نزدیکی محوطه بیمارستان صورت گرفت. مدت زمان «محاکمه»‌ها چند دقیقه بیشتر نبود. در سنندج مدت «بررسی پرونده» برای ۱۱ نفر ۳۰ دقیقه طول کشید، برای هر نفر کمتر از ۳ دقیقه. عکسهای تکان دهنده، از مراسم تیرباران در سنندج که که در آن زمان هنوز نام عکاس آنها علنی نبود به سمبل اعدام در جمهوری اسلامی مبدل شد و جایزه پولیتزر را بخود اختصاص داد. در دسامبر ۲۰۰۶ یک روزنامه نگار «جاشوا پریگر» در مقاله «راز تاریخی یک عکس» ماجرای این عکسها و نام عکاس آن، جهانگیر رزمی را علنی کرد. در این مقاله به نقل از بهرامی، خبرنگار اطلاعات که به همراه آقای رزمی برای تهیه گزارش به سنندج رفته بود، صحنه اعدام توصیف شده است:

«در فرودگاه، وقتی که ده مرد دستبند به دست روی نیمکت چوبی در برابر صادق خلخالی نشستند، آقای رزمی آماده، بیرون دادگاه صحرایی ایستاده بود. نفر یازدهم مجروح بود و کنار در روی برانکاردی قرار داشت. آقای بهرامی در یادآوری خاطراتش می‌گوید قاضی عمده‌اش را برداشت. کفش‌اش را درآورد. پایش را روی صندلی گذاشت. از پشت عینک زندانیان را برانداز کرد و نامشان را پرسید.» قاضی اتهامات انتسابی متهمان را [چنین] برشمرد: قاچاق اسلحه، تحریک به شورش و قتل. زندانیان، برخی با تمایلات چپ یا گرایش ملی، منکر اتهامات شدند. بهرامی می‌گوید: «هیچ مدرکی ارائه نشد. همه‌اش حدس و گمان بود.» پس از نزدیک به ۳۰ دقیقه، خلخالی یازده مرد را "مفسد فی‌الارض" اعلام کرد.»

متهمین را با چشمان بسته در مقابل کارگران فرودگاه از سالن آنجا، که محل زندان شده بود، به محوطه باز فرودگاه بردند. عکسهای صحنه این اعدام، که در یکی از آنها احسن ناهید را خوابیده بر برانکارد نشان می دهد، به سمبل اعدام در جمهوری اسلامی قرار گرفتند. شهریار برادر احسن هم در همین گروه اعدام شد. (۴)

خلخالی در بهمن ۱۳۵۸ در ترکمن صحرا ظاهر شد. توماج، مختم، واحدی و جرجانی از چهره‌های سرشناس ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا، شب‌هنگام در حالی که با اتومبیل به خانه می‌رفتند توسط پاسداران مسلح ربوده شدند و به فاصله‌ی کوتاهی اجساد تیرباران شده شان زیر پلی در نزدیکی‌های گنبد پیدا شد. خلخالی ابتدا دخالت خود را

صفحه تلویزیون به نمایش می گذاشتند تا شناسائی شوند. از آبان ۱۳۶۰ دیگر جز در مواردی، خبر اعدامها در رسانه ها منعکس نمی گردید. در پائیز سال ۱۳۶۳ با برکناری اسدالله لاجوردی از دادستانی تهران و مدیریت زندانهای تهران تغییراتی در سیاست زندانها و نیز در سیاست دادستانی صورت گرفت. از آن پس احکام اعدام باید به تصویب شورای عالی قضائی می رسید. از آمار اعدامهای سیاسی و فشارهای طاقت فرسا در زندان که بسیاری از زندانیان را به افسردگی و جنون کشانده بود، کاسته شد. به واقع حکومت جمهوری اسلامی با سرکوب و اعدامهای گسترده هدف خود را که نابودی سازمانهای سیاسی مخالف و منتقد بود، تا حدودی به انجام رسانده بود و دیگر نیازی به آن شدت خشونت که در سالهای پیش از آن در زندانها حاکم بود، نمی دید. تعدادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند. با اینهمه تعداد زندانیان سیاسی سر به هزاران می زد و زندانی، سمبل مخالفت و مقاومت در جامعه، همچنان مسئله حکومت باقی ماند.

فاجعه تابستان ۶۷، نماد جنایت

جمهوری اسلامی تاب تحمل مخالف و دگراندیش را نداشت، حتی اگر او یک زندانی بی دفاع بود. با حکم حکومتی برای نابودی زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷ هزاران زندانی به دار آویخته شدند. چنین جنایتی حداقل در تاریخ سد سال گذشته کشور مان بیسابقه بوده است. کسانی اعدام شدند که پیشتر در دادگاه های انقلاب اسلامی محاکمه شده و محکومیت خود را می گذراندند. حتی تعدادی از اینها محکومیتشان پایان یافته و به علت امتناع از مصاحبه و ابراز ندامت، که شرط آزاد شدن بود، در زندان مانده بودند. محاکمه مجدد آنها که به حکم خمینی و به تشخیص هیئت منتخبی از طرف وی صورت گرفت، به دلایل عقیدتی و دینی بود. حکم این مسئله را به صراحت بیان کرده است: «کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر مواضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند.»

کشتار تابستان ۱۳۶۷ عمل خودسرانه عده ای از مسئولین زندان نبود، بلکه عملی سیستماتیک و سازمان یافته برای تصفیه زندان از کسانی بود که بر سر مواضع شان ایستاده بودند. هیئت از حجت الاسلام نیری، دادستان مصطفی اشراقی و نماینده ای از وزارت اطلاعات، مصطفی پورمحمدی تشکیل شده بود و از طرف زندانیان به «هیئت مرگ» معروف است. این هیئت با پرسش در باره مواضع و نظر سیاسی زندانیها حکم صادر می کرد و احکام مرگ بلافاصله پس از تصمیم هیئت به اجرا درمی آمد. این هیئت حتی نام دادگاه هم به خود نداشت و بنا به فرمان خمینی «هیئت تشخیص موضوع» بود

قربانیان جنایت ۶۷ را در گورهای دسته جمعی دفن کرده اند. و محل دفن آنها را به خانواده هاشان اطلاع نداده اند. وابستگان اعدام شدگان چپ با اتکا به اطلاعاتی که خود بدست آورده اند، می دانند که عزیزانشان را در گورستان متروک خاوران دفن کرده اند. اما هنوز اطلاعی از محل دفن هزاران مجاهد خلق اعدام شده در دست نیست. به رغم ناروشنی های زیادی که به دلیل عدم دسترسی به اسناد زندان و همچنین عدم دسترسی به شاهدان و خانواده های قربانیان در ایران وجود دارد، تا کنون هویت قریب به ۴۷۰۰ قربانی جنایت ۶۷ از طرف بازماندگان و فعالین حقوق بشر در خارج از کشور شناسائی شده است. (۹)

فاجعه ۶۷ گرچه ریشه در بنیانی دارد که در سالهای اول انقلاب پایه گذاری شد، اما جنایتی است از نوع قتل عام و «جنایت علیه بشریت». هم به دلیل ابعاد اعدامها و هم به این دلیل که حکم، یک حکم کلی و تصفیه زندانها از افراد مخالف و سرموضعی بود. «جرم» فردی در سرنوشت زندانی تاثیر چندانی نداشت. زندانیانی که اعدام شدند، کسانی بودند که در دادگاه های انقلاب اسلامی اوائل دهه ۶۰ که به راحتی حکم مرگ صادر می کرد، به حبس محکوم شده بودند.

کشتار ۶۷ را در زبان حقوقی می توان از مقوله «فراقضائی» دانست. اما اگر این واژه را از زبان حقوقی فراتر بریم، می تواند همراه کننده باشد. این پرونده «فراقضائی» اما با حکم سری خمینی صورت گرفت. در جمهوری اسلامی قانون معنای مرسوم را ندارد. نه قانون می تواند اعدامهای سال ۶۰ را توجیه کند و نه اینکه می توان کشتار ۶۷ یا حتی قتلهای سیاسی پائیز

۷۷ را بالکل از حیطة قانون جمهوری اسلامی خارج دانست. درهم آمیختگی «قضائی» و «فراقضائی»؛ «قانون» و «فراقانون» و یا بعبارت دیگر قانون غیر قانونی همیشه در حیات جمهوری اسلامی وجود داشته و بیش از همیشه در اعدامهای سال ۶۷ آشکار شد. هیئتی که در مورد سرنوشت زندانیان تصمیم می گرفت، نام دادگاه نداشت و معیار تصمیم گیری اش در وهله اول موضع سیاسی و نظری زندانی بود و این زندانیان پیشتر محاکمه شده بودند.

کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، در چارچوب قوانین بین المللی قابل تعقیب است. حتی اگر نظر یک دادگاه بین المللی آن را در چارچوب جرائم «جنایت علیه بشریت» قرار ندهد، باز هم این پرونده قابل پیگیری است. مسئولین حکومتی به خوبی آگاه هستند که نمی توانند آنچه را که در آن تابستان در زندانها اتفاق افتاد، مثل اعدامهای دیگر توجیه کنند. بر خلاف اعدامهای سالهای اول انقلاب که آن را با بوق و کرنا اعلام می کردند، قتل عام ۶۷ در خفای کامل صورت گرفت. جمهوری اسلامی تا به حال در باره این کشتار سکوت کرده و هیچگاه مسئولیت این قتلها را به عهده نگرفته است. اما آیت الله حسینعلی منتظری بر سر اختلافاتی که بر سر این نوع شدت عملها در زندان با خمینی داشت، از این حکم پرده برداشت. این حکم و شهادت منتظری می تواند در کنار شهادت بازماندگان و خانواده ها، معتبرترین منبع برای یک دادگاه باشد.

پیگیری پرونده ۶۷

به معنای کمرنگ شدن جنایت های دیگر است؟

نباید این تصور پیش آید که اگر پرونده ۶۷ ره به دادگاه برد، این به این معنا خواهد بود که اعدامهای سال ۶۰ و ۶۱ مسکوت مانده و عملا مورد تأیید قرار گیرند. این واهمه اما، بیجا است. کشتار ۶۷ بمثابة پاشنه آشیل جمهوری اسلامی است. اگر زمانی جمهوری اسلامی به جرم جنایت کشتار زندانیان در تابستان ۶۷ مورد محاکمه قرار گیرد، روشن است که جنایت های دیگر حکومت و در راس آنها شکنجه و اعدامهای سراسر دهه ۶۰ هم سرریز خواهد شد. ۶۷ ریشه در بنیانی دارد که در سال اول انقلاب پایه گذاشته شد و در سال ۶۰ وارد مرحله هولناکی شد.

فاجعه ۶۷ نماد همه جنایت هایی است که در دهه ۶۰ در زندانهای سراسر ایران اتفاق افتاد. اشتباه است اگر تأکید بر ویژگی قتل عام ۶۷ نماد واقع شدن آن به معنی کمرنگ شدن دیگر جنایتها مثلا اعدامها و شکنجه های سالهای ۶۰ تا ۶۳ قلمداد شود. معمولا چنین است که در پایمال شدن حقوق انسانها، خشن ترین و کریه ترین حادثه، برجسته می شود و جنبه نمادین می یابد. مثلا قتل بیژن جزینی و هشت زندانی دیگر که همگی محکوم به حبس بودند، در تپه های اوین در فروردین ۱۳۵۴، نمادی شد بر کل جنایت هایی که در زندانهای دوره دوم پهلوی اتفاق افتاده است. چنین نمونه هایی در کشورهای دیگر هم هست. مثلا سووتو، نامی است آشنا علیه نژادپرستی در آفریقای جنوبی و حتی به عنوان سمبل از مرزهای این کشور هم فراتر رفته است. ولی آیا شلیک به تظاهرات کنندگان سیاه پوست جوان و دانش آموزان در سووتو در سال ۱۹۷۶، اولین و آخرین جنایت حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی بود؟

برجسته شدن یک جنایت، می تواند شاید باعث آزرده گی خانواده هایی گردد که عزیزانشان اعدام شده اند و تفاوتی نمی کند که در چه سالی و کدام زندان. نباید گذاشت چنین آزاده گیهای پیش آید. خوشبختانه خانواده های اعدام شدگان در ایران، برجسته شدن فاجعه ۶۷ را، نقطه تقابلی بر عزیزان خود نمی بینند. بسیاری از خانواده هایی که عزیزشان در سالهای پیش از ۶۷ اعدام شده و در خاوران دفن هستند، پذیرفته اند که روز ۱۰ شهریور که از سال ۱۳۶۸ به عنوان روز جانباختگان اعلام شده، در خاوران گردهم آیند.

به گمان من، این بحث که آیا ۶۷ برجسته است یا اینکه محور باید کشتار دهه ۶۰ باشد، در صورت تشکیل کمیسیون حقیقت پاسخ داده خواهد شد. چنین کمیسیونی که تشکیل آن نیاز جامعه ما است، موظف است که تمام موارد جنایت و نقض حقوق بشر را بررسی و به روشن شدن

حقیقت کمک کند. بررسی مواردی که ناشناخته مانده، برای کمیسیون حقیقت از اولویت بیشتری برخوردار است.

پانویس‌ها:

۱- توجه داشته باشیم که مسئله پیش رو برای امروز لغو مجازات اعدام است. گاه به نوشته های علیه اعدامهای سالهای اول بعد از انقلاب ایراد گرفته شده که در آن سالها لغو مجازات اعدام خواسته عمومی جامعه جهانی نبود چه برسد به ایران. بیشتر کشورهایی که اعدام در آنها لغو نشده، اعدام را اما، به عنوان نهایت مجازات در نظر می گیرند. در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی هم که ایران آن را در سال ۱۳۵۴ امضا کرده، تاکید شده که در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهمترین جنایات... اجرای این مجازات جایز نیست مگر بموجب حکم قطعی صادر از دادگاه صالح.

۲- گزارشی از شکنجه گاه وزارت کشور، اخبار روز، آدینه ۱۹ تیر ۱۳۸۸ - ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۹

۳- به عنوان نمونه، روزنامه کیهان ۲۸ مرداد و روزنامه اطلاعات ۳۰ مرداد ۱۳۵۸
 ۴- <http://www.ashti.nu/jamil-n/tarix5.htm>

<http://hasanhasanahasana.persianblog.ir/post/21>
 ۵- http://www.didgah.net/print_Maghaleh.php?id=177

۶- گزارشهای سالانه عفو بین الملل
 ۷- در مورد «قنات» و «شیت» مراجعه کنید به بخش باندهای سیاه حزب الله در سایت بیداران:

<http://www.bidaran.net/spip.php?rubrique18>

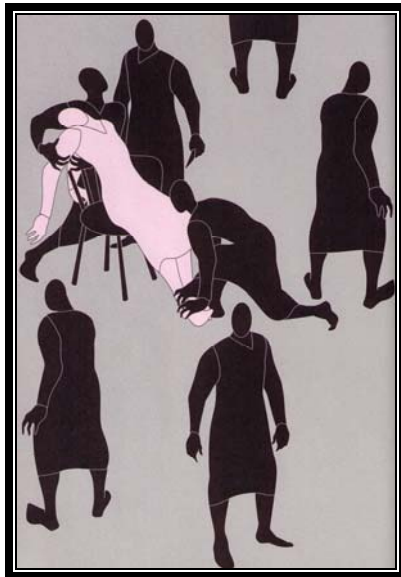
۸- گریز ناگزیر، سی روایت گریز از جمهوری اسلامی (جلد دوم)، ۱۳۸۸

۹- مهدی اصلانی، کلاغ و گل سرخ، ۱۳۸۸. اصلانی آمار اعدام شدگان تابستان ۶۷ را به لحاظ دقت چنین ارائه می دهد:

سازمان مجاهدین خلق ایران: ۳۲۱۰ نفر. حزب توده ایران: ۱۲۰ نفر. سازمان اکثریت: ۱۰۳ نفر. فدائیان اقلیت: ۵۳ نفر. راه کارگر: ۳۵ نفر. فدائیان ۱۶ آذر: ۲۵ نفر. سازمان پیکار: ۱۹ نفر. بقیه گروه های چپ: ۶۰ نفر. جمع کل: ۳۷۰۰. متفرقه دو اسمه ها و نامشخص: ۷۵ نفر

و برای آگاهی بیشتر در مورد کشتار ۶۷ رجوع کنید به کتاب «نه زیستن نه مرگ»، (جلد ۳) از ایرج مصداقی.

۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹



مژده ارسی، زندانی سیاسی (آبان ۱۳۶۱ تا مرداد ۶۹)

* آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه گی خاصی برخوردار است؟

مژده : به نظر من کشتار تابستان ۱۳۶۷ ادامه سیاست های قبلی رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای به قدرت رسیدنش بود ولی در ابعاد و اشکال جدید. ما در سال ۱۳۶۰، ۱۳۶۱ شاهد اعدام های دسته جمعی زندانیان سیاسی، گاهی روزانه تا ۱۵۰ نفر بودیم و در سال ۶۲ و ۶۴ نیز قبل از کنار رفتن لاجوردی از جلوی صحنه کشتار و جنایت، موج دیگری از اعدام های گسترده را داشتیم. این امر تا به امروز با شدت و حدت متفاوت ادامه یافته است. اکنون که این سطور نوشته می شود، ما شاهد سرکوب خونین مبارزات مردم کشورمان به شکل جنون آمیزی هستیم. پس، سخن گفتن از کشتار ۶۰-۶۷ امری مربوط به گذشته نیست. این اتهامی است که علیه جان بدربرندگان از این جنایات همواره تکرار شده که سعی در زنده نگه داشتن یاد یارانشان و پیگیری و افشاء این جنایات داشته اند.

در سال ۶۰-۶۱ برای نابودی جریانات سیاسی پیشرو مخالف رژیم و ایجاد ترس و وحشت در سطح عمومی جامعه (ترسی که تا چند هفته پیش، آثار آن را هنوز می شد در جامعه دید و احساس کرد)، رژیم جمهوری اسلامی حتی از اعدام کودکان ۱۳ ساله و زنان حامله ابایی نداشت. گاه همراه داشتن حتی یک اعلامیه "جرم" محسوب و در مواردی منجر به اعدام می شد.

* تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام های سال های پیش از آن در کجاست؟

مژده : سال ۱۳۶۷ زندانیانی که از سال ها پیش پس از تحمل شکنجه های بسیار "دادگاهی" شده و برطبق همان قوانین ضدبشری رژیم جمهوری اسلامی "محاکمه" شده و حکم گرفته بودند- در مواردی هم کاملاً بدون داشتن اتهام و حکم در زندان بودند- تنها و تنها به جرم داشتن عقیده مخالف و یا حتی به جرم عدم بیان عقیده خود(!!) به دار آویخته شدند. این ویژگی کیفی، کشتار سال ۶۷ را از کشتارهای قبل و بعد رژیم متمایز می کند. خصیصه دیگر، ابعاد این کشتار است که در مدت ۱۴۷



پنج پرسش از زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۶۰

* آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه گی خاصی برخوردار است؟

* تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام های سال های پیش از آن در کجاست؟

* اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می شود؟

* آیا چنین اختلافی در بین خانواده های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می شود؟

* آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و

قتل های سیاسی پائیز ۷۷ (موسوم به قتل های زنجیره ای) از ابعاد جنایت های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می کاهد؟

واقعیتی که قاتلان فرزندانشان هنوز برمسند قدرند و هنوز در تدارک کشتارهای دیگرند.

* آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های سیاسی پائیز ۷۷ (موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای) از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

مژده: به نظر من این امر به خودی خود از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی رژیم نمی‌کاهد، تا زمانی که تمام این جنایات پرونده‌های به هم مربوطی باشند. همه جنایاتی که رژیم مرتکب شده تنها "پرونده" اش را سنگین تر می‌کند و ذکر همه این جنایات در ارتباط با هم معنی دارد. این بدان معنی نیست که ویژگی‌های هر یک از آنها برجسته و بیان نشود. علاوه بر این برای مرزبندی با همان نظری که در بالا توضیح دادم، بیان تمام جنایات رژیم لازم است. این امر از اهمیت کشتار ۶۷ و یا قتل‌های زنجیره‌ای و اصلاً چرا راه دور برویم از جنایاتی که رژیم هم اکنون مرتکب می‌شود، نمی‌کاهد.

در بسیاری موارد زندانی از پاسخ‌گویی به سوالات سرباز می‌زد و می‌گفت به این سوالات جواب نمی‌دهم.



میترا تهامی زندانی سیاسی

(مرداد ۱۳۶۲ تا اردیبهشت ۶۹)

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، فصل خونینی از تاریخ جمهوری اسلامی و خیانت به آرمان‌های انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است. خسارتی که این جنایت هولناک ببار آورد تا نسل‌ها جبران شدنی نیست.

در پی عقب‌نشینی‌های پی‌در پی در جبهه‌های جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷، آتش جنگ ایران و عراق پس از هشت سال فرو نشست. آتش این جنگ در چارچوب نقشه پردازای‌های استراتژیک امپریالیسم جهانی و برای دستیابی به آماج‌های دراز مدت و کوتاه مدت روشن گردید. تا پیش از آزادسازی خرمشهر، جنگ خصیصتی تدافعی و میهنی داشت. اما پس از آزادسازی خرمشهر و بیرون راندن نیروهای اشغالگر از خاک ایران، این جنگ خصیصت تدافعی و میهنی خود را از دست داد و پیامدهای بسیار منفی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دنبال داشت.

طرح قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ در ادامه روند خیانت به آرمان‌های انقلاب بهمن ۵۷ و با انگیزه محروم ساختن جنبش اجتناب‌ناپذیر مردم از تجربه مبارزاتی و توان‌سازماندهی مبارزان در بند به مرحله اجرا در آمد.

دهه خومین ۶۰ با اعدام محمدرضا سعادت در اوین آغاز می‌شود. در فاصله زمانی مرداد و شهریور سال ۶۷ عفریت مرگ بر فراز زندان‌های سراسر کشور سایه می‌گسترده و هزاران تن از پاک‌ترین و شریف‌ترین فرزندان این سرزمین به جوخه‌های مرگ سپرده می‌شوند.

پس از پیروزی جنبش خرداد ۷۶ به طور آشکار زنجیره سرکوب، ترور، شکنجه و اعدام از درون اتاق‌های «تعزیر» و بیدادگاه‌های زندان‌ها به خیابان‌ها و خانه‌ها کشانده می‌شود. و «خودی» و «غیر خودی» را از هم باز نمی‌شناسد. زمانی نمی‌گذرد تا همان اندیشه متحجر و توطئه‌گری که بهترین و شایسته‌ترین فرزندان این سرزمین را در سال ۶۷ به جرم دگراندیشی و ارتداد به چوبه‌های دار آویخت، خواهان صدور حکم اعدام «آغاجری» به اتهام دین‌ستیزی می‌شود.

تعداد قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای نیز به مراتب بیش از آن چهار نفری است که در آذر ماه سال ۷۷ به قتل رسیدند. میرعلایی، غفار حسینی و

کوتاهی هزاران نفر را به طناب‌های دار آویختند. از نظر من، پرونده جنایت این کشتار را در کنار دیگر کشتارهای رژیم باید بررسی کرد ولی در عین حال برای پیگرد جنایتکاران (در یک دادگاه مردمی در آینده)، می‌بایست به آن به شکل ویژه برخورد کرد. علاوه بر این می‌توان هم اکنون برعلیه این جنایت، کارزاری روشنگرانه درباره کشتار سراسری زندانیان سیاسی به راه انداخت.

* اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟

مژده: اختلاف نظر از آنجا ناشی می‌شود که دو جریان اکثریت و حزب توده اعدام‌های قبل از سال ۶۷ را نه تنها محکوم نکرده بلکه آن را ضرورتی برای "حفظ انقلاب" می‌خواندند. در این رابطه نشریه شماره ۱۲۰ "کار" (هفتم مرداد ۱۳۶۰) ارگان فداییان خلق اکثریت "اعدام دختران و پسران جوان متهم به فعالیت در گروه‌های ماجراجو ... توسط دادگاه‌های انقلاب" را نه تنها از "جنبه عاطفی و اخلاقی" مورد انتقاد قرار نداده، بلکه از "زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی" کرده و "اعمال قاطعیت از جانب جمهوری اسلامی جهت دفاع از موجودیت خود" را "مسأله‌ای قابل درک و پیش‌بینی" ارزیابی می‌کند و تأکید دارد که "پای دفاع از موجودیت انقلاب و درهم‌شکستن جبهه متحد ضد انقلاب در میان است".

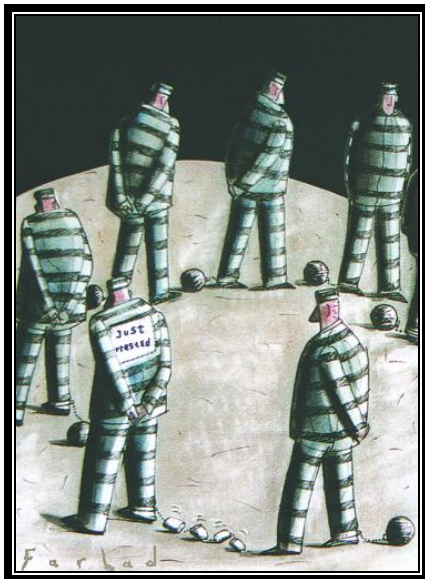
آنها به تأیید اعدام‌ها بسنده نکرده بلکه در رهنمودهایی از هواداران خود می‌خواهند که "همدوش و همراه با دیگر نیروهای مدافع انقلاب و مدافع جمهوری اسلامی ایران... حرکات شبکه مزدوران امپریالیسم آمریکا - بخوان گروه‌های سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی - را دقیقاً زیر نظر بگیرند و هر اطلاعاتی از طرح‌ها و نقشه‌های جنایتکارانه آنان به دست آورند فوراً سپاه پاسداران و سازمان را مطلع سازند" (نشریه "کار" شماره ۱۱۶ در تاریخ دهم تیرماه ۱۳۶۰) شما می‌بینید که بهترین فرزندان مردم دارند در شکنجه‌های گاه‌های رژیم جمهوری اسلامی سخت‌ترین دوران را می‌گذرانند، هر شب دسته دسته به جوخه اعدام سپرده می‌شوند و اکثریت و حزب توده دستیاری رژیم را وظیفه خود می‌دانند.

در زمستان سال ۶۱ در زندان اوین وقتی می‌دیدم که تعداد معدودی از هواداران سازمان فداییان اکثریت که دستگیر شده بودند، با چه شور و شوقی برای "برادران پاسدار" خود پولیورهایی با آرم سپاه پاسداران روی سینه می‌بافند، از خودم سوال می‌کردم مگر می‌شود این همه شقاوت را در اینجا (اوین) شاهد بود و با افتخار اسلحه‌ای که در آرم سپاه بود را روی سینه پاسدارها بافت. این کار برای من این معنی را داشت که دستگیرشدگان اکثریتی به زندانبانان پیام "همبستگی" می‌دهند که: بیشتر بکشید ما با شمایم!

اما بعد از اینکه رژیم جمهوری اسلامی به خادمین خود نیز رحم نکرد و آنها را نیز دستگیر کرد، نیروهای این دو جریان نیز در سال ۶۷ اعدام شدند. از همین رو تنها اعدام‌های ۱۳۶۷ از طرف این جریان‌ها برجسته می‌شود. تلخ است یادآوری اعدام شدن زندانیان، ولی باید گفت تا بدانیم و بدانند که این همه جانهای از دست رفته حاصل دوره‌ای طولانی از "توهم پراکنی" رهبران اکثریت و حزب توده بوده است. پیامدهای چنین فاجعه‌ای و مسئولیت کسانی که نیروهای مخالف و حتی نیروهای هوادار خودشان را با "افتخار" به مسلخ جمهوری اسلامی فرستاده‌اند، بایستی روشن باشد.

* آیا چنین اختلافی در بین خانواده‌های اعدام‌شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟

مژده: تا زمانی که من در ایران بودم، زمینه‌هایی از تفاوت برخورد دیده می‌شد. ولی در مجموع خانواده‌های جانفشانان و جانباختگان، برخورد خودشان را براساس واقعیت تلخی که با آن روبرو هستند، تنظیم می‌کنند.



احمد موسوی زندانی سیاسی

(۲۲ اسفند ۱۳۶۰ تا ۲۲ دی ۱۳۷۰)

* آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه‌گی خاصی برخوردار است؟

موسوی: قبل از پاسخ به سؤال فوق، لازم می‌دانم از همه سازمان‌های کمونیست، نیروهای انقلابی و مبارز، فعالان سیاسی و کنش‌گران اجتماعی که در تمام دوران سی ساله حاکمیت دیکتاتوری عریان و لجام گسیخته رژیم جمهوری اسلامی در جهت افشای جنایات این رژیم تلاش کرده‌اند و همچنان پیگیرانه تا سرنگونی انقلابی این رژیم فاسد و ضد بشری پیکار می‌کنند قدرانی نمایم. و نیز سپاس‌گذاری کنم از زندانیان سیاسی سابق و همه آنهایی که در ۲۱ سال گذشته، با پیکار و مبارزات خستگی‌ناپذیر خود، یاد و خاطره جانباختگان کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ را گرامی داشته و نگذاشته‌اند غبار فراموشی بر این جنایت هولناک و اقدام جنون‌آمیز جمهوری اسلامی بنشینند.

من فکر می‌کنم همه بر این باور باشیم که، کشتار زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ماه ۱۳۶۷، اتفاقی نبود که خلق الساعه و بدون پیوند ارگانیک با جنایات و کشتارهای قبلی جمهوری اسلامی صورت گرفته باشد. قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، ادامه جنایت، آدم‌کشی و قتل عام توده‌های وسیع مردم، سازمان‌های کمونیست، نیروهای انقلابی و فعالین اجتماعی بود که توسط رژیم جمهوری اسلامی از خرداد ماه سال ۱۳۶۰ در ابعادی وسیع و با توحشی غیر قابل تصور شروع گردید. متمرکز شدن روی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، بدون توجه به وحشی‌گری و نسل‌کشی رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های نخست دهه شصت، اگر نگوئیم که یک اقدام مغرضانه و فرصت‌طلبانه است، که با هدف تطهیر آن دسته از نیروهای سیاسی که همدست و شریک جنایات رژیم در آن سال‌ها بوده‌اند، لاقابل باید گفت اقدامی است که از سر تغافل، جهالت و بی‌توجهی پاره‌ای از افراد و جریان‌های سیاسی صورت می‌گیرد که در جهت کم‌رنگ کردن جنایات و نسل‌کشی رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های نخست دهه شصت گام برمی‌دارند.

دکتر تفضلی و ... نیز از جمله این قربانیان به شمار می‌روند. پرونده اعدام‌های دهه ۶۰، پرونده قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و نیز پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، پرونده‌های مجزا و مستقل از یکدیگر نیستند. چرا که ضربه و تهاجم از یک مرکز توطئه وارد می‌شود. سرخ توطئه در دست‌ان مافیای قدرت و ثروت است.

اما آشکار است که کشتار تابستان سال ۶۷ که به درستی «فاجعه ملی» نام گرفته است به دلایل چندی از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است. به تأیید شاهدان و جان‌بدر بردگان و یا به تعبیری «نیمه‌جانان جان‌بدر برده» این جنایت هولناک در فضایی سرشار از بهت و ناباوری زندانیان سیاسی بوقوع پیوست. غیرقابل تصور بود که پاسخ منفی به سؤالاتی از قبیل: انزجار میدهی؟ و یا نماز می‌خوانی؟ ... مجازات مرگ را به دنبال داشته باشد. آشکار است که بسیاری حتی اگر می‌دانستند که چوبه‌دار در انتظار آن هاست، در گفتن «نه» تردیدی از خود نشان نمی‌دادند. مبنای صدور حکم اعدام در سال‌های آغازین دهه ۶۰، فعالیت و عمل مشخص بود. زندانی براساس فعالیتی که در بیرون از زندان انجام داده بود به عنوان محارب به مجازات مرگ محکوم می‌شد. اما در تابستان ۶۷، این اندیشه و هویت زندانی سیاسی بود که به چوبه‌دار آویخته می‌شد.

در سال‌های آغازین دهه ۶۰، لیست اسامی اعدام‌شدگان در روزنامه‌های رسمی کشور به چاپ می‌رسید. به گفته مسئولان امنیتی و قضایی، این افراد به دلیل شرکت در عملیات مسلحانه، بمب‌گذاری و یا جاسوسی به عنوان محارب به مجازات مرگ محکوم شده بودند. اما فاجعه قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در سال ۶۷ همچنان در هاله‌ای از سکوت و ابهام باقی مانده است. موضعگیری در برابر کشتار سراسری سال ۶۷، خط قرمزی است که اصلاح‌طلبان درون حاکمیت هم اجازه عبور از آن را به بهانه دفاع از امنیت ملی و حفظ نظام برای خود قایل نبودند. مقالات اکبر گنجی در روزنامه «صبح امروز» پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای، افشاگری درباره قتل سعیدی سیرجانی در بازداشتگاه‌های مخفی و اختصاصی سعید امامی و نیز افشای نقش و عملکرد روزنامه «کیهان» (ارگان مطبوعاتی مافیای ثروت و قدرت) و مدیر مسئول آن حسین شریعتمداری، نوری بر تاریکخانه‌ها تاباند، ولی تمامی پرده‌ها را بالا نبرد. جنایت سال ۶۷ همچنان در پرده ابهام باقی ماند.

کشتار سراسری سال ۶۷، یک جنایت سازمان‌یافته بود. مقدمات طرح قتل عام زندانیان سیاسی از اواسط سال ۶۶ به اجرا گذاشته شد. در این مقطع، سطح مقاومت عمومی زندانیان سیاسی به میزان چشمگیری افزایش یافته بود. تاکتیک تواب‌سازی لاجوردی و همفکرانش کارایی خود را از دست می‌داد. زندان‌هایی که لاجوردی «دانشگاه آدم‌سازی» می‌نامید، می‌رفت تا هویت واقعی سیاسی خود را باز یابد.

شاهدان و جان‌بدر بردگان کشتار سال ۶۷ بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند؛ اما پرونده این فاجعه ملی همچنان گشوده است. اسناد مرتبط با چگونگی طراحی و سازماندهی قتل عام سراسری زندانیان سیاسی همچنان در حوزه ممنوعه‌ای قرار دارد که سرانجام در برابر دیدگان مردم قرار خواهد گرفت. و آمرین و مجریان این جنایت را به اعتراف و پاسخگویی ناگزیر خواهد ساخت.

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای هم سرنوشت مشابهی دارد و همچنان گشوده است. آشکار است که معرفی و سر به نیست کردن عوامل دست‌چندی مانند «سعید امامی» به معنای مختومه‌انگاشتن این پرونده از سوی خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و نیز افکار عمومی جامعه نمی‌باشد.

افشاگری درباره اعدام‌های انتقام‌جویانه سال‌های آغازین دهه ۶۰، افشای فاجعه ملی و نیز قتل‌های زنجیره‌ای تا به امروز، همه و همه یک وظیفه ملی - میهنی است. این افشاگری می‌باید با هدف آشکار نمودن توطئه‌های مافیای ثروت و قدرت و با هدف درهم شکستن کانون‌های توطئه و خشکاندن ریشه‌های خشونت انجام یابد.

این حکایت جور را می‌باید آنقدر گفت و نوشت و فریاد زد تا با گذشت سالیان از حافظه تاریخی مردم ایران زودده نشود. دادخواهی از این بیداد یک وظیفه ملی است.

*

به رغم اینکه؛ قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، از دل کشتارهای سال های نخست دهه شصت سر برآورد، اما خود از ویژگی هایی برخوردار است که می توان گفت، قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷، نقطه عطف و برآمد کشتارهای رژیم در دهه شصت بوده است. به راستی چرا؟

از کشتار تابستان ۶۷، بیست و یک سال گذشته است، اما همچنان روز از پس روز، زخم کشتار تابستان ۶۷، خون چکان است. ابعاد این جنایت ضد انسانی، آنچنان وحشتناک و گسترده بوده که سازمان عفو بین الملل، به درستی از آن به عنوان "جنایت علیه بشریت" یاد کرده است.

کشتار تابستان ۶۷، آنچنان وسیع، سریع و غیر انسانی بوده که هنوز جامعه و خانواده های قربانیان این جنایت، نمی توانند باور کنند که فرزندان زندانی-شان، این چنین بی محابا، قربانی افکار مالیخولیایی رهبران جمهوری اسلامی شده باشند.

مادران، همسران، فرزندان و پدران قربانیان تابستان ۶۷، هنوز در زیر آوار این جنایت هولناک دست و پا می زنند. مادرانی هستند که هنوز نمی توانند یا نمی خواهند باور کنند که این چنین بیرحمانه و به یک باره، فرزندانشان قتل عام شده اند.

با گذشت بیست و یک سال، آن ها هنوز نتوانسته اند ویرانی حاصل از این جنایت را در خود بازسازی کنند، و بر خود بیاورند که فرزندان زندانشان با یک دستورالعمل جنایتکارانه شخص خمینی، این چنین بی رحمانه به جوخه های مرگ سپرده شدند. **این مادران، هنوز در رویای شان بازگشت فرزندان شان را انتظار می کشند.** و این چقدر غم انگیز است.

فاجعه تابستان ۶۷، آنچنان وسیع و حضور مرگبارش، آنچنان رعدآسا بود، که با گذشت این همه سال، نه فقط خانواده های این عزیزان جانباخته، نه فقط بازماندگان و جان بدربرندگان این کشتار، بلکه حتی توده های میلیونی جامعه نیز، کماکان در سنگینی آوار آن دست و پا می زنند.

گسترده گی این جنایت، سرعت قتل عام زندانیان سیاسی محکوم به حبس، سنگینی آوار این کشتار و رویای ماندگار مادران زخم خورده از این بیداد، برجسته ترین ویژه گی قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷ است. قتل عامی که از اوایل سال شصت در ابعاد گسترده و باور نکردنی شروع گردید و در تابستان خونین ۶۷، به زخمی ماندگار و بدون التیام مبدل گشت.

* تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام های سال های پیش از آن، در کجاست؟

موسوی: به اعتقاد من، اگرچه نفس هر جنایت، جنایت است، و نفس هر کشتار، مستقل از کمیت کشتارشدگان، جنایت علیه بشریت است. و باز اگرچه، هر اقدام ضد انسانی حاکمان سرکوبگر، علیه توده های مردم و نیروهای سیاسی-اجتماعی، به شدت، جامعه، افکار عمومی، نهادهای بین المللی و سازمان های سیاسی را تحت تاثیر قرار داده و آنان را به واکنش در مقابل جنایت و جنایتکاران او می دارد، اما، با وجود این، در طول تاریخ، جنایاتی به وقوع پیوسته اند که در حافظه تاریخی توده ها، برجسته تر بوده و لاجرم، شکل ماندگارتری به خود گرفته اند.

جمهوری اسلامی با ماهیت مذهبی و قرون وسطائی اش، در دوران حاکمیت ارتجاعی و سرکوبگرانه اش، جنایات بی شماری آفریده است. جنایاتی که ریشه در ماهیت نظام سرمایه داری، مذهب و افکار ارتجاعی رهبران این رژیم ارتجاعی داشته و دارد. اما همان طور که اشاره کردم، قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، ادامه کشتار مبارزان و آزادی خواهان در سال شصت بود. سرکوب و اعدام های گسترده ی سال های ۶۰، ۶۱ و ۶۲، اگرچه به لحاظ شکار انقلابیون، تعداد اعدام ها و ویرانی حاصل از آن روزهای آتش و خون، بسیار فراتر از قتل و عام تابستان ۶۷ بوده است، اما، کشتار هزاران زندانی سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷، قتل عامی که در

طول کمتر از دو ماه به وقوع پیوست، به لحاظ سیاسی، ابعاد فاجعه، ماهیت این کشتار و تاثیر آن بر روی افکار عمومی و نهادهای بین المللی، به درستی در راس جنایات رژیم مذهبی حاکم بر ایران قرار گرفته است. چرا؟ نخست اینکه، جمهوری اسلامی اقدام به قتل عام هزاران زندانی سیاسی کرد، که نه تنها قبلا در بیدادگاه های فرمایشی خود این رژیم محاکمه شده بودند، نه تنها دوران محکومیت شان را بر اساس قوانین کذائی همان رژیم فاسد و قرون وسطائی می گذراندند، بلکه جمهوری اسلامی بر اساس همان قوانین وضع شده خودش، حتی می بایست سلامت و امنیت جان زندانیان را نیز حفظ می کرد.

توجیه جمهوری اسلامی در قتل عام هزاران زندانی سیاسی، حمله مجاهدین خلق به جمهوری اسلامی در غرب کشور بود، که با حمایت ارتش صدام صورت گرفت. در حالی که نه تنها زندانیان، در اتفاقات و تغییر و تحولات سیاسی آن روزها، که در بیرون از زندان و در مرزهای ایران و عراق اتفاق افتاد، هیچ نقشی نداشتند. نه تنها نقشی نداشتند، بلکه تحولات صورت گرفته در مرز ایران و عراق خارج از اراده زندانیان سیاسی بود و هزاران زندانی قتل عام شده، عملا هم نمی توانستند هیچ نقشی در آن تحركات داشته باشند.

جدای از این، زندانیان قتل عام شده، در چهار دیواری بسته زندان، نه راهی برای فرار داشتند، نه راهی برای دفاع از خود، و نه فرصت و امکان مقابله با کشتار رژیم. لذا با توجه به شرایطی که زندانیان سیاسی در آن بسر می بردند و با توجه به گستردگی ابعاد کشتار، طبیعی خواهد بود که این فاجعه، حساسیت بیشتری را نسبت به خود برانگیخته باشد.

کشتار تابستان ۶۷ در نوع خود، یاد آور انبوه جنایات فراموش نشدنی دوران توحش و انگیزاسیون کلیسا، در قرون وسطا ست. دورانی که به درستی در حافظه ی تاریخی جوامع بشری و تمام انسان های آگاه، ثبت شده است. و طبیعتا قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ نیز، نه تنها در حافظه تاریخی خانواده هایی این جانفشانان، بلکه در حافظه کل جامعه ایران و مردم آگاه جهان نیز ماندگار خواهد ماند.

بر بستر این واقعیات ملموس است که رژیم در بیست و یک سال گذشته، با همه قوا، پا به میدان گذاشته تا بتواند این جنایت را از حافظه تاریخی توده های مردم ایران و جهان، پاک کند و آنرا به محقق فراموشی بسپارد. اما، در طرف دیگر این مبارزه، خانواده های این جانفشانان، توده ها، سازمان های سیاسی، انسان های آگاه و همه ی کسانی که برای آزادی، سوسیالیسم و لغو اعدام پیکار می کنند، قرار دارند.

واکنش رو به تزاید سازمان های سیاسی، محافل حقوق بشری، انسان های آگاه و مبارز، و در راس همه ی این ها، تجمع سالیانه ی خانواده های این جانفشانان به همراه اقشار مختلف مردم در گلزار خاوران- گورستان جمعی این عزیزان- سبب گردیده تا رژیم هر گونه اظهار نظر و پرداختن به چگونگی این کشتار را در درون جامعه ممنوع سازد. نه تنها ممنوع، که این سکوت درونی را، به خط قرمز سیاست خود رسمیت نیز داده است.

قتل عام گسترده زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، از سری جنایات رژیم جمهوری اسلامی بوده که مستقیما به دستور شخص خمینی آنهم به صورت مکتوب انجام گرفت. بدون فرمان مستقیم خمینی، اجرای چنین جنایتی، آنهم در ابعادی به وسعت تمام زندان های ایران، اگر نگوئیم محال، لاقلا باید گفت که به سادگی امکان پذیر نبود. تنها دستور مستقیم خمینی بود که می توانست تمام جناح های اجرایی رژیم را، در امر کشتار زندانیان سیاسی به وحدت و یگانگی برساند. همانگونه که دیده ایم، از آن زمان تا به امروز، تمام جناح های حاکمیت، از اصول گرا گرفته تا به اصطلاح "اصلاح طلبان"، همه نسبت به آن وفادار مانده اند.

فراموش نکنیم که، نفس شکنجه، کشتار و جنایت، همیشه جنایت است. اما بزرگی ابعاد کشتار و جنایت را، زمان و مکان تاریخی وقوع جنایت تعریف می کند. به رغم اینکه کشتن حتی یک انسان، به جرم باورهای

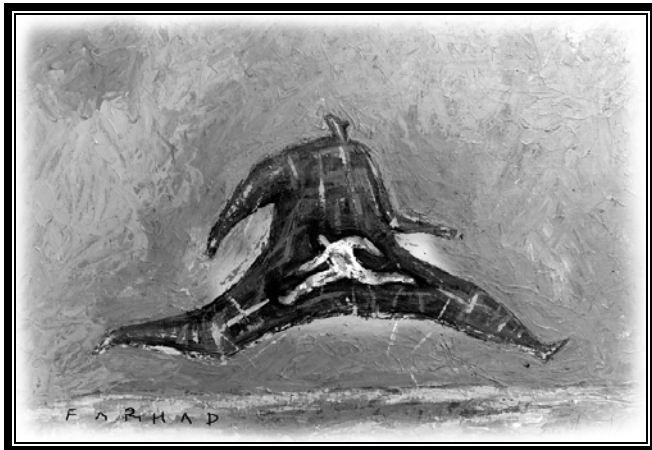
سیاسی، می‌تواند اقدامی فاجعه آمیز باشد. اما، آنچه یک عمل جنایت‌کارانه را بی توجه به کوچکی یا بزرگی ابعاد آن برجسته‌تر می‌کند، دوران تاریخی وقوع آن جنایت است. ابعاد و بزرگی جنایت، شکنجه، زندان و نابودی انسان، فقط در ظرف تاریخی زمان و مکان وقوع آن قابل فهم است. اگر امروز یک انسان را به صلیب بکشند عمق این جنایت، از به صلیب کشیده شدن شش هزار برده‌ی رومی در قیام اسپارتاکوس بیشتر خواهد بود که حدود دویست سال قبل از میلاد مسیح به وقوع پیوست.

امروز انسان را به تخت شکنجه بستن، شلاق بر کف پاها و پشت او فرود آوردن و در این میانه، انسان‌هایی را با بدنی لخته لخته شده به کام مرگ فرستادن، امری که در حاکمیت جمهوری اسلامی مدام در حال تکرار شدن است، هزار بار فجیع‌تر و جنایت‌بارتر از شکنجه و مرگی خواهد بود که پیش از این در دوران انگیزاسیون کلیسا، انسان‌ها را در قفس می‌نشانند، آویزان می‌کردند تا بر اثر گرسنگی و تشنگی جان ببازد و سپس طعمه‌ی پرندگان و کرس‌ها گردند.

اگر با چنین نگاه تاریخی، به کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بنگریم، آنگاه می‌توان عمق کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، و اعدام‌های گسترده سال‌های اولیه دهه شصت را دریافت.
* اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟

موسوی: من در پاسخ به دو سؤال قبلی، تا حدودی نظرم را بیان کردم. اما شاید لازم باشد کمی بیشتر روی این موضوع مکث کنم. بیان نظرات متفاوت، در مورد ابعاد کشتارهای دهه شصت، بیان ویژگی‌ها و سرفصل‌های هر کدام از جنایات جمهوری اسلامی، نه فقط در دهه شصت، بلکه در تمام دوران حاکمیت سرکوبگرانه این رژیم ضد بشری که بی وقفه و بی محابا همچنان تکرار می‌شود، نه فقط امری نکوهیده نیست، بلکه چه بسا که بسیار مفید و موثر هم باشد. منوط به اینکه از سیاسی کاری فرصت طلبانه، از اغراض‌های شخصی جهت تطهیر خود و رژیم بدور باشیم. و با بیان نظرات خود، در صدد کم رنگ کردن و یا، به فراموشی سپردن کشتارهای وسیع جمهوری اسلامی در یک زمان تاریخی معین نباشیم.

من به عنوان یک زندانی سیاسی سابق، که از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۷۰، زندان‌های جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌ام. در طول یک دهه کامل، که اتفاقاً جزء خونین‌ترین دهه حاکمیت جمهوری اسلامی نیز محسوب می‌شود، شاهد عینی سرکوب، کشتار، ویرانی و قتل عام بی شمار زندانیان سیاسی از جمله بسیاری از دوستان، رفقا و عزیزانم بوده‌ام. با توجه به آنچه در سال‌های زندان با آن روبرو بوده‌ام، اعتقاد عمیق دارم که شکنجه، اعدام، جنایات و کشتارهای رژیم، در هیچ دوره‌ای از دوران حاکمیت ارتجاعی و سرکوبگرانه آن، قابل مقایسه با نسل‌کشی جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰، ۶۱ و ۶۲ نبوده است. چه به لحاظ کمیت کشتار، و چه به لحاظ وحشیگری و گستردگی اعمال شکنجه بر زندانیان سیاسی. حتا قتل عام عمومی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، به لحاظ تعداد و کمیت، اصلاً قابل مقایسه با نسل‌کشی جمهوری اسلامی در سال‌های نخست دهه شصت نیست. اما با وجود این، همان‌طور که پیشتر گفتم، بر این باور هستم که، زخم قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۱۳۶۷، عمومی‌تر، ماندگارتر و التیام‌ناپذیرتر از دیگر کشتارهای جمهوری اسلامی است. حتا ماندگارتر از نسل‌کشی سال‌های نخست دهه شصت. آنهم به دلیل اینکه همه قتل عام شدگان تابستان ۶۷، دوران محکومیت خود را می‌گذراندند و بعضاً احکام‌شان نیز تمام شده بود. احکامی که زندانیان محکوم، از بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی، بیش از همه می‌بایست به احکام بیدادگاه‌های خود وفادار می‌ماندند و به آن احترام می‌گذاشتند. اما نه تنها چنین نکردند، بلکه بر عکس، به مانند صاعقه، بر سر زندانیان دریند فرود آمدند و در کمتر از دو ماه، هزاران زندانی محکوم را به جوخه‌های مرگ سپردند.



همان‌طور که گفتم، صرف بیان نظرگاه‌های مختلف، در مورد کشتارهای جمهوری اسلامی نمی‌تواند امری نادرست باشد. اما باید توجه داشت، چه کسانی و با چه منافع معین سیاسی در پشت این دیدگاه‌ها قرار می‌گیرند. داشتن یک نگاه مجرد به نظرگاه‌های گوناگونی که در مورد کشتارهای جمهوری اسلامی بیان می‌گردد، به اعتقاد من به ساده‌انگاری سیاسی منتهی خواهد شد. شما در بحث پیش درآمد طرح سؤال هایتان اشاره کرده‌اید که: "طی بیست سال گذشته، برای اینکه این جنایت‌ها فراموش نشود و برای گرمی داشت یاد کسانی که جان‌شان را در مبارزه و دفاع از عقیده و آرمان‌شان از دست داده‌اند، هر ساله در شهرهای مختلف جهان مراسم کشتارهای اولیه دهه شصت برجسته‌تر می‌شود و در برخی دیگر قتل عام تابستان ۶۷" (تاکید از من است). تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ یک از مراسم هائی که هر ساله به مناسبت یاد جانباختگان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ برگزار می‌گردد، کشتار سال‌های اولیه دهه شصت برجسته نشده و نمی‌شود. به عبارت دیگر، هرگز اینگونه نبوده است که در مراسم‌ها و بزرگداشت‌های هر ساله قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷، کشتار سال‌های اولیه دهه شصت محور بعضی از مراسم‌ها شده باشد. اصلاً معنی هم ندارد که در پرنای مراسم و بزرگداشت یاد و خاطره کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، کشتارهای اولیه دهه شصت برجسته‌تر گردد.

من فکر می‌کنم در این بیان شما کمی اغراق نهفته است. آنچه به عنوان یک نظر مطرح شده و می‌شود، طرح عنوان برگزاری مراسم‌های بزرگداشت کشتارهای دهه شصت است. تا به جای تغافل و فراموش کردن به عمد کشتارها و نسل‌کشی جمهوری اسلامی در سال‌های اولیه دهه شصت، با برگزاری یادمان جان باختگان کشتارهای دهه شصت، یاد جانفشانان کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و جانباختگان نسل‌کشی رژیم جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰، ۶۱ و ۶۲ به طور همزمان، گرمی داشته شود.

برشت نگاه ظریف و تامل برانگیزی نسبت به مسائل پیرامونی خود دارد. او می‌گوید: **در پس چیزهای کوچک، چیزهای بزرگ را جستجو کنید.** بنا بر این، ما نیز مجاز نیستیم، نظرگاه‌های مختلف بیان شده در مورد جنایات و کشتارهای جمهوری اسلامی را به صورت مجرد و بدون پیوند با مجموعه کشتارهای این رژیم و بدون طرح وقایع سیاسی همان دوران مشخص، ارزیابی کنیم. برای نمونه، جریان هائی وجود دارند که با برجسته کردن یک بعدی قتل عام زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور ۶۷، به عمد و یا از سر جهالت، تلاش می‌کنند چشمان خود بر نسل‌کشی جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰، ۶۱ و ۶۲ ببندند. این افراد و جریان‌های سیاسی، نه



بنفشه، زندانی سیاسی

(شهریور ۱۳۶۱ تا اسفند ۶۷)

پیش از آنکه به سئوالات پاسخ دهم لازم می‌دانم که به این نکته اشاره کنم، آرش سؤال کرده تفاوت کشتار دسته‌جمعی سال ۶۷ و کشتار سال ۶۰ در کجاست؟ گرچه می‌تواند به تفکیک هم مورد بحث و بررسی قرار گیرد که هر کدام ویژگی مشخص و خاص خود را دارند اما به عقیده من تمامی اعدام‌ها چه سال ۶۰ و قتل عام‌های دسته‌جمعی سال ۶۷ و چه قتل عام‌های زنجیره‌ای و همین‌طور اعدام‌های روزهای پس از انقلاب و... همگی، جزو جنایات فراموش نشدنی حکومت اسلامی است که تفاوت آنها فقط در نفس جنایت و یا کمیت آن نیست بلکه در ابعاد فاجعه است. به همین خاطر باید تلاش کرد تا نگذاریم غبار فراموشی بر این جنایت رژیم بنشیند.

بی‌شک تاریخ سی ساله حکومت اسلامی یکی از سیاه‌ترین تاریخ معاصر کشور ماست. از نخستین روزهای پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ که حکومت اسلامی به رهبری خمینی سلطه ارتجاعی خود را تحت لوای قوانین اسلامی بر پهنه ایران گسترانیده، تا به امروز، مردم ایران شاهد اعدام، کشتار، زندان، شکنجه و ترور مخالفان خود در ایران و خارج از کشور، اعتیاد و فقر، بیکاری و فحشاء، شکنجه و آزار و اذیت مخالفین، جنگ و نقص عضو انسان‌ها و صدها جنایت و فاجعه دیگر بوده است.

اعدام و کشتار در طول تاریخ حکومت اسلامی پُنتکی است که همواره و تا به امروز بالای سر مردم نگه داشته شده، و هدف اصلی این است که مردم سایه مرگ را هم چون پُنتکی بر سر حس کنند. وقتی ترس در جامعه نهادینه شود نه تنها مردم را به عقب می‌راند بلکه باعث روحیه یأس و محافظه‌کاری در جامعه خواهد شد. خشونت و جنایت یکی از اساسی‌ترین ارکان اصلی حکومت اسلامی است و همواره به طور سیستماتیک و سازمان یافته صورت گرفته است.

با این همه تابستان سیاه سال ۶۰ و ۶۷ سیاه‌ترین نقطه در تاریخ حکومت اسلامی است. فضای سنگین رعب و وحشت چنان بر سر جامعه سایه افکنده، تا لبخند را از لبان آنان بزداید و عشق را در وجودشان خاموش کند. در طول این سال‌ها هیچ نشانی از نشاط، زیبایی، شادمانی و سرور نیست. در این سال‌ها، کارگران و زحمت‌کشان، به همراه دیگر اقشار مردم، رنج‌های بی‌شماری را بر دوش کشیده و گرده‌هایشان تا به امروز زیر شلاق بی‌عدالتی و ستم جمهوری اسلامی، هر روز زخم عمیق‌تری برداشته است. هر چند که مبارزه کارگران و زحمت‌کشان، زنان و دانشجویان، معلمان و... جلوه‌های ماندگاری از ایستادگی و مقاومت را به همراه داشته است. این مقاومت و مبارزه در مقابل جنون سرکوب رژیم اسلامی تا به امروز ادامه داشته و خواهد داشت.

از منظر نظریه پردازی، بلکه با فراموشی و عدم اشاره به کشتارهای اولیه دهه شصت، نمی‌خواهند در مقابل آئینه نسل کشی جمهوری اسلامی در سال‌های نخست دهه شصت قرار گیرند.

حزب توده، سازمان اکثریت و تمامی افراد و گرایش‌هایی که از آبخشور این دو جریان بی‌پرنسیب و از نظر سیاسی فاسد ارتزاق می‌کنند، با پنهان شدن در پشت قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، عملاً در صدد شکستن آئینه کشتارهای جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۰، ۶۱ و ۶۲ هستند. نسل کشی جمهوری اسلامی در سال‌های نخست دهه شصت، آئینه همدستی عملی و همکاری حزب توده و سازمان اکثریت با کشتارهای رژیم در آن سال‌ها است. برای جریان‌های مثل اکثریت و حزب توده و افرادی که در ارتباط با خط فکری و سیاسی آنها قرار دارند، کم رنگ کردن و یا ندیدن کشتارهای نخست دهه شصت که سهل است، آنان اگر امکان و فرصت آن را داشته باشند، ترجیح می‌دهند به یک باره این آئینه را برای همیشه بشکنند.

* آیا چنین اختلافی در بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟

موسوی: من اطلاع دقیقی از این مسئله ندارم. اما، فکر می‌کنم خانواده‌هایی که عزیزانشان را در حاکمیت جمهوری اسلامی از دست داده‌اند، آنقدر رنج کشیده، دردمند و زخم خورده هستند که کمتر به اینگونه مسائل کشیده شوند. خانواده‌های اعدام شدگان، آئینه همدیگر هستند. آنان رنج خود را در نگاه هم می‌بینند. آنها، بیشتر به درد مشترکی که گرفتارشان هستند، می‌اندیشند. برای خانواده‌های جان باختگان، جنبه‌های حسی و عاطفی مرگ عزیزانشان، بسیار قویتر از موضوعات دیگر است. حتی اگر یادآوری فضای سیاسی کشتار سال‌های نخست دهه شصت و چگونگی قتل عام شدن عزیزانشان در آن سال‌ها، همچون استخوانی مانده در گلو، عذاب‌شان دهد، باز هم وقتی با هم روبرو می‌شوند، درد مشترک را در وجود هم می‌بینند. اما با وجود این، دور از انتظار نیست، آن بخش از خانواده‌هایی که وابستگی فکری به گرایش‌های مشخص سیاسی دارند، و طبیعتاً اهداف معینی را هم دنبال می‌کنند، با التزام به همان مسائل طرح شده در بالا، وارد بازی‌های سیاسی (با تاکید روی بار منفی این واژه) گردند.

* آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های سیاسی پائیز ۷۷ (موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای) از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

موسوی: فکر می‌کنم پاسخ سؤال فوق را تا حدودی در سؤال هی قبلی داده باشم. از نظر من برجسته شدن یک برهه از کشتارها و جنایت جمهوری اسلامی هرگز نمی‌تواند باعث کم رنگ شدن دیگر کشتارهای جمهوری اسلامی باشد. مگر اینکه غرض و مرضی در کار باشد. طبیعتاً، همه آنهایی که به صورت مجرد و انتزاعی با برجسته کردن یک برهه از کشتارهای دوران حاکمیت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی و مسکوت گذاشتن دیگر کشتارهای رژیم اهداف معینی را دنبال می‌کنند، در واقع تلاش‌شان بر این پایه است، تا بخشی‌هایی از تاریخ کشتارها و جنایات جمهوری اسلامی را از تاریخ مبارزات سازمان‌های سیاسی و نوده‌های مردم ایران حذف کنند. که این کار علاوه بر اینکه خدمتی ست بزرگ به جمهوری اسلامی، خیانت و جفائی نیز هست به مردم و همه آنهایی که توسط جمهوری اسلامی به جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند.

۱۳ تیر ماه ۱۳۸۸

*

من که در این دهه‌ی (شهریور ۱۳۶۱ تا اسفند ۱۳۶۷) در زندان بودم، سال ۶۰ را سال انتقام‌گیری از انقلابیون و سال یورش همه‌جانبه به باقی مانده‌ی دست‌آوردهای قیام ۵۷ و سرکوب عمومی و برقراری اختناق کامل در جامعه می‌دانم.

شبانگاه ۳۰ خرداد، پیگرد خانه به خانه مخالفان رژیم اسلامی آغاز می‌شود. خانه‌های آزادی‌خواهان و مخالفان رژیم به محاصره درمی‌آید. به آنان حمله می‌کنند و ساکنان خانه را زیر ضربات شلاق و قنداق و تفنگ می‌گیرند. روزانه صدها زن و مرد، پیر و جوان، دانشجو و دانش‌آموز، خانه‌دار و غیره را دستگیر می‌کنند. در بعضی از شهرها، حتی زیرزمین ادارات پر از دستگیرشدگان می‌شود.

انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها، مدارس و کارخانه‌ها، به بازوی اطلاعاتی رژیم بدل می‌شوند و مخالفان را در این اماکن شناسایی می‌کنند. خانه‌های مجاهدین و کمونیست‌ها را شناسایی کرده و با انواع سلاح‌ها مورد حمله قرار می‌دادند. بسیاری از افراد در این خانه‌ها کشته شدند. خیابان‌ها و گلوگاه‌های شهر در تورهائی که پهن کرده بودند، روزانه صدها زن و مرد، پیر و جوان و دانش‌آموز را دستگیر می‌کردند. رژیم برای سرکوب و ضربه زدن به نیروهای مخالف، فقط به عوامل اطلاعاتی و سرکوب خود متکی نبود بلکه، از تجربیات عناصر ساواک شاه هم استفاده می‌کرد. حتی از افراد وابسته به سازمانهای سیاسی - آنان که مورد شکنجه قرار گرفته و تخلیه‌ی اطلاعاتی شده و در هیئت توابع یا زندانیان بودند- استفاده می‌کرد. رژیم در ادامه سرکوب خود، دادگاه‌هایی برپا کرد و مخالفان را بدون محاکمه و حق دفاع، به جوخه‌های اعدام سپرد. در این دادگاه‌ها رژیم، افراد بسیاری را با اتهامات محدود، و مشکوک و بی‌گناه، به جوخه‌های اعدام سپرد. دادگاه‌هایی که نه وکیل، نه شاهد، نه حق اعتراض و نه هیأت منصفه‌ای داشت. خود من در چنین دادگاه‌هایی محاکمه شدم و نبری برای من ۱۵ سال حکم داد. من با چشم‌بند همراه بازجوییم در دادگاه بودم و اجازه هیچ‌گونه اعتراض یا حرف زدن داده نمی‌شد.

آری، حکومت اسلامی برای نسل‌کشی آمده بود و با ددمنشی هرچه بیشتر این رسالت تاریخی را به انجام رساند.

اما ویژگی کشتار سال ۶۰ یا ۶۷ در کمیت آن بود. در این سال‌ها رژیم روزانه گروه‌های ۸۰ یا ۹۰ نفره و حتی دوره‌ای ۱۷۰ نفر یا بیشتر را که اسامی‌شان را در روزنامه‌ها منتشر می‌کرد پاسخ می‌داد. در آن روزها هفته‌ای ۲ و یا ۳ بار افراد را از بند صدا زده برایشان سرود می‌خواندیم، در آغوششان می‌فشرديم و به استقبال مرگ می‌رفتند. شب‌ها سکوت کامل در بند بود. من که خود در بند بالای ۲۴۶ که تعداد افراد آن ۶۰۰ نفر بود و همیشه همه‌مهم بود اما موقع تیر خلاص سکوت کامل در بند حکمفرما بود و ما تیر خلاص‌هائی را که رژیم ددمنش به سینه رفقایمان می‌زد می‌شمرديم. این بار رژیم ترس را در جامعه نهادینه کرده و پایه‌های حکومت ننگین خود را تثبیت کرد.

دوم اینکه مخالفان جمهوری اسلامی یک نگرش بیگانه با آزادی و حقوق بشر داشتند. یعنی اگر قربانیانی به مواضع سیاسی خودشان نزدیک بود واکنش نشان می‌دادند. در واقع زمانی اعتراض می‌کردند که نوبت به خودشان و یا همفکران خودشان می‌رسید. همین امر باعث می‌شد که رژیم با خیال راحت به کشتار و اعدام‌ها ادامه دهد. این مسئله باعث می‌شد که رژیم مخالفان خود را در موقعیت ضعف نگه داشته و به این وسیله پایه‌های حکومت استبدادی سیاه خود را محکم‌تر کند.

سوم اینکه جنبش ترقی‌خواهانه و بعضی از جریان‌ها چپ به توجیه تئوریک این جنایات پرداخته و حتی در مواردی با دشمن مردم، هم‌آوایی و همکاری می‌کردند.

چهارم اینکه رژیم جمهوری اسلامی در این سالها یکدست و یکپارچه بود و هیچ مخالفت جناحی در هیئت حاکمه نبود.

به این وسیله حکومت جمهوری اسلامی توانست بدون دغدغه خاطر و بدون هیچ گونه اعتراض و مخالفتی از طرف جریان‌های کمونیست و چپ و دیگر جریان‌های فکری، به جنایات خود ادامه دهد. به یاد دارم در یکی از روزهای اوائل سال ۶۱ در واحد ۳ قزل حصار برای تنبیه نگه‌داشته شده بودیم، حاجی داود با لحنی طنزآور همراه با نفرت گفت: بیچاره‌ها، کجاست

آن خلق و یا آن سازمان‌های شما که به دفاع‌تان بیایند. ما شبی ۱۰۰ تا ۱۰۰ تا به اعدام می‌کنیم و هیچ کس بما نمی‌گوید چرا.

قتل عام دسته‌جمعی سال ۶۷ یک‌باره و یک شبه شروع نشد بلکه دوره مقدماتی طرح قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در ایران از آذر سال ۶۶ به اجرا گذاشته شد و هدف از این طرح پاک کردن صورت مسئله زندان و زندانیان سیاسی در رژیم اسلامی بود. در آذر سال ۱۳۶۶ کمیسیونی که مرکب از سپاه پاسداران، دادگاه‌های اسلامی، سازمان امنیت تشکیل می‌شد به تمام زندانها برای سئوال و جواب و تفتیش عقاید و شناسائی دقیق از تک تک زندانیان فرستاده شد. این گروه تحت عنوان «کمیته عفو امام» شروع به کار کرد. در بند ۳۲۵، که بند سر موضعی‌ها بود، در سمت راست ما بچه‌های مجاهد و سمت چپ بچه‌های چپ بودند. هر شب یک سلول برای بازجویی از بند برده می‌شد. این روش بازجویی در سراسر زندان‌های جمهوری اسلامی به کار خود ادامه داد و در گورهدشت سئوال می‌شد: آیا نماز می‌خوانی؟ مسلمان هستی؟ مصاحبه می‌کنی؟ حاضر هستی در جبهه علیه عراق شرکت کنی؟ بر پایه این پرسش و پاسخ‌ها بود که لیست‌هایی از پیش تهیه کرده بودند. زمانی که نوبت بمن رسید حسین‌زاده رئیس زندان از من سئوال کرد، ما می‌خواهیم بتو عفو بدهیم آیا حاضر هستی انزجار بدهی؟ و وقتی جواب نه را شنید با طنز و مسخره بمن گفت، فعلا شرایط آزاد و دموکراتیک است هرچه دلت می‌خواهد بگو. وقتی که من در بند در جمع زندانیان توضیح دادم که او چه گفت، همگی خندیدند. هیچ کس این تهدیدها را جدی نگرفته بود و یا ابعاد هولناکش در تصور کسی نمی‌گنجید.

کشتار بزرگ سال ۶۷ اوج درندگی و استیصال و جنون رژیمی است در تنگنا، که زشتی چهره کریه خود را نشان می‌دهد. جنایات سال ۶۷، یک نسل‌کشی دوباره بود. نسل‌کشی بدون اما و چرا! و بخاطر همین نسل‌کشی و جنایاتی که رژیم اسلامی در طول عمرش انجام داده، باید محاکمه شود. قتل عام زندانیان سیاسی در حالی صورت گرفت که رژیم پس نوشیدن جام زهر شکست جنگ ایران و عراق، از اعتراضات زندانیان سیاسی به ستوه آمده بود. خمینی با دیدن امکان فروپاشی نظام، تصمیم گرفت حکومت اسلامی را از فروپاشی نجات دهد. او برای نجات رژیم‌اش، حاضر به هر کاری بود؛ و برای این که وجود فعالین سیاسی در زندان‌ها را یک خطر بالقوه ارزیابی می‌کرد، تصمیم به پاکسازی زندانیان سیاسی گرفت و حکم قتل عام زندانیان را به قضات جانی خود ابلاغ کرد. دادگاه‌ها و یا بی‌دادگاه‌هایی که در زندان‌ها مستقر شده بودند، فقط با چند سئوال در عرض ۲ یا ۳ دقیقه، زندانیان سیاسی را در صف مرگ قرار می‌دادند. هر روز هیئت مرگ گروه گروه از زندانیان را به جوخه‌های دار می‌آویخت، تیرباران می‌کرد و یا تمام سلول را با زندانیان منفجر می‌ساخت.

علت این که چرا کشتار بزرگ سال ۶۷ زخمی است که التیام نخواهد یافت و در حافظه تاریخی ما و خانواده‌ها ماندگار شده، و باید در حافظه جامعه ماندگار بماند این است که:

نخست اینکه زندانیانی که در سال ۶۷ اعدام شدند همگی زندانیانی بودند که حکم داشتند و یا حکم آنان تمام شده بود. زندانیان سیاسی که با ارتجاعی‌ترین قوانین قرون وسطائی از طرف دادگاه‌های رژیم اسلامی حکم گرفته بودند.

دوم اینکه کشتار بزرگ سال ۶۷، ۵ هزار زندانی سیاسی را کمتر از ۲ ماه اعدام یا تیرباران و یا به جوخه‌های دار آوریخت و در گورهای دسته‌جمعی دفن کرد. زندانیان سیاسی که اتاق‌های مرگ به کمین‌شان نشسته بودند تا به مسلخ‌شان بکشاند. این هیئت با دریافت پاسخ نه در جواب چند سئوال آیا نماز می‌خوانی، مصاحبه می‌کنی، مسلمان هستی؟ زندانی را در صف مرگ قرار می‌داد. سرعت کار این اتاق‌های مرگ بقدری بود که هر ۲ یا ۳ دقیقه یک زندانی را صدا می‌کرد. این زندانیان حق هیچ گونه دفاع یا اعتراض یا فرار نداشتند.

کشتار وحشتناک و بزرگ سال ۶۷ آنچنان شوک و فاجعه‌ای بر جامعه وارد کرده که نه تنها برای خانواده‌ها و بخشی از جامعه بلکه، برای خود ما که در آن لحظات آتش و خون بودیم، هنوز باور نکردنی است. کشتار دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی و دفن آنان در گورهای دسته‌جمعی فاجعه‌سایه‌سست که به فرمان خمینی به اجرا در آمد.

ترکمن صحرا را در "بهار آزادی" به خاک و خون کشیدند. در سال ۶۰ رژیم اسلامی با هدف تثبیت خود کمر به نابودی سازمان‌ها و احزاب سیاسی بست. تثبیت به هر قیمتی، به وحشیانه‌ترین شکل، خود را در دستگیری‌ها، زندانی کردن‌ها و اعدام‌ها، نشان داد.

در سال ۶۰، رژیم اسلامی در زندان‌ها روزانه ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر را اعدام کرد. این اعدام‌ها که ابتدا شکل علنی داشت به تدریج به شکل مخفی در آمد. از سال ۶۲ به بعد هر چند دستگیری‌ها گسترده بود، اما اعدام‌ها اندکی فرو کش کرد. این فضا تا سال ۶۷ کم و بیش ادامه داشت.

سال ۶۷ اما پس از نوشیدن جام زهر خمینی و قبول قطنامه ۵۸۹، رژیم اسلامی در یک یورش و با هم دستی همه جناح‌های رژیم دست به کشتار زندانیان سیاسی زد و جنایتی آفرید که حتی در تاریخ استبداد زده کشور ما بی نظیر بود.

کشتار بزرگ و سراسری سال ۶۷ در زندان‌های جمهوری اسلامی فصلی را در تاریخ مبارزاتی ما باز کرد که با گذشت سال‌ها، هنوز ابعاد این جنایت باز نشده است؛ حتی برای ما که لحظه لحظه زندگی‌اش کردیم. اما تصمیم قتل عام زندانیان در این مقطع بی شک تصمیمی یک شبه نبود و با وضعیت آن روز جامعه ارتباط داشت.

رژیم اسلامی که با شعار صدور انقلاب در طی ۸ سال صدها هزار نفر از جوانان کشور را به کشتن داده بود، حالا یک شبه می‌خواست جام زهر را بنوشد. این تصمیم بی شک پی آمدهایی را در جامعه ایجاد می‌کرد. از یک طرف بحران اقتصادی ناشی از جنگ که ممکن بود آتشفشان خفته‌ای باشد و از طرف دیگر وجود هزاران زندانی سیاسی به عنوان سمبل خفقان در جامعه، ممکن بود مبارزه علیه رژیم را به سمت خود کانونی کند. سردمداران رژیم که خود به خوبی از نقش موثر زندانیان سیاسی زمان شاه در رایکالیزه شدن مبارزه آگاه بودند، حاضر به هیچ ریسکی در این زمینه نبودند.

در چنین فضایی، رژیم دست به کشتار بی سابقه‌ای در زندان‌ها زد و در حدود ۳ تا ۵ ماه نزدیک به ۵ هزار زندانی سیاسی را اعدام کرد. و اما آیا کشتار ۶۷ از ویژگی خاصی برخوردار است؟

جواب من به دلایل زیر آری است.

۱- قتل عام زندانیان سیاسی: در تابستان ۶۷ هزاران زندانی سیاسی قتل عام شدند. برخی از این زندانیان حتی با قوانین ضد بشری جمهوری اسلامی هم، به چند سال زندان محکوم شده و برخی دیگر اصلاً حکمی نداشته یا مدت محکومیت آنها به پایان رسیده و منتظر آزادی خود از زندان بودند. هیچ کدام محکوم به مرگ نبودند و همگی در دادگاه دو دقیقه‌ای و در مقابل دو سؤال محکوم و به جوخه اعدام سپرده شدند.

۲- کشتار با مضمون ایدئولوژیک: در تابستان ۶۷ رژیم اسلامی با عنوان "مبارز" و "مرتد" دست به کشتار زندانیان زد. هیچ بهانه‌ای دیگری برای کشتار زندانیانی که سال‌ها در زندان بسر می‌بردند، وجود نداشت. لقب تروریست، خرابکار در داخل زندان، محلی از اعراب نداشت. بهانه‌های دیگر از قبیل شورش، فرار، از یک طرف نا ممکن می نمودند از طرف دیگر هم خوانی با کشتار بزرگ و سراسری نداشت. پس مذهب تنها وسیله برای توجیه این کشتار بزرگ شد.

۳- مخفی بودن کشتار ۶۷: با وجود توجیه شرعی، رژیم از علنی شدن کشتار وحشت داشت. جسد‌ها شب‌ها و به وسیله ماشین‌های حمل گوشت به نقاط نا معلومی برده می‌شدند. درحالیکه در سال ۶۰ تا مدتی در برخی از زندان‌ها جسد تیر باران شده‌ها را به خانواده‌ها تحویل می‌دادند.

و این جنین در فاصله زمانی کوتاه هزاران زندانی سیاسی قتل عام شدند که تا کنون نه شماره واقعی آنها معلوم است و نه محل خاک سپاری‌شان.

کشتار زندانی و به خصوص زندانی سیاسی که از هر نوع آزادی عمل محروم است و به ویژه در زندان جمهوری اسلامی که زندانی از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی برخوردار نیست از سطح نقض ساده حقوق بشر فراتر رفته و به جنایت علیه بشریت تبدیل می‌گردد. این ویژگی، کشتار ۶۷ را از اعدام‌های سال ۶۰ هر چند در ادامه همان سیاست یا بهتر بگوییم اوج سیاست سرکوب بود، متفاوت می‌کند. اما این تفاوت به نظر من هرگز به مفهوم جدا بودن این مراحل سرکوب نیست. همه این جنایات از فردای

کشتار بزرگ و فاجعه‌بار سال ۶۷، جنایات علیه بشریت است و باید مسئولان و مجریان آن را در دادگاه‌های بین‌المللی به محاکمه کشاند.

من پس از آزادی با چند خانواده جانبخته ملاقات داشتم. دردآورترین لحظات این بود که مادران نمی‌خواستند باور کنند که بچه‌هایشان اعدام شده‌اند. مادرانی که در انتظار آزادی عزیزانشان بودند. آنان هیچ نشانی از فرزندان‌شان نداشتند که بر بالای سر قبر آنان رفته و تنهائی با عزیزانشان درددل کنند.

سوم اینکه اختلاف نظر در هیئت حاکمه وجود داشت. در داخل حکومت جناحی مخالف جنگ ایران و عراق بود. و بعد از آن کشتار سال ۶۷ که منتظری مخالف این کشتارها بود. او در مقابل خمینی ایستاد و از حکومت طرد شد. رژیم هم چون سال ۶۰ یکدست نبود.

اما سال ۶۷ بعنوان سمبل جنایات رژیم جمهوری اسلامی باید شناخته شود. رژیم سعی کرده که تصویر غیرواقعی از این جنایات هولناک بدهد و سعی کرده که حافظه تاریخی را در هاله‌ای از سکوت و فراموشی پاک کند؛ و این فاجعه را از چشم مردم پنهان سازد. حتی توأبینی را که در این شرایط و یا قبل از آن با شکنجه‌گران همکاری می‌کردند، اعدام کرد تا هیچ مدرک زنده‌ای باقی نماند. به خاوران حمله و خانواده‌های جانبختگان را تهدید می‌کند. هنوز خاوران تبدیل به یک جنبش نشده و پیوندی بین قتل عام سال ۶۷ و جنبش اجتماعی وجود نیامده، و در افکار عمومی سالگرد سال ۶۷ صحبت نمی‌شود. قتل عام و کشتار سال ۶۷ در کجای افکار عمومی ثبت شده و قرار دارد؟

✱



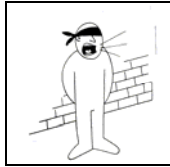
فربا ثابت زندانی سیاسی

(اردیبهشت ۱۳۶۲ تا بهمن ۱۳۶۹)

در این چند سال اخیر ما شاهد بحث‌های جدیدی حول کشتار ۶۷ در خارج از کشور هستیم. عده‌ای بر این باورند که برجسته کردن کشتار ۶۷ از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی رژیم جمهوری اسلامی و بویژه اعدام‌های سال ۶۰ می‌کاهد. با توجه به چنین فضایی، سؤال‌های مطرح شده از طرف مجله آرش می‌تواند روشنگر باشد.

نگاهی گذارا به تاریخ حکومت سی ساله رژیم اسلامی نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی از همان فردای قیام مردمی با شعار جمهوری اسلامی "نه یک کلمه بیشتر نه یک کلمه کمتر" موضع خود را در برابر هر گونه دگر اندیشی روشن کرد.

مبشران این رژیم با به آتش کشیدن سینما رکس آبادان و قتل عام تماشاچیان بی گناه آن، کار خود را آغاز کردند. به اسم مبارزه با فحشا، زنان نگون بخت "شهر نو" را زنده زنده در آتش سوزاندند. کردستان و



نگاهی دیگر به فاجعه ملی تابستان ۶۷

مینا انتظاری زندانی سیاسی

(۲۲ شهریور ۱۳۶۰ تا ۲۸ اردیبهشت ۶۷)

بیست و یک سال پیش در همین ایام "کمسیون مرگ" در زندانهای سراسر کشور، به فرمان و فتوای خمینی تبهکار، دست اندرکار ارتکاب جنایتی بود که بشریت معاصر و تاریخچه جنبشهای اجتماعی نوین، هرگز معادل آنرا ندیده و تجربه نکرده بود. پدیده غریبی که به محض بروز اولین علائم و درز اولین اخبار آن، بطور خودجوش از جانب افکار عمومی و محافل سیاسی ایران، عنوان "قتل عام زندانیان سیاسی" نام گرفت.

بدیهی است که تاریخچه این رژیم فاشیستی از روز اول به حاکمیت رسیدنش در فردای آن بهمن خونین، سراسر تجاوز و تعدی، سرکوب و سیاهی و تباهی، و جنگ و جنون و جنایت علیه مردم و میهن اسیرمان بوده است. البته این سلسله و زنجیره ی جنایت از فردای سی خرداد ۶۰ اوج بی سابقه ای گرفت و مردم جنگزده و خمینی گزیده و بخصوص نسل جوان و جلودار جامعه، بخاطر مقاومت و پایداریشان در برابر آخوندهای تازه بقدرت رسیده، آماج کشتارهای متعدد سراسری واقع شدند. تجربه بسیار تلخ و خونباری که نسل برآمده از انقلاب ۵۷ را در ابعاد دهها هزار نفری به زنجیر و زندان کشید. بخش اعظم آن زنان و مردان برنا و دانا، در همان ابتدای دهه شصت بیرحمانه "تمام کش" شدند و بر خاک افتادند. خیل زندانیان بازمانده از آن موج کشتارهای پی در پی، بدرستی باور داشتند که عملاً در "صف اعدام" قرار دارند و سیاست رژیم هم بطور واقعی "زجرکش" کردن و یا "در خود فرو کشتن" آنان بود.

این چنین بود که از تابستان ۶۰ تا تابستان ۶۷ طی هفت سال پرفراز و نشیب، هفت سال پر رنج و خون، و هفت سال مالامال از عشق و فدا، نسل انقلاب با همه شکستها و پیروزیهایش، با عزم و رزم، و با رشادت و شجاعت، حتی دست بسته و اسیر، حضور تاریخی و هویت سیاسی خودش را در برابر دیکتاتور دوران به ثبت رساند. این در حالی بود که رژیم حاکم با اِعمال انواع شکنجه های طاقت فرسای فیزیکی و روانی و کاربرد شیوه های بدیع درهم شکستن روح و روان زندانیان، از تمام ظرفیت تخریبی و طینت ضد بشری خود استفاده میکرد.

از ویژه گیهای منحصر بفرد قتل عام تابستان ۶۷، که بطور کیفی آن را از دیگر جنایات مشابه و معاصر متمایز میکند، مقدم بر هر چیز، آن کشتار بزرگ یک جنایت بدقت سازمانیافته و از قبل طراحی شده بود. خود ما در زندان شاهد بودیم که چطور در اواخر سال ۶۶ مسئولین و عوامل دادستانی و اطلاعات در زندانها، مقدمات اجرایی و طبقه بندی اولیه آنرا به اجرا گذاشتند در حالیکه ما خبر نداشتیم چه خوابی برایمان دیده اند.

طبعاً هدف و خواست اصلی رژیم از این پروژه سیاه، نابودی کامل زندانیان سیاسی موجود در زندانها و پاک کردن "صورت مسئله" زندانهای سیاسی ایران بود. چرا که طی هفت سال سرکوب مستمر دریافته بود که علیرغم همه نشیب و فرازها، موضوع زندانیان سیاسی و مقاومت آنان همچنان "مسئله" حل ناشدنی و بن بست استراتژیک رژیم بود. شاید لازم به توضیح نباشد که زندانیان سیاسی در آن زمان کسانی بودند که از موج کشتارهای سالیان جان بدر برده بودند و در همین سیستم قضایی یا "کشتارگاه" رژیم، جرمشان در حد اعدام تشخیص داده نشده و محکوم به

قیام مردمی تا به امروز در راستای سیاست سرکوب در جهت استقرار و تثبیت حکومت اسلامی بوده است.

و اما اختلاف نظر از آنجا ناشی می شود که متاسفانه برخی آگاهانه یا ناآگاهانه سیاست سرکوب جمهوری اسلامی را ناپیوسته و عملکرد این جناح یا آن جناح می دانند. در نتیجه برخی فقط کشتار ۶۷ را برجسته می کنند و برخی اعدام های سال ۶۰ را. اما به نظر من تابستان ۶۷ نقطه عطفی در روند سیاست سرکوب جمهوری اسلامی است و ویژگی خود را دارد.

من از اختلاف در بین خانواده ها در داخل ایران اطلاعی ندارم. اما شاید بهتر است کمی به چرایی برجسته شدن کشتار ۶۷ و این که چگونه شهریور ۶۷ به عنوان سمبل پذیرفته شد.

نقش خانواده های اعدام شدگان در این مسیر بسیار قابل توجه است. مبارزه خانواده ها از همان سال ۶۰ شکل گرفت. ابتدا شکل قانونی داشت. ملاقات با منتظری، نامه به خمینی، نامه به قوه قضائیه، روسای زندان و..... در آغار سال ۶۷ هشتاد تن از مادران زندانیان نامه ای به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نوشته و خواهان بررسی وضع فرزندان زندانی خود شدند. این مبارزات قانونی تا تابستان ۶۷ ادامه داشت. این اقدامات در روند خود باعث شکل گیری هر چه بیشتر "خانواده زندانیان سیاسی" هم شد. تابستان ۶۷ خانواده ها را به هم نزدیک تر کرد. ابتدا برای گرفتن خبری از فرزندان خود هر روز جلو درب زندانها تجمع می کردند. اعلام خبر اعدام زندانیان اوج نزدیکی خانواده ها بود. از آن پس خاوران محل دیدار خانواده ها شد. در نوروز ۶۸، خانواده ها به مناسبت سال نو در خاوران بر مزار فرزندان خود گرد می آیند و در همان جا تصمیم به برگزاری سالگرد قتل عام می گیرند و روز ۱۰ شهریور را به عنوان روز تجمع برای برگزاری مراسم سالگرد انتخاب می کنند.

این مراسم از آن به بعد هر ساله برگزار می شود. برگزاری این مراسم در روند خود به جنبشی برای دادخواهی و علیه فراموشی تبدیل شده است. اما آیا برجسته شدن کشتار ۶۷ که حاصل سیر طبیعی مبارزات بی وقفه و مستمر خانواده ها است و در اذهان به عنوان سمبلی جا افتاده است از ابعاد جنایت های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می کاهد؟

به نظر من نه، همه جنایات جمهوری اسلامی در زمره جنایت علیه بشریت است. سرکوب، شکنجه، قتل عام، همه در رژیم اسلامی با انگیزه نژادی، سیاسی، مذهبی، قومی، صورت گرفته است که طبق تعریف نهادهای قضایی بین المللی در زمره جنایت علیه بشریت است.

در نتیجه اگر ما قصد داریم این جنایات به دست فراموشی سپرده نشود باید این یادمان ها را به جنبشی برای دادخواهی علیه این جنایات تبدیل کنیم. حرکتی که بتواند مشروعیت جمهوری اسلامی را در افکار عمومی جهان به زیر سؤال ببرد. از این طریق با بسیج گسترده و همبستگی جهانی علیه این جنایات مبارزه کنیم. اما از آنجایی که پرونده جنایت جمهوری اسلامی بی شمار است و اگر مورد مشخصی را مورد توجه قرار ندهیم، امکان کانونی شدن افکار عمومی از طرفی و بررسی حقوقی پرونده از طرف دیگر از دست می رود. به نظر من قتل عام ۶۷ با توجه به این که همه جنایات رژیم را بازتاب می دهد، تمرکز روی آن ما را به اهدافمان - مثلاً برای یک دادگاه بین المللی - نزدیک تر می کند. شاید دریچه ای بگشاید تا از طریق آن بتوان به بررسی تک تک آنها پرداخت. بنظر من بهتر است بجای هرز دادن نیرو و پراکنده کردن جنبشی که هم در داخل و هم در خارج از کشور پا گرفته و جا افتاده است، با همکاری و همیاری هر چه بیشتر در پششبرد هدف اصلی، یعنی داد خواهی علیه جنایات جمهوری اسلامی از هر طریق ممکن بکوشیم. به امید تلاش هر چه بیشتر.

✱

حبس و زندان گردیده بودند. این در حالی بود که در مقطع تابستان ۶۷ بیشتر آنان بخش اعظم و چه بسا تمام مدت محکومیت شان را هم سپری کرده بودند.

یکی دیگر از وجوه تمایز قتل عام ۶۷ با دیگر کشتارهای دسته جمعی، سیاست سکوت سنگین و سانسور مطلق و حرکت با چراغ خاموش رژیم بود. در موارد و مقاطع قبلی معمولاً رژیم اقدام به فضا سازی و تشدید جو تهدید و ترور و ایجاد رعب و وحشت در سطح جامعه و بخصوص در داخل زندانها میکرد و در این رابطه با به نمایش گذاشتن پیکرهای سوراخ سوراخ شده و یا جسد های آویخته بر دار و یا انتقال بدنهای مجروح بچه های شکنجه شده به داخل بندهای عمومی... خون و جنون مرگبار و ترسناکش را هرچه بیشتر به رخ میکشید. ضمن اینکه هیچ ابایی هم نداشت که صدای رگبار مسلسل جوخه های تیرباران و تک تیرهای خلاص، بطور مستمر در پشت دیوار بندها شنیده شود چرا که دقیقاً میدانست زندانیان در هر لحظه و با هر شلیک همراه با یاران بر خاک افتاده شان تا اعماق وجود میسوختند...

اینبار اما پروژه کشتار بزرگ با مخفی کاری تمام و حتی توطئه و تاکتیک "فرب" چه در سطح زندانها و داخل بندها و چه در سطح جامعه و حتی لایه های پائین تر حکومتی آغاز میشود. با صدور مخفیانه فتوای جلا د قرن بلافاصله "کمیسوین مرگ" در تهران و شهرستانها شکل میگردد و تحت عنوان "هیئت عفو" در زندانها مستقر میشوند و بطور روزانه و پیگیر، زندانیان سیاسی را روانه سالن های مرگ میکنند. شیوه جابجایی و دسته بندی و تقسیم زندانیان و پراکندن آنان در سلولهای انفرادی و تلاش در بی اطلاع نگاه داشتن آنان از سرنوشت یکدیگر و پروسه ای که در محضر این "هیئت" طی میشود در نوع خود بی سابقه بوده است. پدیده ای که در هیچ دوره ای بچه های زندانی آنرا ندیده و تجربه نکرده بودند.

گذشته از شیوه بدیع طراحی و اجرایی آن جنایت سیاه، حتی **توجیه قانونی و روند حقوقی-قضایی** آن نیز واقعاً منحصر بفرد و بی سابقه بوده است. تا قبل از آن قتل عام، معمولاً وقتی فردی توسط رژیم دستگیر میشد و به زندان منتقل میگردد، تحت هر شرایطی و بهر بهانه ای و با هر توجیه قانونی و آخوندی، بالاخره اتهام و جرم و پرونده ایی در رابطه با اعمال یا افکار فرد مذکور در بیرون زندان، برایش جور میکردند و او را باصطلاح محاکمه و محکوم به حبس یا مرگ می نمودند. بگذریم که هیچکدام از آن مراحل کوچکترین سختی با موازین جهانی حقوق بشر نداشت.

اما در پروسه "قتل عام" عموماً نه صحبت از جرم جدید زندانی در داخل یا خارج زندان بوده است و نه پرونده جدیدی در کار بوده است. همه بحث بر سر "هویت سیاسی" و اندیشه و اعتقادات فرد زندانی دور میزند. زندانیان سیاسی دانه به دانه و تک به تک در برابر کمیسیون مرگ به صریحترین و وقیحانه ترین شکل مورد "تفتیش عقاید" قرار میگيرند و عملاً آنان را بر سر دو راهی مرگ یا تسلیم قرار میدهند. این پروسه برای بسیاری با یک برخورد و یک سوال تمام میشود و راهی سالن مرگ و طنابهای دار میشوند و برای بسیاری دیگر بعد از چندین برخورد و سوال و جوابهای مختلف به همان سرنوشت ختم میشود.

همگی قربانیان آن جنایت هولناک قبل از هر چیز بخاطر داشتن اندیشه و افکاری مغایر با حاکمان پلید، و پای بندی و وفاداری شان به آرمانهای انسانی-اعتقادی و پرنسیپهای سیاسی، سر بر دار شدند. اتفاقاً بدلیل همین سابقه پایداری در طی هفت سال زندان، بیشتر زندانیان پیشاپیش تکلیفشان در برابر کمیسیون مرگ روشن بود.

پر واضح است که قتل عام تابستان ۶۷ تفاوت کیفی دارد با کشتارهای کور و بی حساب و کتاب و یا حتی سرکوبهای خونین سیاسی مثلاً به رگبار بستن یک تظاهرات بزرگ در خیابان و یا بمباران و نابودی فیزیکی افراد یک محله یا شهرک، و یا یک قوم و قبیله، از زن و مرد و پیر و جوان...

به همین دلیل لازم است تاکید کنم که **جانفشنان فاجعه ملی تابستان ۶۷ صرف نظر از کمیت چندین هزار نفری شان در زندانهای سراسر کشور، به واقع گلهای سرسبد جامعه و دست چینی از نسل انقلاب**

بودند. آنها براستی فرزندان رشید خلق و کیفی ترین افراد سیاسی و روشنفکر و مقاوم داخل کشور را شامل میشدند.

سعی و بربریت حاکم برکل پروسه آن کشتار بزرگ نیز اگر بیسابقه نباشد واقعاً کم نظیر است. از شیوه به دار کشیدن زندانیان دست بسته و بی پناه به عنوان زجرآورترین شکل اعدام، تا قتل افراد بشدت بیمار و یا دچار مشکلات حاد فیزیکی مثل قطع نخاعی یا فلج مادرزاد، و تا حلق آویز کردن دختران و زنانی که طی هفت سال زندان در شکنجه گاههایی همچون "واحد مسکونی" و "قبر یا قیامت" و "گاودانی" و سلولهای انفرادی... بارها و بارها تا یکقدمی مرگ پیش رفته بودند و تا فراسوی طاقت انسانی زجر و رنج کشیده بودند.

"قتل عام ۶۷" از آنجا که بطور خاص و در قدم اول با هدف نابودی زندانیان مجاهد خلق در مرداد ماه آغاز شد و طبق فرمان خمینی تقریباً تمامی زندانیان زن و مرد مجاهد (بجز عده معدودی که خوشبختانه جان بدر بردند) را در زندانهای سراسر کشور به دار کشیدند، یک "نسل کشی" سیاسی-تشکیلاتی نیز محسوب میشود. بطور مثال در مقطع قتل عام، در بندهای زنان زندان اوین که شامل سه سالن در یک ساختمان سه طبقه میشد، تمامی زندانیان مجاهد سالن یک و همچنین سالن سه اوین و بخش بزرگی از بچه های سالن دو، در جریان آن نسل کشی جاودانه شدند.

البته در پروسه قتل عام دامنه کشتار بعد از مجاهدین به دیگر زندانیان نیز گسترش یافت و چند صد نفر از زندانیان شریف وابسته به گروههای مختلف چپ از بندهای مردان نیز سر بر دار شدند. یاد همگی شان یاد باد! لازم می بینم در همین جا از عزیزانی یاد کنم که هفت سال افتخار همبندی و سعادت همراهی با آنان را در زندانهای اوین و قزل حصار داشتم و هنوز بعد از سالین، تمامی لحظات و خاطرات و یادمانده های دوران با آنان بودن، برایم معنا و مفهوم سرشار و شگرفی از زندگی انسانی و آرمانی دارند. مجاهدین دلآوری که زندگیشان سراسر عشق و رنج و فدا بود و سرانجام در آن تابستان داغ و سوزان، سرفراز بر فراز دارها شدند...

با همه این احوال باز هم جای تاکید دارد که "قتل عام ۶۷" در واقع فراز و نمادی بود از سلسله بی پایان جنایات رژیم جهل و جنون ملایان علیه مردم ایران؛ کما اینکه کشتارهای سالهای قبل از آن و بخصوص سرکوب خونین سال شصت، و یا قتلهای زنجیره ای و ترورهای خارج از کشور رژیم نیز در سالهای بعد از آن، حلقات دیگری هستند از زنجیره ی جنایات این شیادان دین فروش علیه بشریت.

همچنان که این روزها سرکوب بیرحمانه و کشتار جوانان دلیر و فداکار نسل فرزندان ما در خیابانهای پایتخت و دیگر شهرهای ملتتهب ایران، لاقل برای نسل سوخته ما، پدیده ایی دور از تصور و یا غیرمنتظره و یا ناآشنا نمی باشد. خصوصاً حالا که نسل جوان امروز، علیرغم تلاش بیسابقه رژیم طی دو دهه برای گسست کامل فیزیکی و فکری این نسل از تحولات و تجربیات نسل انقلاب ۵۷، پا به صحنه مبارزه رو در رو با حاکمان جبار نهاده و در عین اینکه شاهد وحشیگری و بربریت مزدوران رژیم میباشد بسرعت درمیابد که چرا باید برای دفاع از هویت انسانی و حق آزادی خود سینه سپر کرد و به آب و آتش زد. مضافاً بر اینکه به مدد تکنولوژی نوین عصر ارتباطات، جهانیان نیز تا حدودی درمیابند که بر مردم ایران چه در گذشته و حال و چه در خیابانها و زندانها چه گذشته و میگردد.

بنابراین پرداختن و مطرح کردن و افشا کردن هر مورد یا نمونه یا بخشی از مجموعه جنایات رژیم در هر مقطع از پروسه حیاتی آن، نه تنها از بار و ابعاد این لکه ننگ تاریخ بشریت معاصر نمی کاهد بلکه بیشتر و بهتر جزئیات و تار و پود این شبکه و سیستم فاسد را رسوا و هویدا میکند.

با این حال نباید فراموش کرد که در توصیف یک پدیده و در بیان واقعیات و حقایق مربوطه، میبایست امانتدار صادقی بود و در حد توان و ظرفیت رعایت انصاف و پرنسیپهای دموکراتیک را کرد.

فکر میکنم اختلافی که در انتشارات و ادبیات بعضی گروههای سیاسی، لاقل در کرونولوژی تاریخچه و سلسله سرکوب رژیم، به چشم میخورد از جایی شروع میشود که برخی برای پوشاندن اشتباهات فاحش و استراتژیک خود، سعی در دستکاری یا تحریف واقعیات مسلم تاریخی میکنند و یا از کنار بخشهایی از جنایات رژیم با چشم بسته عبور کرده و یا در بین ظالم و مظلوم موضع میانه میگیرند.

بعنوان مثال نمیتوان خود را "چپ" نامید و آنوقت در سیاهترین دوران زندگی خلق مظلوم ایران، با "راست" ترین و مهیب ترین جریان ارتجاعی تاریخ معاصر ایران متحد و هم جبهه شد و هنوز هم تمایلی به دل کندن از این جلادان و آخوندهای هفت خط نداشت... البته انکار یا کمرنگ کردن مقطعی یا مرحله ی جنایات این رژیم سیاهکار، توسط هر فرد یا جریانی بخاطر منافع حقیر فردی، سیاسی یا گروهی، ذره ای تاثیر بر واقعیات بیرون از ذهن ما نخواهد داشت و فقط از اعتبار فردی، سیاسی و گروهی آن فرد یا جریان مدعی میکاهد.

نمونه دیگری از این تحریفها و تنگ نظریها در برخی خاطره نویسی های زندان (مثلاً در مورد شهدای قتل عام) دیده میشود. در موارد متعددی زندانی سیاسی و همبند سابق در بیان خاطراتش وقتی به محفل دوستان خودش میپردازد با سخاوت و گشاده دستی خاصی قلم میزند که البته بسیار هم تحسین برانگیز است (هرچند که اغراق آمیز باشد)، ولی هر جا به خیل زندانیان دیگر و "غیر خودی" میرسد که اتفاقاً بطور کمی و کیفی نیروی محوری زندان را هم تشکیل میدادند، با تعصب و تنگ نظری همبندان سابقش را می نوازد و با عینک کدر آنها را آناتومی میکند و در منفی بافی و پهلوان پنبه بازی دست خود را خیلی هم باز می بیند چون که میداند تمامی آن زندانیان، دیگر در این دنیا نیستند تا فقط با یک نگاه او را به حرمت سالها همبند بودن و در پاسخ به اینهمه یاهه تا ابد در برابر خویش شرمنده کنند...

وقتی هم که به ناچار و یا به ضرورت بحث از مقاومت و فداکاری زندانیان "غیر خودی" یاد میشود حتی المقدور سعی میشود که هویت سیاسی زندانیان مذکور مطرح نشود چرا که صلاح نیست از یک گروه سیاسی رقیب یا مخالف نکته مثبتی نقل شود و در عین حال تصور میشود با حذف هویت سیاسی شهدای خلق میتوان براحتی آنان را، همچون "تن" های بی "سر" سیاهی لشکر سناریو خود کرد... این تحریف و بی پرنسیبی وقتی بیشتر برجسته میشود که بدانیم کشتار تابستان ۶۷ قبل از هر چیز بر اساس "هویت سیاسی" زندانیان انجام گرفت... همین جا این توضیح را لازم می بینم که در رابطه با این انتقاد روی صحبت من مطلقاً معدود خاطرات جعلی و هالیوودی از زندان نمیباشد.

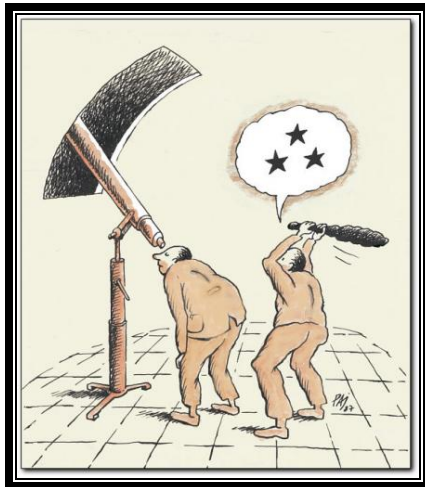
البته وقتی به داخل کشور نظر میکنیم و خیل عظیم خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی و روابط و مناسبات آنان را در زیر تیغ جلادان ملاحظه میکنیم حال و هوای دیگری حس میشود. مادر مجاهد خلقی که غروب هر پنج شنبه به بهشت زهرا برای دیدار مزار عزیزانش میشتاند همیشه به اندازه کافی شاخه گل همراه دارد که بر سنگ قبر دیگر شهدای خلق و همبندان غیرمجاهد دختر و پسر شهیدش در همان حوالی نثار کند... گلزار خاوران فارغ از همه تفاوتها خطی و سیاسی، میعادگاه همه پدران و مادرانی است که دختران و پسران عزیزشان در قتل عام ۶۷ جاودانه شدند. دستگیری های متناوب رژیم هم بخوبی نشان میدهد که چه کینه سختی نسبت به این خانواده ها دارد... خانواده یک شهید فدایی خلق سالهاست که در کمک و یاری رسانی به خانواده دو شهید مجاهد خلق دریغ نمیکند... جای تأسف است که در خارج از کشور برخی سایتهای سیاسی- خبری که اعتبار زندانی سیاسی را هم یدک میکشند حتی از درج اخبار دستگیری افراد خانواده و مادران مجاهد خلق که قصد دیدار فرزندانشان در پایگاه اشرف را داشتند خوداری میکنند...

با همه این احوال و علیرغم این مسائل و موارد فرعی و حاشیه ای، سیر تحولات پر شتاب و واقعیات سر سخت بیرون از ذهن ما، اساساً تردیدی باقی نگذاشته که دشمن اول و آخر خلق ما در دوران و شرایط فعلی همانا افعی های عمامه پسر حاکم هستند و ما، همه ما، با هر اختلاف نظری و هر هویت سیاسی متفاوتی که داریم، ناگزیر و ناگزیر در یک نقطه آرمانی بهم پیوند میخوریم و آن چیزی نیست جز فریاد مردم ایران برای سه نسل پیایی: آزادی، آزادی، آزادی!

mina.entezari@yahoo.com

<http://www.mina-entezari.blogspot.com>

*



محمود خلیلی زندانی سیاسی

(۴ آبان ۱۳۶۰ تا ۴ اسفند ۶۷)

ضمن درود به خوانندگان نشریه آرش و سلام وخسته نباشید به شما عزیزان که برای انتشار این نشریه زحمت می کشید. من سعی می کنم به سئوالات شما یک به یک پاسخ دهم و از حاشیه رفتن پرهیز کنم.

س- آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه گی خاصی برخوردار است؟

*مسلمان" هر قتل و جنایتی و کشتار جمعی و غیر جمعی در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی ویژه گی های خاص خود را دارد و الزاماً باید در قالب و چهار چوب زمان و مکان وقوع جنایت آن را بررسی کرد. از نظر من ویژه گی و تمایز کشتار سال ۶۷ با دیگر جنایات رژیم در:

الف- مدت زمان کشتارها.

ب- سراسری بودن .

پ- تقریباً" هم زمان بودن آن در سراسر زندان های ایران است .

سبک عمل رژیم بر اساس پاکسازی زندان واقع شده بود و در اصل قرار بود صورت مسئله که همان وجود انبوهی از زندانیان سیاسی در سراسر ایران بود را در سریع ترین زمان ممکن پاک نمایند، که از نظر من در آن مقطع رژیم بنا بر جو موجود جامعه و شرایط بین المللی به خواسته خود رسید.

ولی بر خلاف تصوراتش زندان ها باز هم پر شد و این کشاکش تداوم پیدا کرد تا به امروز که دوباره شاهد انباشته شدن زندان ها به سبک سال ۶۰ هستیم.

س- تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام های سال های پیش از آن در کجاست؟

* ۱- کسانی اعدام شدند که دوران بازجوئی و به اصطلاح دادگاه (بی دادگاه) خود را گذرانده بودند و تقریباً" ۹۰٪ آنها دوران محکومیت خود را سپری می کردند و تعداد زیادی هم دوران محکومیتشان به پایان رسیده بود و بخاطر قبول نکردن شرایط زندان (مصاحبه، انزجارنامه و...) در زندان ملی کشی می کردند .

س- آیا چنین اختلافی در بین خانواده های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می شود؟

* اگر به اوائل دهه ۶۰ بویژه از سال ۶۰ تا ۶۲ نگاه کنیم کم و بیش این اختلافات با شدت و حدت خاص خود وجود داشت. چون کم و بیش خانواده ها با این موضوع برخورد داشتند که جدای از نیرو های سرکوبگر، عده ای دیگر فرزندان آنها را ضد انقلاب می دانستند و همین مسئله باعث شده بود که کلنی خانواده توده ای اکثریتی ها خرج خود را از بقیه خانواده ها جدا سازد. اما پس از دستگیری سران حزب توده و مصاحبه های تلویزیونی آنها یخ خانواده آنها هم تا حدودی آب شد و از آن زمان به بعد سعی در نزدیکی با دیگر خانواده ها داشتند ولی تا سالها دیوار عدم اعتماد بین خانواده ها برقرار بود بعد از کشتار سال ۶۷ تلاش ها برای از بین بردن این دیوار بیشتر شد و بخاطر اینکه این دو جریان (توده ای، اکثریتی ها) ارتباط منسجم تری با هم داشتند غالباً "همانگ تر برخورد می کردند.

اما به مرور زمان وجه مشترک خانواده ها در داشتن عزیزی در خاوران تا حدودی این فاصله را کم تر کرد. ولی با این حال هر ساله ما شاهد و ناظر هستیم که در بر پائی مراسم سالگرد ها با تمام تلاشی که برای یک پارچه شدن وجود دارد باز هم تفاوت نظر و اختلافات به انحای مختلف خودش را نشان می دهد.

س- آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل های سیاسی پائیز ۷۷ (موسوم به قتل های زنجیره ای) از ابعاد جنایت های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می کاهد؟

* به هیچ وجه جنایت جنایت است از هر زمان و به هر روشی که شروع شده باشد جنایت محسوب می شود.

من چگونه می توانم فقط به این دو واقعه اشاره کنم بدون اینکه به قتل عام نوروز خون کردستان و جوخه های اعدام آن و یا کشتار کارگران شیلات انزلی و مردم قهرمان گنبد و خوزستان و سراسر ایران بپردازم، چگونه می توانم به شبهای شمارش تک تیر اعدام شده گان تابستان و پائیز ۶۰ اشاره ای نداشته باشم، چگونه می شود این دو واقعه را برجسته کرد و هزاران برجستگی سرکوب و کشتار را در طی این سی سال نادیده انگاشت.

این دو واقعه مهم و ویژه هستند ولی جزئی از کل مجموعه کشتار رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران هستند.

ومن اگر در اینجا به تمامی ابعاد جنایت علیه بشریت اشاره می کنم هدفم نفی و نادیده گرفتن این دو واقعه بویژه تابستان ۶۷ نیست چرا که عزیزترین عزیزان و بهترین رفیقان دوران زندانم را در این جنایت علیه انسانها از دست داده ام.

اما عده ای تلاش دارند با تکیه بر این دو رخداد نقش خود و یا حداقل تاثیر آن را در تشدید سرکوبهای سالهای ۶۰ تا ۶۲ را نادیده بگیرند و هم چیزاتحت شعاع قرار داده و با کم رنگ نشان دادن کشتار های روزانه و اعدام های جمعی آن روزها مانع بر خورد و افشاء سیاست ها و عمل کرد های هم سوی خود با جمهوری اسلامی گردند.

همانطور که حداقل در بخش بالا به دو نمونه کوچک آن اشاره نمودم خوشبختانه اسناد برای نشان دادن دوران همسنگری آنان با جلادان اوین و سراسر ایران آنقدر فراوان است که جایی برای حاشا و لاپوشانی باقی نگذاشته است.

البته در اینجا باید یاد آوری کنم به زودی مجموعه ای کامل و مستند از این عمل کردها (اکثریت و رژیم جمهوری اسلامی، اکثریت و سپاه پاسداران، اکثریت و کردستان، اکثریت و...) توسط گفتگو های زندان برای ثبت در تاریخ منتشر خواهد شد.

*

۲- اگر در سال های ۶۰ تا ۶۲ دسته دسته مخالفین واقعی نظام به جوخه های مرگ سپرده می شدند، اینبار در کنار مخالفین واقعی رژیم، کسانی به جوخه ها سپرده شدند که چیزی از عبودیت و بندگی کم نگذاشته بودند، و در دوران طلائی خوش رقصی خود حتی زمانی که در سال ۶۰ تعدادی از آنها اعدام شده بودند (تا دوم دی ماه لیست ۱۴ نفر از اعدامی های خود را در نشریه اکثریت شماره ۱۴۱ صفحه ۱۹۹ ارائه دادند که در این لیست اسامی: یعقوب یزدانی، علی اکبر حیدری، حمید رضا پیردار، فرزین شریفی، مهر انگیز مسعودی و... دیده می شود که این جماعت با تمام وجود تلاش می کردند تا رنگ خون این جماعت را از سرخی خون هزاران مبارز و آزادی خواه مجزا سازند) نه تنها ذره ای از نگرششان نسبت به رهبران قدرت طلب و خون ریز رژیم سرمایه کم نشده بود، بلکه بیش تر و بیش تر در منجلاب سرمایه فرو رفتند. در سال ۶۷ این عده که قربانی واقعی توهماتشان شده بودند نیز اعدام شدند.

س- اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می شود؟

* این اختلاف نظر مربوط به سال های قبل از سرکوب هم چنین بعد از سرکوب است و به دیدگاه های مختلف نسبت به حاکمیت بر می گردد. جایی که عده ای تلاش داشتند زندانیان سیاسی را عده ای بازی خورده جلوه دهند و حتی اعدام این افراد را برای بقا نظام لازم می دانستند.

برای اینکه متهم به تشویش اذهان عمومی نشوم شما را رجوع می دهم به صفحه ۷ نشریه شماره ۱۲۰ اکثریت که خانم دانشگری در رابطه با اعدام دختران چنین می گوید:

قبل از اینکه به مسئله اعدام تعدادی از دختران و پسران جوان توسط دادگاه های انقلاب بپردازم لازم است اول به عوامل و شرایط بوجود آورنده این قبیل خشونت ها توجه کنیم و مسئله را نه صرفاً از جنبه عاطفی و اخلاقی (که به نوبه خود حائز اهمیت است) آن چنان که ضد انقلاب سعی در عمده کردن آن دارد بلکه از زاویه مصالح و منافع انقلاب بررسی کنیم یا در نشریه شماره ۱۲۸ اکثریت صفحه ۲۱ در رابطه با اعدام شدگان در اوین می خوانیم:

«زمانی که هر روز ده ها تن از بهترین فرزندان این خلق ستم دیده در جبهه های جنگ میهنی و در پیکار در راه حفظ انقلاب جان خود را فدا می کنند، هدر رفتن زندگی ۵۱ بازی خورده بیشتر مصیبت بار است که آنها می توانستند و وظیفه داشتن این جان شیرین را نه به پای شادکامی امپریالیسم که به پای تأمین استقلال و سرفرازی خلق شان و میهنشان و در پیکار علیه غارتگران و تجاوزگران ف یعنی در راه همان آرمانی که در سر داشتند فدا کنند»

نمونه های فوق را گفتم و باید اشاره کنم تا بعد از اعترافات و حضور سران حزب توده در زندان ما باید با حامیان بی جیره و مواجب رژیم هم مقابله می کردیم.

پس اختلاف نظر ها ریشه در گذشته و تداوم آن در هنگام مقاومت و مبارزه با رژیم در زندانها همیشه وجود داشته است. البته اگر به اسناد کنگره خود اکثریت هم مراجعه کنید تعدادی از آنها هم بر این عقیده بودند که اصلاً "کشته شده های حزب توده و اکثریت قابل قیاس با انسانهای مبارز داخل زندان ها نبوده و نیستند.

ضمن تأکید نسبت به تمامی مطالب گفته شده بالا و تفصیلات و تضاد نظری که با این جماعت وجود داشته و دارد من نوعی و امثال من این جنایت رژیم، در رابطه با تمام زندانیان سیاسی و افراد مختلف را شدیداً "محکوم کرده و این عمل را مردود و ضد بشری می دانم و من دلیلی برای آن نمی بینم که از جنایت رژیم چشم پوشی کنم. همانطور که آنها نه تنها چشم پوشی کردند بلکه تأیید هم می کردند.

البته اینجا نشان داده شد چاقو دسته خودش را هم می برد همانطور که شریعتمداری ها، قطب زاده ها، سید مهدی هاشمی ها، منتظری ها و سعید امامی ها و غیره قربانی شدند این جماعت هم قربانی شدند و حکایت آش نخورده و دهان سوخته برایشان بوجود آمد

پس دلیلی وجود ندارد که چشممان را روی حقایق ببندیم و تفاوت و اختلاف بین قربانیان رژیم و مخالفان رژیم را نادیده بگیریم.

سودابه اردوان، زندانی سیاسی

(شهریور ۱۳۶۰ تا ۲۶ اسفند ۶۷)

رژیم جمهوری اسلامی نیز مانند دیگر رژیم های فاشیست و دیکتاتور محکوم به فناست. دامنه جنایت ها و خیانت ها سال هاست که از حد و مرز انسانی خود گذشته است. دیگر هر تک تک مردم ایران تلخی خفقان و ظلم و سرکوب را حس کرده اند. سران جمهوری اسلامی راهی جز تسلیم خود به مردم ایران ندارند ادامه سرکوب بیشتر انگیزه مبارزاتی مردم را قوی تر می سازد و ایجاد کوچکترین فضای آزاد تعداد بیشتری را به عرصه مبارزات بر حق مردم می کشاند. این همان گرداب مرگی است که جمهوری اسلامی در نتیجه سال ها سرکوب و خود کامگی و کشتار بهترین فرزندان این خلق برای خود فراهم آورده است.

*



به یاد ...

فریبا صالح زاده، زندانی سیاسی

(۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷)

فاجعه قتل عام هزاران زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ در ایران ویژگی‌هایی دارد که آن را از اعدام‌های سالهای پیش از آن متمایز میکند قبل از هر چیز اشاره به این نکته ضروری است که (همانطور که بارها در سخنرانیها و مقاله های مختلف بدرستی تاکید شده است) کشتار جمعی تابستان ۶۷ بطور هدفمند و با برنامه ریزی قبلی رژیم صورت گرفت. بیاد دارم روزی در سال ۶۶ از یکی از زندانیان شنیدم که مرتضوی (فکر میکنم در آن زمان رئیس زندان اوین بود) در سخنرانی اش در حسینیه گفته بود "زندانیان را جارو خواهیم کرد" و تهدید های مشابه. پس از شکست در جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر صلح و آتش بس، در شرایط بحران فزاینده سیاسی و اقتصادی و نیز اعتراضات اجتماعی که بویژه در طول هشت سال جنگ ایران و عراق تشدید شده بود، آزاد کردن و حضور هزاران زندانی مبارز آگاه و با تجربه سیاسی در جامعه و میان مردم معترض - که در مقیاس وسیعی تومشان نسبت به رژیم دیکتاتوری و سرمایه داری جمهوری اسلامی زوده شده بود - برای بقا و منافع طبقاتی ، سیاسی و ایدئولوژیکی و حتی ژئوپلیتیکی رژیم خطرناک بود. گرچه، سرکوب کارگران و اقشار زحمتکش، فعالین کمونیست و سازمانهای چپ، پیشرو و مذهبی مخالف شوراهای کارگری و دهقانی، دانشجویی و زنان و حقوق دمکراتیک سایر اقشار اجتماعی و اقلیتهای قومی و مذهبی از همان بدو انقلاب ۵۷ در دستور کار قرار گرفته بود.

این سرکوب و خشونت در دهه ۶۰ با دستگیریها و اعدامهای گسترده مخالفین و مبارزین سیاسی ادامه یافت و در تابستان ۶۷، به بهانه عملیات "فروغ جاویدان" سازمان مجاهدین خلق، با کشتار جمعی هزاران زندانی سیاسی در سراسر ایران به اوج خود رسید. تغییرات مشابه و ناگهانی در کلیه زندانها در طی دوماه مرداد و شهریور با بیخبری کامل از

سخن گفتن در باره کشتار تابستان شصت و هفت و نیز سرکوب های دهه شصت در زمانی که ما شاهد خیزش ها و اعتراض های میلیونی مردم بعد از انتخابات هستیم باز هم مشکل تر می شود. دستگیر شدگان تظاهرات ها و زندانیان سیاسی همیشه برای رژیم جمهوری اسلامی حکم گروگان های جنگی را داشته اند. هر بار و در هر برهه ای از تاریخ پایه های رژیم بر اثر مبارزات مردم به لرزه افتاده جنایتکاران جمهوری اسلامی برای ضربه زدن به اعتراضات مردمی زندانیان سیاسی را به دست جلادان خود سپرده اند با امید به اینکه بقیه مردم را ترسانده و به کنج خانه هایشان باز گردانند. سال شصت را همه به یاد داریم موج دستگیری های وحشیانه و بی حد و مرز رژیم در تمام شهر ها و همچنین لجام گسیختگی آن و بی پروایی مزدوران به حدی بود که بقول لاجوردی پاسداران اجازه داشتند دستگیر شدگان را حتی در خیابان و پای دیوار ها به رگبار ببندند. در آن زمان جو رعب و وحشت بدی را به جامعه تحمیل کردند. هادی غفاری چماق دار معروف آن زمان در روزنامه ها در مقاله ای با تیتراژی من فاشیست هستم از اعمال غیر انسانی خویش دفاع بر می خیزد. اعدام های صد نفره دوپست نفره سیصد نفره در روزنامه ها با بی پروایی به چاپ می رسد! همزمان من و سایرین که در زندان اوین بودیم با شمردن تیر خلاص ها هنگام شب تعداد اعدامی ها را قبل از چاپ آن در روزنامه های روز بعد حدس می زدیم.

دستگاه شکنجه و سرکوب و تواب سازی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در طول یک دهه نتوانست نتیجه ای آنچنان مطلوب برای جمهوری اسلامی بسازد تا اینکه در سال شصت و هفت و در پایان جنگ ایران و عراق و هنگام جام زهر نوشیدن خمینی رژیم باز هم خود را در موقعیتی خطرناک حس کرد و نتیجه آن قتل عام هزاران زندانی سیاسی بیگناه در سراسر کشور بود. این زندانیان اساساً حکم اعدام حتا در دادگاههای فرمایشی رژیم را نداشتند بسیاری از آنها سال ها بود که در زندان ملی کشی می کردند و منتظر آزادیشان بودند. در این کشت و کشتار ها رژیم حتا به زندانیان در بند هم بسنده نکرد و شمار بسیاری از زندانیانی را که سال ها پیش آزاد شده بودند دوباره به دام انداخت و به قتل رساند. این زندانیان قدرت خود را با مقاومت هایشان در طی سال ها شکنجه و آزار های مدام و حیوانی رژیم به اثبات رسانده بودند و هر یک به نوبه خود باعث ترس مزدوران و عمال جمهوری اسلامی بودند. هر چه بود با زدن سروو های ایستاده آرزو های رژیم برآورده نشد چرا که افکار کوتاه و عقل ناقص قاتلان فکر جوانه ها را نکرده بود.

رژیم هر بار و در هر اعتراض و خیزش های مردمی نجات خود را در کشتار های شنیع مردمان آزابخواه و انسان های بیگناه جستجو می کند. هزاران نفر در حوادث اخیر دستگیر شده اند. اکنون بزرگترین سوال و دلشوره اجتماعی جامعه ایران این است این بار رژیم چه برنامه شومی را برای بقای خود در سر دارد؟

مردم با اعتراض های میلیونی خود سیلی محکمی را به گوش سرکردگان جمهوری اسلامی نواخته اند اما این جرثومه فساد و انسان کش را از پای در نیارده اند هر لحظه تا پایان مرگش باید منتظر جنایت های بیشتر که نشانی از دست و پا زدن های مزبوحانه اش است باید بود. سوال دیگر این است: چه باید کرد؟ قلم ها بکار افتاده و رهنمودها آغاز شده است ما که تجربه سی سال جنایت های جمهوری اسلامی را داریم چطور باید به مقابله با آن برخیزیم؟ هر انسان آزادیخواهی که کشته می شود چه در خیابان و چه در زندان مانند تکه ای از بدن ملت ایران است که کنده می شود مردم به جان آمده از ظلم و بیداد رژیم در پیمانی نانوخته دست اتحاد که آرزوی دیرینه ملت بود به یکدیگر داده اند و به مبارزه بر خواسته اند. اگر جواب این سوالات را در ابعاد اجتماعی آن نمی یابیم بهتر است همیشه از خود بپرسیم من چه می توانم بکنم؟



ایرج مصداقی زندانی سیاسی (سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰)

س- آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه‌گی خاصی برخوردار است؟

مصداقی: بلی، کشتار تابستان ۶۷ دارای ویژه‌گی منحصر به فردی است که در دیگر کشتارهای رژیم مشاهده نمی‌شود و اتفاقاً این ویژه‌گی پاشنه آشیل آن هم هست. برای همین عوامل رژیم از نزدیک شدن به آن پرهیز می‌کنند. در یک جمله می‌شود گفت رژیم در ۳۰ سال گذشته جنایات زیادی را مرتکب شده است اما کشتار ۶۷ برجسته‌ترین و قابل پیگیری‌ترین جنایت این رژیم است. ویژه‌گی این کشتار به شرح زیر است:

- ۱- رژیم مسئولیت آن را بطور رسمی نپذیرفته است
 - ۲- از ذکر دلایل کشتار زندانیان طفره رفته است
 - ۳- محل دفن غالب اعدام شدگان مشخص نیست
- س- تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام‌های سال‌های پیش از آن در کجاست؟

مصداقی: مهمترین تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام‌های پیش از آن این است که زندانیان حکم دار را که در دادگاه‌های رژیم و با توجه به قوانین خود رژیم به تحمل حبس محکوم شده بودند، بدون آن که جرم جدیدی مرتکب شده باشند اعدام کردند.

بخشی از این زندانیان حتا دوران محکومیت خود را نیز سپری کرده و به قول معروف «ملی‌کش» بودند. یعنی زندانیانی را که سال‌ها قبل بایستی آزاد می‌کردند، اعدام کردند.

- هیئت‌های تشکیل شده از سوی خمینی در جریان کشتار ۶۷ عنوان «دادگاه» ندارند و زندانیانی که نزد این هیئت‌ها برده می‌شدند غالباً اطلاعی از ماهیت آن و نتیجه‌ی پرسش و پاسخ‌ها نداشتند. یعنی سرنوشت زندانی را حتا «دادگاه» و ضوابط معمول رژیم نیز رقم نمی‌زد. بنابر این به تعبیر خود رژیم نیز «دادگاهی» تشکیل نشده است.

- در این هیئت‌ها کیفرخواست و یا موارد اتهامی علیه زندانی مطرح نمی‌شد و تنها از اعتقادات ایدئولوژیکی وی و یا آمادگی برای محکومیت جریان سیاسی خود و بعضاً همکاری با دستگاه اطلاعاتی رژیم سؤال می‌کردند.

دنیای بیرون و قطع هرگونه وسیله ارتباطی همراه بود: منع ملاقات با خانواده، عدم دسترسی به روزنامه، متوقف کردن پخش رادیو و بردن تلویزیون از بندها و اتاقها. زندانیانی که دوران محکومیت خود را میگذراندند یا حکمشان تمام شده بود و میبایست آزاد میشدند بسرعت در بیدارگاههای در بسته چند دقیقه ای و با تفتیش عقاید و سوالات از پیش طرح شده توسط ماموران امنیتی و اطلاعاتی موسوم به «کمیسون مرگ» محاکمه و شمار زیادی از آنان به جوخه های اعدام سپرده شدند.

این قتل عام شامل تعدادی از هواداران و اعضای سازمان اکثریت و حزب توده نیز شده بود. دو سازمان و حزبی که در خلا و ضعف رهبری و سازماندهی انقلابی طبقه کارگر، در کنار دیگر احزاب سیاسی سازشکار بورژوا- لیبرال مثل جبهه ملی و نهضت آزادی با دفاع از بورژوازی ملی و مظهر آن رژیم خمینی و پاسداران و رئیس جمهورها و نخست وزیرهای {ضد} انقلابی سبز و نارنجی و حامیان سرمایه دار و امپریالیست شان در پشت صحنه دیروز و امروز سهم موثری در به انحراف کشاندن انقلاب، و سرکوب جنبش کارگری و اجتماعی، شوراها و نیروهای انقلابی و پیشرو و آزادیها و خواسته های دمکراتیک کارگران و مردم زحمتکش داشتند. مجموعه نیروهائی که با جانبازی بیدریغ و اعتصابات پیگیر و نیرومند شان برای همیشه به تاریخ دیکتاتوریهائی سلطنتی پایان داده و به دخالت های قدرتهای خارجی و امپریالیست نه گفتند.

فکر میکنم با توجه به فاکتورهای فوق بتوان به این نتیجه رسید که تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام‌های سالهای پیش از آن در کجاست. این به هیچ وجه به این معنی نیست که تعداد اعدامها در سالهای اولیه ۶۰ کمتر بوده اند، در سال ۶۴-۶۰ در سراسر ایران دهها هزار زندانی سیاسی قتل عام شدند و یا زیر شکنجه جان باختند. این فجایع و جنایت علیه بشریت در سطح گسترده ای بطور مکرر در زندانهای رژیم تداوم داشته اند و تماماً -درکنار همه سرکوبها و بیعدالتی ها و تبعیض ها در جامعه - در جهت پیشبرد اهداف سرکوبگرانه و برای تثبیت کامل قدرت مطلقه فقیه با کلیه دستک و دیوانهای اداریش و حفظ منافع اقتصادی-سیاسی بورژوازی خودی و غیر خودی بوده و هست. با اینکه معتقدم که کشتار جمعی ۶۷ بدلائل فوق (خاصا سراسری بودن و وسعت آن در زمان بسیار کوتاه و در یک مقطع و فضای سیاسی مشخص) ویژه‌گی خاصی دارد ولی این مسئله در ماهیت اصل قضیه که همانا سرکوب و قتل عام مداوم مخالفین سیاسی حتی در خارج از کشور بوده است هیچ تغییری نمیدهد.

بهر عنوانی که این یادمان های هرساله برگزار میشوند - کشتار های دهه ۶۰، ویا کشتارهای سال ۶۰ و تابستان ۶۷، سه دهه کشتار و سرکوب و... مهم اینست که در سخنرانیها و متن بیانیه ها (بخصوص اگر مخاطب غیر ایرانی هم حضور دارند) در ضمن اشاره به این جنایتها در این مقطع زمانی حتما به موارد ترور و قتلهای دیگر منجمله قتلهای زنجیره ای سال ۷۷ و ترور بیش از ۵۰۰ مخالفین سیاسی در خارج از کشور در طی سی سال و همچنین سرکوب، دستگیری، شکنجه و اعدامها از همان آغاز انقلاب و ادامه آن تا امروز در زندانهای مخفی و علنی، خیابانها و منازل مردم و شهروندان عادی معترض به حقوق پایمال شده شان اشاره شود.

در این میان، (همانند دوران دیکتاتوری های سلطنتی و دیگر حکومتهای مستبد در کشورهای مختلف) سکوت معنی دار جامعه بین المللی و حقوق بشر و سازمان ملل، و بویژه قدرتهای سرمایه داری و امپریالیستی جهانی مدعیان دمکراسی و آزادی با رسانه های رسمی و غیررسمی شان یادمان نرودا در سیدنی، در سخنرانی مراسم یادمان بیستمین سالگرد کشتار جمعی تابستان ۶۷ در سال گذشته به این سکوتهای حسابگرانه و معنی دار اشاره شد منجمله به اینکه پس از بیست سال سکوت سازمان عفو بین الملل در اولین بیانیه اش در ماه آگوست ۲۰۰۸ به مناسبت بیستمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران در تابستان ۶۷ خواستار محاکمه عوامل این فاجعه انسانی شده است. گرچه در موارد مختلف بارها نقض مکرر حقوق پایه ای انسانی در ایران به همراه مدارکی مستند در سایت این سازمان بچاپ رسیده و میرسد.

جولای ۲۰۰۹

falehYau.net.bigpond@

*

- تفاوت دیگر کشتار ۶۷ با اعدام‌های سالهای پیش از آن تا حدودی بر می‌گردد به وابستگی سیاسی و تشکیلاتی اعدام شدگان. در اعدام‌های سال‌های پیش از کشتار ۶۷ و به ویژه در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ به ندرت وابستگان سازمان‌های اکثریت و حزب توده (جدا از وابستگان نظامی حزب توده) به خاطر سیاست همکاری‌ای که با رژیم داشتند اعدام می‌شدند. در کشتار ۶۷ در میان زندانیان کمونیست بیشترین زندانیان اعدام شده به این دو جریان تعلق دارند.

- در کشتارهای پیش از سال ۶۷، زنان کمونیست هم در زمره‌ی اعدام‌شدگان بودند، اما به خاطر رنگ و بوی ایدئولوژیک کشتار ۶۷ از کشتار زنان مرده که به لحاظ شرعی نهی شده است، خودداری می‌شود.

س- اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟

مصادقی: در این که کشتار تابستان ۶۷ ویژه است اختلاف نظری وجود ندارد. اختلاف نظرها بر می‌گردد به پس زمینه موضوع که لاینحل مانده است.

دو جریان اصلی چپ ایران، یعنی سازمان اکثریت و حزب توده، به ویژه پس از خرداد ۶۰ به همکاری با رژیم دست زده و خواهان سرکوب بی‌رحمانه نیروهای چپ و مجاهدین شدند. حتی برای دستگیری و کشته شدن آن‌ها به خمینی و رژیم تبریک گفته و اظهار خوشحالی کردند و در مواردی بنا به اطلاعیه رسمی خودشان برای مبارزه با آن‌ها اسلحه به دست گرفتند. کاندیداهای مجلس آن‌ها از هوادارانشان خواستند که به خاطر اعدام‌های لجام گسیخته جوانان و نوجوانان احساساتشان برانگیخته نشود و منافع کلی رژیم و «انقلاب» را در نظر داشته باشند.

رهبران این دو جریان بطور غیراصولی و غیرشرافتمندانه همچنان تلاش می‌کنند این سیاست غیرانسانی و ضدانقلابی را لاپوشانی کرده و از پذیرش مسئولیت فرار کنند. آنها امروز هم به خاطر همراهی و همدلی‌ای که با کشتارهای سال‌های اولیه دهه ۶۰ از خود نشان داده بودند، متأسف نیستند و سیاست خودشان را در مقایسه با دیگر گروه‌ها درست ترین سیاست معرفی می‌کنند و همچنین زیرکانه تلاش می‌کنند حرفی از آن کشتارها زده و یا از برجسته کردن آن بپرهیزند. این گروه‌ها نه به خاطر اهمیت و ویژه‌گی کشتار ۶۷ بلکه برای لاپوشانی سیاست خود در سال‌های اولیه دهه ۶۰ و گرد فراموشی ریختن روی سیاست‌های خائنانه‌ی خود روی کشتار تابستان ۶۷ که خود در زمره‌ی قربانیان آن بودند، تأکید می‌کنند.

از آن طرف بخشی از مخالفان اکثریت و حزب توده در موضعی عکس‌العملی تلاش می‌کنند که در کنار کشتار تابستان ۶۷ و موازی با آن، کشتارهای وسیع سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ را که تعدادش به مراتب بیشتر از کشتار ۶۷ بود برجسته کنند.

نزدیک به دو سوم قتل‌عام شدگان کمونیست کشتار ۶۷ وابسته به سازمان‌های اکثریت و حزب توده بودند، چرا که ساختار تشکیلاتی این دو جریان در کشتارهای قبلی دست نخورده باقی مانده بود. مخالفان حزب توده و اکثریت از آن جایی که به این مسئله واقف هستند می‌خواهند کشتارهای دیگر رژیم را برجسته کنند چرا که در آن کشتارها نیروهای آن‌ها در صف مقدم کشتار بودند. از نظر من این سیاست هم غلط است. بنا به دلایل گوناگون نیاستی از تیزی کشتار ۶۷ کاست بلکه بایستی آن را در کانون حملاتمان به رژیم قرار دهیم و همه نیروها را حول محور آن به منظور دادخواهی نسبت به جنایات رژیم متحد کنیم. پیگیری کشتار ۶۷ حتی می‌تواند در بین نیروهای اپوزیسیون همکاری و همدلی ایجاد کند نباید از آن غافل شد. به اختلافاتمان در جای دیگری می‌شود پرداخت. کشتار ۶۷ را نباید محل مجادله کرد. با بزرگ داشتن کشتار ۶۷ همکاری حزب توده و اکثریت فراموش نمی‌شود. همکاری این دو جریان با جنایتکاران در ذهن و دل نیروهای سیاسی مترقی و روشنفکران حک شده است.

س- آیا چنین اختلافی در بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟

مصادقی: قطعاً چنین اختلاف نظری در بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور مشاهده نمی‌شود. چرا که آن‌ها دارای دیدگاه‌های سیاسی نیستند. برای آن‌ها از دست دادن فرزندانشان و موضوع دادخواهی مهم است. تا آن جایی که به خاطر دارم برای مادران فرقی نمی‌کرد که فرزندان در سال ۶۰ اعدام شده و یا ۶۷. دوری و نزدیکی خانواده‌ها به یکدیگر نیز از این جا ناشی نمی‌شود.

س- آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ (موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای) از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

مصادقی: به نظر من برجسته شدن کشتار تابستان ۶۷ لازم و ضروری است. این یک تاکتیک مؤثر برای محکومیت رژیم است. از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی نمی‌کاهد. بلکه جنایات قبل و بعد از آن را نیز در کانون توجهات قرار می‌دهد و ماهیت پلید رژیم را بهتر نشان می‌دهد. اتفاقاً اگر کشتار ۶۷ نبود، موضوع دادخواهی در سطح بین‌المللی و ملی، مادامی که رژیم بر سر کار است سخت تر و پیچیده تر بود.

موضوع قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ با کشتار ۶۷ متفاوت است، در ادامه به آن خواهم پرداخت. اهمیت آن نیز به هیچ وجه قابل قیاس با کشتار ۶۷ نیست.

برای دادخواهی، برای محکومیت رژیم در سطح بین‌المللی، برای در تنگنا گذاشتن رژیم در داخل و خارج از کشور بایستی روی کشتار ۶۷ بطور ویژه تأکید کرد. برای خونخواهی عزیزانی که در سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ در شکنجه‌گاه‌های رژیم، مثله شدند، آنانی که در میدان‌های تیر به خاک افتادند و یا بر بالای دار رفتند لازم است روی کشتار ۶۷ تأکید شود. این به منزله‌ی آن نیست که قتل‌عام شدگان ۶۷ از ویژه‌گی و یا امتیاز خاصی برخوردار بودند و یا مظلومیت و یا ارزش بیشتری داشتند. خیر. همه چیز بر می‌گردد به تلاش ما در مطرح کردن دادخواهی و محکوم کردن دولتی که مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده است.

توجه داشته باشید رژیم هیچ توجیهی برای کشتار ۶۷ ندارد، آنان با هزار دروغ و نیرنگ در ارتباط با کشتارهای سال‌های اولیه دهه ۶۰ موضوع سال‌های اولیه انقلاب، عدم تجربه‌ی کافی، عدم تثبیت نظام، جنگ گروه‌های سیاسی با نظام، درگیر بودن در یک جنگ خارجی و ... را مطرح می‌کنند. اما برای کشتار ۶۷ چنین توجیهاتی را ندارند. دستشان خالی است. زندانیان در دادگاه‌های خودشان به کیفر کمتر از اعدام محکوم شده بودند. سال‌ها در زندان به سر می‌بردند. جنگ پایان یافته بود. دهسال از استقرار نظام می‌گذشت.

مطمئناً اگر ما پیروز شدیم و دادگاه‌های صالحه تشکیل شد می‌توان به همه‌ی جنایات رژیم از روز تأسیس تا روز سرنگونی رسیدگی کرد. آن‌جا لزومی ندارد به ویژه کردن کشتار ۶۷ و یا هیچ یک از جنایات رژیم بپردازیم. به هنگام تاریخ نویسی نیز لزومی به ویژه کردن کشتار ۶۷ و یا هیچ یک از کشتارهای رژیم نیست. آن‌جا می‌بایستی به همه‌ی جنایات آن گونه که اتفاق افتاده بپردازیم. اما امروز ما در حاکمیت قرار نداریم، تاریخ هم نمی‌خواهیم بنویسم که مواظب باشیم چیزی از قلم نیفتد؛ می‌خواهیم دادخواهی را پیش ببریم. موانع و سختی‌های زیادی را هم پیش رو داریم. برخلاف جریان آب هم شنا می‌کنیم. می‌بایستی راه در رو رژیم را ببندیم. کفایت زمینه‌ی مناسب برای محکومیت رژیم به خاطر کشتار ۶۷ فراهم کنیم، این موضوع جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود، مهم نیست شما چند جنایت انجام داده‌اید، برای محکومیت یک «جنایت» هم کفایت است. این را حقوق بین‌الملل و اصول ابتدایی حقوق بشر می‌گوید. روی یک نقطه بایستی متمرکز شد که امکان فرار از آن کمتر باشد. دلایل محکمه پسند ما بیشتر باشد.

دلایل و شواهد کافی برای پیگیری کشتار ۶۷ وجود دارد. فرمان و دستخط خمینی موجود است. اعضای هیأت کشتار در تهران مشخص شده‌اند. ترکیب این هیأت بنا به فرمان خمینی در دیگر شهرها و استان‌ها نیز مشخص است. مکاتبات صورت گرفته بین خمینی، آیت الله منتظری، هیأت کشتار ۶۷ و موسوی اردبیلی مسئول دستگاه قضایی رژیم موجود

است. افشگرهای کتبی، صوتی و تصویری آیت‌الله منتظری به عنوان فرد دوم نظام وجود دارد. شاهدان زنده به اندازه کافی هستند.

اتفاقاً مطرح کردن قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ در کنار کشتار ۶۷ هم کار درستی نیست. وقتی مطرح کردن کشتارهای وسیع سال‌های اولیه دهه‌ی ۶۰ در کنار کشتار ۶۷ را به لحاظ تاکتیکی نمی‌پسندیم به طریق اولی مطرح کردن قتل‌های پاییز ۷۷ در کنار کشتار ۶۷ هم به لحاظ تاکتیکی صحیح نیست.

قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ نوک کوه یخی بود که بیرون زد. وگرنه از سال ۶۸ به بعد این سیاست در ارتباط با هواداران و به ویژه زندانیان آزاد شده‌ی مجاهدین بصورت سیستماتیک پیگیری شد. حتا در پرونده مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای از آن یاد شده است. طرح «الغدیر» مربوط به حذف فیزیکی زندانیان آزاد شده مجاهد بود. متأسفانه در موضوع قتل‌های زنجیره‌ای هم تنها به پاییز ۷۷ اشاره می‌شود. کمتر صحبتی از انفجار در حرم امام رضا، قتل کشیش‌ها، نویسندگان و روشنفکران به ویژه در سال‌های اولیه دهه‌ی ۷۰ می‌شود.

از این که بگذریم موضوع قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ با کشتار تابستان ۶۷ به لحاظ حقوقی کاملاً متفاوت است. رژیم مسئولیت قتل‌های پاییز ۷۷ را به عهده گرفته است. به زعم خودش عده‌ای را تحت عنوان «خودسر» دستگیر، محاکمه و به زندان محکوم کرده است؛ هرچند موضوع را تا حد یک قتل ساده پایین آورده و از خانواده‌ها خواسته که چنانچه تقاضای قصاص دارند، آن را مطرح کنند. اما همه‌ی این‌ها به نوعی پیگیری موضوع را می‌رساند. هرچند همه ما می‌دانیم که دادرسی صورت نگرفت و تلاش شد دست‌های مسئولین اصلی این جنایت‌ها پنهان بماند و جنایتی که از پرده بیرون افتاده بود جمع و جور شود.

مقامات رژیم مدعی هستند عده‌ای خودسر قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ را مرتکب شدند که دستگیر و به سزای اعمالشان رسیده‌اند. آن‌ها از خود و نظام به این ترتیب مزورانه سلب مسئولیت می‌کنند. اما در کشتار ۶۷ دستشان بسته است. جنایت با حکم صریح رهبر انقلاب صورت گرفته است؛ تمامی سران رژیم از آن دفاع کرده‌اند؛ قاتلان ترفیع مقام گرفته و امروز اهرم‌های قضایی را در دست دارند.

✱

مهر داد نشاطی زندانی سیاسی

(مهر ۱۳۶۲ تا مهر ۶۷)

نشریه آرش سؤالاتی را در مورد کشتار زندانیان سیاسی برای من ارسال نموده که آن‌ها را در این نوشتار پاسخ می‌دهم.

در مورد کشتار زندانیان سیاسی بسیار نوشته شده و نمی‌گویم که تمامی ابعاد آن بیان شده، ولی تقریباً تمام کسانی که آن دوران را تجربه کرده‌اند، و دستی به نوشتن دارند، ابعاد مختلف آن را بیان نموده‌اند.

به عنوان یک شاهد و یا بهتر بگویم یکی از بازماندگان کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، می‌توان این جنایت را از زوایای مختلفی تحلیل کرد، ولی توضیح و توجیح دلایل این واقعه فقط توسط عاملین و امرین این جنایت ممکن است و امیدوارم که شاهد این دوران باشیم و ابعاد و زوایای این جنایت بر همگان روشن شود.

با نگاهی به اطلاعات بدست آمده در مورد این کشتار همانطور که خود ما در زندان‌های اوین و گوهردشت شاهد آن بودیم مشخص است که تمامی اعدام‌شدگان زندانیان سیاسی بودند که در دادگاه‌های رژیم در طی سال‌های ۶۰ بعد از گذراندن دوران بازجویی و شکنجه، مجرم شناخته شده

و به زندان محکوم شده بودند. تمام این اعدام شدگان دوران محکومیت خود را می‌گذراندند و تعدادی حتا حکم محکومیت‌شان تمام شده بود. این زندانی‌ها که به "ملی‌کش" معروف بودند، به خاطر عدم پذیرش شروط زندانبان برای آزادی، هنوز آزاد نشده بودند.

زندانیانی که در آن دوران بدست دژخیمان جمهوری اسلامی به اعدام محکوم شدند کمترین اطلاعی از قصد هیئت‌های مرگ نداشتند و در طی سئوال جوابی که چند دقیقه پیش طول نمی‌کشید به مرگ محکوم شدند. این سئوال‌ات عبارت بودند از نوع اتهام و اینکه هنوز سازمانت را قبول داری یا نه و مسلمانی یا نه و نماز می‌خوانی یا نه.

این سئوالاتی بود که زندانیان در طول دوران محکومیت بارها با آن مواجه شده بودند و از سئوال‌ات روتین زندانبانان بود. همین و همین در آن دوران ما در قرنطینه کامل بودیم و هیچ گونه اطلاعی از خارج از زندان و اینکه چه می‌گذرد نداشتیم. ملاقات‌ها قطع شده بود تمامی امکانات اعم از تلویزیون و روزنامه قطع شده بود و حتی هواخوری هم قطع شده بود. تمامی اطلاعات ما عبارت بود از تماسی که از طریق مورش بادیگر بندها برقرار می‌شد و از آنجائی که در دیگر بندها نیز شرایط مانند بند ما بود، اطلاعات محدودی رد و بدل می‌شد.

در این دوران به خاطر کم بود اطلاعات تحلیل ما از شرایط نیز مطابق با اطلاعات مان بود و شاید برایتان جالب باشد که بدانید در آن دوران ما چگونه فکر می‌کردیم.

بعد از قطع ملاقات‌ها که مصادف بود با پذیرش قطعنامه ۵۹۶ و پایان جنگ، می‌دانستیم که شرایط ما هم تغییر خواهد نمود. منتظر یورش به زندان‌ها بودیم و می‌دانستیم که شرایط زندان بدتر از آن چیزی که هست، خواهد شد. ما بر حسب تجارب از زندان‌های دیگر و به خصوص زندان دوران رژیم سابق، به ارزیابی احتمالات می‌پرداختیم. ارزیابی کرده بودیم به شرایط سال‌های ۶۰ تا ۶۲ (دوران لاجوردی و داوود رحمانی) باز خواهیم گشت و برای سرکوب ما به سلول‌های انفرادی منتقل خواهیم شد و تحت شکنجه و ضرب و شتم قرار خواهیم گرفت. اما هیچ وقت تصور نمی‌کردیم، بیایند و بی آن که کلمه‌ای حرف بزنند، ما را که از اعدام‌های سال‌های ۶۰ تا ۶۲ جسته بودیم و دوران محکومیتی را که خودشان برآیمان بریده بودند را می‌گذراندیم، بدون سئوال و بدون دلیل به دست هیئت مرگ بسپارند و اعدام کنند.

البته بعد از گذشت سال‌ها هستند کسانی که ارزیابی و تحلیل‌های آن زمان ما را اشتباه می‌دانند. اما فقط بگویم هر کس دیگری هم اگر در آن روزها به جای ما بود، نمی‌توانست تصور چنین جنایتی را به ذهن خود راه دهد.

این جنایت جمهوری اسلامی حتا با جنایات رژیم شاه در زندان‌ها و به ویژه در سال ۵۴ و اعدام ۹ نفر در اوین متمایز است؛ چرا که ساواک این افراد را طبق گزارشات و سوابق‌شان دست‌چین و اعدام کرد و در اذهان عمومی آنرا قصد فرار از زندان جا زد. ولی در زندان جمهوری اسلامی این هم نبود. البته در گزینش افرادی که باید اول به دادگاه می‌رفتند، می‌توان تا حدی گزینش را دید، اما پس از آن در مقابل دادگاه، فقط چند سؤال و بعد جنایتکاران رژیم تصمیم می‌گرفتند کشته شوی یا زنده بمانی.

اگر بخواهم این بخش را جمع‌بندی کنم، چنین است: کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ یک جنایت بشری بود. در این دادگاه‌ها، حکم اعدام زندانیانی صادر شد که هیچ گونه جرمی را از لحاظ حقوقی حتا قوانین خود رژیم مرتکب نشده بودند و همگی اسیر این حکومت ضد انسانی بودند.

اگر در سال‌های پیش، رژیم می‌توانست ادعا کند که "محراب" و کسانی را که به قیام علیه نظام برخاسته‌اند، محاکمه و اعدام می‌کند، در سال ۶۷ حتا این توجیه نیز وجود ندارد.

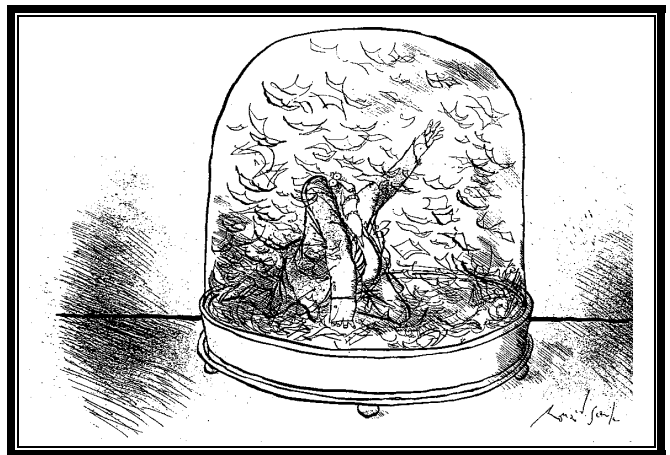
هنوز هم بعد از گذشت ۲۰ سال رژیم جمهوری اسلامی و افرادی که خود را امروزه به نام "منتقد" و "اصلاح‌طلب" و "پوزبسیون" رژیم قلمداد می‌کنند، پاسخی برای این عمل جنایت‌کارانه ندارند. چه آن‌هایی که در آن زمان در پست‌های دولتی در خدمت رژیم بودند و سکوت کردند، و چه آن‌هایی که نبودند، و باز هم سکوت کردند. سکوتی که هنوز هم همدستانه با رژیم به آن ادامه می‌دهند. و اکنون به دنبال این سکوت و برای استمرار

آن، رژیم می‌کوشد حتا گورهای دسته‌جمعی خاوران را نابود کنند و باز هم این به اصطلاح "اصلاح‌طلبان" با سکوت به آن برخورد می‌کنند. اگر این جنایت را یک جنایت ضد بشری قلمداد نکنیم، "جنایت" را از مفهوم خود تهی کرده‌ایم.

در مورد سؤال سوم و چهارم، من اختلاف نظری رادر این مورد بین بازماندگان این کشتار و زندانیان یا خانواده‌ها مشاهده نکرده‌ام. به همین دلیل پاسخی برای این سؤالات ندارم. اگر در این رابطه مورد مشخصی وجود داشته باشد به آن پاسخ خواهیم داد.

همان طور که شاهد هستید در طول این بیست سال، هر سال خانواده‌های بازماندگان کشتار ۶۷ و زندانیان اعدام شده سال‌های قبل از آن به مناسبت سالگرد این جانباخته‌گان در ۱۰ شهریور در خاوران جمع می‌شوند و یاد آنان را زنده نگاه می‌دارند. و این خاری است در چشم جمهوری اسلامی. از همین رو، هر سال هم جمهوری اسلامی می‌کوشد این مراسم را بر هم زند و در سال‌های اخیر هم که قصد کرده، با تخریب خاوران، سند جنایت خود را نابود کند.

✱



مهدی اصلانی زندانی سیاسی

(بهمن ۱۳۶۳ تا اسفند ۱۳۶۷)

تابستان سال ۱۳۶۷ اولین یا آخرین جنایت فرمان‌روایی خون نبوده است. اما آن چه از ویژه‌گی‌های این کشتار است و دست‌کم در مورد چپ‌کشی آن را به یکی از بی‌بدیل‌ترین تصفیه‌های ایدئولوژیک در دوران مدرن بدل کرده است را می‌توان این‌گونه برشمرد.

کشتار بزرگ تابستان سال ۱۳۶۷، برنامه‌ای از قبل تدارک شده برای حل معضل زندانی سیاسی بود. این حکم و فرمان مذهبی و تباهی‌ی جنایت‌کارانه که برمدار کینه می‌چرخید، به طور مستقیم از جانب بلندترین مقام مذهبی در حکومت اسلامی صادر شد. این نفرین‌نامه در تاریخ معاصر خونین میهنمان حادثه‌ای بی‌بدیل در عرصه‌ی مخالف‌کشی را به نمایش گذاشت. کشتار تابستان ۶۷ که می‌توان آن را بیش‌تر تصفیه‌ای فیزیکی نام نهاد تا کشتار به مفهوم کلاسیک آن، علیه بدیهی‌ترین حقوق دموکراتیک و انسانی و حق شهروندی از جانب کسی صادر شد که همواره در طول حیات‌اش با شمشیر به جنگ اندیشه رفت. از دیگر سو تصفیه‌ی فیزیکی سال ۶۷ را که به بهانه‌ی حمله‌ی بزرگ‌ترین نیروی مخالف حاکمیت یعنی مجاهدین به مرزهای کشور در زندان‌های سراسر کشور کلید خورد، می‌توان هم‌چنین کشتن فکر و اندیشه‌ی مخالف نیز به شمار آورد. اگر در کشتار و جنایت سال‌های سیاه ۶۳-۶۰ توجه حکومت در کشتار مخالفین

براندازی بود و انگشت اتهام بیش‌تر به سمت براندازان حکومت نشان گرفته شده بود، در تابستان سیاه، بخش بزرگی از حامیان حاکمیت در سال سیاه ۶۰ نیز سهم خود از مرگ دریافت کردند. به شخصه پای‌بند نجسی و تمیزی در کشتار تابستان سیاه نیستم چرا که سخن از انجام یک جنایت فراگروهی و بشری در میان است. منطق حکومت آن‌جا که حرف از کنترل جامعه‌ای ۷۰ میلیونی در میان است، فاصله‌ی بعید از منطق برخی نیروهای سیاسی با رنگین‌کمان فکری متفاوت دارد. پاره‌ای از کج‌فهمی‌ها و اختلافات ناگزیر اما ریشه در همین واقعیات دارد. دفاع تام از حاکمیت ارتجاع به ویژه در سال‌های ۶۱-۶۰ از جانب دو نیروی سیاسی بزرگ (حزب توده و سازمان فداییان اکثریت) در برخی نگاه‌ها به کشتار آن دوران و از آن‌جا که جنایات انجام شده‌ی حکومتی در آن دوران بیش‌تر نیروهای برانداز را در بر گرفته، منجر بدان شده است که برخی با خودی و غیرخودی کردن فضای جنایت سال شصت و دوران پس از آن به موضوع اصلی کشتار تابستان ۶۷ کم‌توجهی نشان دهند. هیچ جریان سیاسی مالک و صاحب جنایت تابستان سال ۶۷ نیست و نمی‌توان آن را پیش‌کش دسته و جریان سیاسی خاص کرد. آن‌جا یک جنایت فراگروهی و ضدبشری حادث شده است و متوجه همه‌ی وجدان‌های زخم‌خورده است. تابستان سیاه ۶۷ ادامه‌ی اعدام‌های سال ۶۰ و پیش از آن است. در بیست‌ویکمین سال‌گشت تابستان سیاه و آن پلیدی کم‌یاب در تاریخ معاصر که هنوز می‌باید و می‌بایست درباره‌اش بسیار گفت، و به جرأت می‌توان آن را کلام ممنوعه در حکومت فقها نامید، هنوز نکاتی بسیار درس‌یاب و پرده‌ابهام قرار دارد. اهم این ویژه‌گی‌ها را نه در تعداد اعدامیان و اتهام ایشان که در گزینار شدن شیوه‌های منحصر به فرد کشتار باید جست، که در این میان سربت و فریب حرف اول کشتار بزرگ بوده است.

یکی از مهم‌ترین عرصه‌ی اختلاف در بزرگداشت یادمان‌های سالانه که با تمامی ایرادهای نهفته در آن اگر نه در هیچ چیز دیگر که در نشانیدن حافظه و یاد به جای فراموشی موفق بوده است همانا تاریخ دهم شهریور و خاوران است. برای توضیح و چرایی ماجرا باید ناگزیر نگاهی به سابقه‌ی امر انداخت.

چرا خاوران؟ چرا ۱۰ شهریورماه؟

یکی از مشکلات مرگ‌فروشان اسلامی در تابستان ۱۳۶۷ مکان دفن اعدام‌شده‌گان بود. در قوانین فقهی به صراحت قید شده است: دفن مسلمان در قبرستان کفار و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

جرم اکثر کسانی که در سال سیاه ۱۳۶۰ به ویژه بعد از ۳۰ خردادماه، اعدام شدند، محاربه بود نه ارتداد. خمینی در همان دوران چنین فتوا داد: دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست این فتوا بهانه‌ای شد برای آن که گروهی از مریدان خمینی، تعدادی از اعدام‌شده‌گان چپ را نبش‌قبر کنند و به مکانی دیگر منتقل. گورستان خاوران، در جنوب شرقی تهران، این‌گونه به وجود آمد.

صادق خلخالی، که نامش در تاریخ ایران به جنایت بی‌شمار سکه خورده است، سابقه‌ی ای این معضل را تا روزهای تیرباران سران رژیم گذشته عقب می‌برد:

جنازه‌های اعدامی‌ها را به بهشت‌زهرا راه نمی‌دادند و مردم مانع می‌شدند و می‌گفتند که ارواح شهدای ما ناراحت می‌شوند، لذا جنازه‌ها را به پُشت کهریزک بردند و در آن‌جا دفن کردند. بعد از مدتی خبر آوردند که جنازه‌ها را از آن‌جا نیز خارج (نبش قبر) کرده‌اند. مردم عصبانی و شهید داده می‌گفتند: این‌ها کافرند و نباید در این‌جا و در اراضی مسلمان‌ها دفن شوند. سرانجام تصمیم گرفته شد که آن‌ها را در دره‌های اطراف دفن کنند و به همین ترتیب عمل شد. (۱)

به درستی بر کسی دانسته نیست که در آن تابستان مرگ اعدام‌شده‌گان مجاهد را در کدامین یک از گورستان‌های عمومی دفن کردند. خانواده‌های زندانیان چپ اما آگاه شدند که دفنگاه فرزندان آن‌ها گورستان‌های مسلمین نیست.

تعیین یک روز فرضی دیگر در مقابل یک روز تثبیت شده هیچ معنایی جز زیر گرفتن حافظه ندارد.

در حوادث سیاه سال‌های ۶۲-۶۰ با شنیدن هر صدا و باز و بسته شدن درب سلول و بند و خواندن هر نام و "کلیه وسایل گفتن" قرق‌بان انتظار به پایان می‌رسید و همه‌گان مرگ را به نوبت ایستاده بودند.

در تابستان سال ۶۷ مرگ‌باوری به تقریب از حافظه‌ی زندان زدوده شده و همه‌گان در انتظار آزادی لحظه می‌شماردند. اگر در سال ۶۰ حاکمیت با قدرت تمام بولدز مرگ را به کار گرفته بود و به گونه‌ای تمام‌رسمی اعدام‌ها را همراه با نام کشتگان در رسانه‌هایش بازتاب می‌داد در سال ۶۷ سریت و مخفی‌کاری دست به آن جنایت بزرگ زد.

در سال سیاه شصت شیوه‌ی اعدام‌ها بیش‌تر تیرباران بود. هم از آن‌رو که اقتدار ترس را بر جامعه و فعالان سیاسی حاکم کند. در تابستان ۶۷ اما شیوه‌ی اعدام دار زدن و طناب‌کشی کردن بود تا مباد "آن راز سر به مهر ثمر شود" که "اشک در غم ما پرده‌در" شد.

در سال‌های ۶۳-۶۰ تمام فشار عالی‌جنابان تواب‌ساز آن بود تا زندانی دست از عقایدش برداشته و کوتاه بیاید. در دوزخ‌سال ۶۷ اما قرق‌بانان سعی در ارتقا موضع زندانی داشتند، و با خدعه و فریب سعی در بالا بردن قدوقاره‌ی زندان.

در سال شصت قربانیان حکومت زندانیانی بودند که زیر حکم بودند و یا در بی‌دادگاه‌های چند دقیقه‌ای به مرگ محکوم می‌شدند و حکم بلافاصله در موردشان به اجرا گذاشته می‌شد. تک‌تیرهای شمارش شده در اولین نشان از غارت انسان در آن سال‌ها دارد. در فریب‌سال ۶۷ اما زندانیانی که خود در همان بی‌دادگاه‌ها به احکامی که بدان اعتراض داشتند گذران حبس می‌کردند در چاه توطئه‌ی شغادان انداخته شدند. که "یکی داستانی است پُر آب چشم" تعداد بی‌شماری از سربهداران شصت و هفت مدت‌ها بود که احکام‌شان به پایان رسیده بود.

اگر در تابستان سال ۱۳۶۷ حکومت به بهانه‌ی حمله‌ی مجاهدین به مرزهای کشور تنها به مجاهدگشی مبادرت می‌کرد، کشتار تنها در عرصه‌ی سیاسی محدود می‌ماند. حال آن‌که چپ‌کشی در تابستان ۶۷ کشتن فکر مخالف بوده است. اعدام سیاسی هم‌واره با توجیه سیاسی مواجه بوده و با گذشت زمان سرجنابان اسلامی با تغییر سیاست این کلام شرم‌آور را بر زبان جاری می‌کنند: مربوط به گذشته بوده است. بود فراموش کنیم. اگر بهانه‌ی کشتار در سال شصت به اقدام و نظر سیاسی دستگیرشده‌گان ارتباط داشت، تمامی اعدام‌شده‌گان تابستان مرگ بدون کوچکترین دخالت در حوادث خارج از زندان به مرگ محکوم شدند. گروهی از حکومتیان پس از گذشت دو دهه از آن شرم‌ساری جبران‌ناپذیر و در توجیه آن با سرفه و لکنت زبان ادعا می‌کنند: دلیل آن جنایت به خطر افتادن مرزهای اسلامی بوده است. توجیهی یک‌سر بی‌شمارانه. امروز در توجیه جنایات سال شصت بسیاری از اصلاح‌طلبان و هنوز اصلاح‌ناشده‌گان سخن از سهمیه‌ی پنجاه پنجاه به زبان آورده و درگیری دو نیروی متخاصم و تمام خواه و زیاده‌روی و زیادت‌خواهی دو طرف را دلیل اصلی جنایات آن دوران می‌شمارند. نهایت پیش‌روی این بخش از منتقدان جنایت سال شصت به افراط‌گرایی اسدالله لاجوردی و نه نظام سیاسی حاکم محدود می‌شود. در از تباط با کشتار بزرگ در سال ۶۷ اما در گردونه‌ی قدرت جز یک استثنا (آیت‌الله منتظری) ما با لال‌مانی عمومی تمامی جناح‌های درگیر تا به امروز مواجه هستیم. چرا که این‌جا خط‌قرمز حکومت یعنی عبور از خمینی در میان است.

در توجیه اعدام‌های سال ۶۷ بسیاری از به خطر افتادن "مرز پُرگوهر" خبر داده‌اند. صورت مسئله هم به ظاهر بسیار ساده است. جنگ با دشمن خارجی که مرزهای ایران را تهدید می‌کرده در میان بوده. یک نیروی سیاسی با مساعدت کسی که هم یزید بوده و هم کافر! مرز پُرگوهر را مورد تجاوز قرار داده و قرار بر شورش در زندان‌ها و پیوستن زندانیان به متجاوزین گذاشته شده بود، اما آن‌که دست بالا را در اختیار داشت به کشتن طرف مقابل اقدام کرد.

در سالیان اخیر دو تن از سرجنابان امنیتی حکومت به بهانه‌ی نقدِ خطرات آیت‌الله منتظری به توجیه اعدام‌های سال ۱۳۶۷ پرداخته‌اند. عباس سلیمی‌نمین، چهره‌ی کریمه امنیتی - فرهنگی حکومت و از هم‌فکران برادر حسین تواب‌ساز از اصحاب کیهان، و اسدالله بادام‌چیان، از



خاوران، اثر انگشت جانی شد.

از تابستان سال ۱۳۶۷ دیگر بر همه‌گان دانسته شد که خاوران گورستانی عادی نیست. نماد قتل‌عام تابستان مرگ، فارغ از هر اندیشه و مرام است. این مکان که امروز به مکان تفاهم وجدان‌های زخم خورده بدل شده است، یگانه گورستان قربانیان مرگ‌فروشان نیست، اما مهم‌ترین است. این اهمیت نه از این جهت است که در آن تنها مارکسیست‌ها را دفن کرده‌اند، بل که از آن رو است که این گورستان افزون بر این که هویتی مستقل از گورستان‌های عمومی دارد، نماد جنایت است. از روز روشن‌تر است که پس از سقوط حکومت اسلامی ده‌ها گور جمعی، در کنار دیگر جنایت بی‌شماری حکومت آدم‌خواران کشف خواهد شد، اما خاوران امروز دیگر به مهم‌ترین محل اعتراض به کشتار تابستان سال ۱۳۶۷ بدل شده است.

در فردای زمین‌گیر شدن همه‌ی حکومت‌های خون‌ریز، از جمله مکان‌هایی که به عنوان نقض آشکار حقوق انسانی مورد توجه جامعه‌ی جهانی قرار می‌گیرد، مکان گورهای جمعی است. خاوران، پاشنه‌ی آشیل حکومت خداسالار است و سند جنایت آن. این سند پُرپها را همان‌گونه که هست باید پاس‌داری کرد و این مهم نه تنها متوجه خانواده‌ی قربانیان که متوجه همه‌ی وجدان‌های زخم خورده است.

گور جمعی

گور جمعی در همه‌ی آیین‌ها نشان زیرگرفتن کرامت انسانی است. پس از سقوط حکومت‌های دیکتاتور، از جمله در یوگسلاوی، عراق، افغانستان، گورهای دسته‌جمعی بسیاری کشف شد. کشتار جمعی نشان جنایتی ویژه است. مُراد از تأکید بر جنایت تابستان سال ۱۳۶۷ ویژه‌گی این جنایت است. وگرنه کیست که نداند حکومت اسلامی در عمر پُربرکت!! خود صدها جنایت مخوف کرده است. اغلب گورهای جمعی پس از سرنگونی حکومت‌ها کشف می‌شوند و محافل حقوق انسانی از آن‌ها به عنوان یکی از اسناد آشکار جنایت علیه بشریت سخن به میان می‌آورند. خاوران را اما مادران داغ و درفش در پابرجایی حکومت کشف و با ناخن شخم زدند. خاوران شناسنامه‌ی جنایت تابستان سال ۱۳۶۷ است. انتخاب ۱۰ شهریورماه، انتخاب خانواده‌ها بوده است. این‌که برخی جریان‌های سیاسی پشت سپر ۱۰ شهریورماه پنهان شده‌اند نباید به دست کسانی بهانه دهد که در مقابل این روز قصد اترناتیوسازی دارند. دعوی چپ و راست اگر در هر موردی واقعی باشد در این مورد محلی از اعراب ندارد. واقعیت آن است که اگر قرار بود نیروهای سیاسی‌ای که اعضا و هواداران-شان را در تابستان سیاه از دست داده‌اند بر روی یک روز به توافق برسند، بنا بر دلایلی روشن‌تر از روز، هرگز چنین توافقی حاصل نمی‌شد. این مهم تنها از خانواده‌ها بر می‌آمد و بس. خانواده‌های منسوبین به جریان‌ت چپ، ۱۰ شهریورماه را در مقابل هیچ روز دیگری برپا نداشته‌اند. پافشاری بر

اعضای عالی‌رتبه‌ی هیئت مؤتلفه‌ی اسلامی. عباس سلیمی‌نمین اعدام‌های سال ۱۳۶۷ را چنین توجیه کرده است:

بهر روز جلیلیان، زندانی سیاسی

(اسفند ۱۳۶۰ تا اسفند ۱۳۶۳)

کشتار عام انقلابیون در تابستان ۱۳۶۷ و ویژگی متفاوتی از دیگر جنایات رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ندارد، آن را باید در شرایط زمانی و بحران‌های فزاینده رژیم بررسی کرد. غیر از این که رژیم در یک اقدام مخفیانه، نهایت تلاشش را برای پنهان نگاه داشتن آن از دید مردم داشت و چند هزار نفر از اسیران سیاسی در یک مدت کوتاه کشتار کرد، می‌توان رسوایی این تراژدی سیاسی و انسانی را در افکار عمومی دید. این رسوایی گاه در اعدام فاجعه آمیز چندین هزار نفر در زندان‌ها و گاه با قتل در خیابان نمایان است، که طی اتفاقات اواخر خرداد ماه شاهدش بودیم.

در مقدمه سوال‌های آرش، آورده شده است: "با نگاهی به تاریخ سی سال رژیم جمهوری اسلامی ایران می‌بینیم که استقرار روحانیت شیعه با اعمال انواع خشونت از جمله زندان، شکنجه، کشتار و قتل عام همراه بوده است. کشتارهای بزرگ این دین سالاران به قدرت رسیده طی سی سال گذشته، جلوه‌ای از جنایات این دارو دسته، علیه بشریت بوده است." این پیش فرض را قبول ندارم، چنین خشونتی تنها مرتبط با روحانیت شیعه نیست و اساس این استدلال نادرست است. در پیش از بهمن ۱۳۵۷ که حکومت جمهوری اسلامی برقرار نبود نیز جنایات‌های بسیار فجیعی صورت گرفته بود. اساس ارتکاب این فجایع بزرگ انسانی توسط حکومت‌ها کاملاً و حتماً مربوط به شکل و شمایل مذهبی و غیره آن نیست. این نبرد نابرابر فرادستان علیه فرودستان است. این جنگ سرمایه داری علیه کارگران و زحمتکشان جامعه است. مبارزه یک مقله طبقاتی است. حاکمان رژیم جمهوری اسلامی سرمایه سالار هستند، دین و مذهب، رنگ و جلای این جنایات روزمره است.

فعالین سیاسی، فعالین حقوق بشری و حتی افراد عادی، کشتار سال ۱۳۶۷ را صرفاً از دید انسان‌گرایانه و جریحه دار شدن احساسات ناب انسانی می‌نگرند، نه تأثیری که بر روی جامعه از نظر سیاسی و اجتماعی گذاشته است. بیشتر این افراد این کشتار فجیع را بی سابقه و حیرت‌انگیز می‌دانند چه بخاطر انبوه زندانیان اعدام شده و چه به خاطر روند این قتل عام. این البته حیرت‌انگیز است، اما در حقیقت عمق مسئله را نشان نمی‌دهد. در بسیاری از مقالات به بیگناهی این زندانیان اشاره می‌کنند و حتی مثال می‌آورند که بسیاری از آنها، حکم زندانشان پایان یافته بوده، با این حال، اعدام شده‌اند، گویی از رژیم جمهوری اسلامی غیر از این انتظار دارند. کم اهمیت دادن به جنایات دیگر رژیم در برابر این فاجعه نادرست و حتی مغرضانه است که در زیر توضیح خواهیم داد.

سال ۱۳۶۰ یکی از مهمترین و تلخ‌ترین درس‌ها در جنبش انقلابی ایران است. اگر آن همه انسانهای شریف و پاک باخته که چیزی جز رهایی انسانها و فردایی بهتر برای کارگران و زحمتکشان نمی‌خواستند، امروزه بودند و اگر تمام آن نیروها و انرژی‌ها به سلامت از بحران آن سال می‌گذشتند، امروزه ما شاید در شرایط بهتری بودیم. در هر حال هیچ‌گاه زمانه به عقب بر نمی‌گردد، تا ما امکان تصحیح اشتباه‌هایمان را داشته باشیم. در آن سال‌ها تمامی سازمان‌های انقلابی که رودر روی حاکمیت ایستاده بودند در ترسیم ماهیت واقعی رژیم و اندازه جنون آن دچار کاستی‌های بسیاری شدند و نتوانستند بدرستی راه حلی برای گریز از این تنگنا و یا حداقل حفظ نیروها بکنند. تقریباً اغلب سازمان‌ها ضربات سهمگینی خوردند، در نتیجه از توان آنها کاسته شد و خفقان سرکوب رژیم پیشتر و پیشتر آمد. اگرچه تمامی آن سازمان‌های سیاسی و انقلابی ظرفیت مبارزه در همان زمان و دوران خاص را دارا بودند، اما همانگونه که زمان ایستا نیست جنبش انقلابی ایران نیز در همانجا نایستاده، پس از رکودی خونین در زمانی دیگر و مکانی دیگر سر بر خواهد آورد.

حضرت امام حکمی را در باره‌ی بررسی مجدد پرونده منافقین زندانی که همچنان بر سر موضع خود بودند و صدور محکومیت اعدام برای کسانی که برنامه شورش در زندان، هم‌زمان با برنامه‌های بیرون سازمان داشتند صادر کردند.

چنانچه مشاهده می‌شود اعدام تبه‌کارانه‌ی مجاهدین به عملیات فروغ جاودان نسبت داده می‌شود: (۲)

در سال ۱۳۶۷ وضعیت متفاوتی با سال ۶۰ وجود داشت. در سال ۶۰ سازمان منافقین اگرچه از حمایت‌های سیاسی و تبلیغاتی بیگانه بهره می‌برد اما به هر حال یک گروه ضدانقلاب داخلی به شمار می‌آمد... در سال ۶۷ این گروه در قالب یک ارتش متجاوز ظاهر شد... (شرایط جنگی) در چنین اوضاع و احوالی حضرت امام بر مبنای دیدگاه فقهی خود از مسئولان مربوطه خواستند تا ضمن بررسی مجدد وضعیت منافقین در زندان آن دسته از این افراد را که هم‌چنان بر سر موضع تشخیص می‌دهند به عنوان نیروهای داخلی یک سازمان محارب که با استفاده از فرصت در صدور آشوب‌گری تحریک دیگران به شورش هستند اعدام کنند.

در این شرایط حضرت امام به منظور خنثی کردن توطئه و تحرکی که در حال شکل‌گیری بود ضمن سفارش لازم به منظور تشخیص صحیح بر موضع نفاق بودن دستور برخورد با عوامل داخلی این توطئه را صادر می‌فرمایند. (۳)

سلیمی‌نمین البته راه را برای آینده‌ی خود و هم‌فکرانش باز گذاشته است:

البته هیچگاه وقوع پاره‌ای از اشکالات در اجرای یک حکم یا سیاست یا برنامه را نمی‌توان از نظر دور داشت. (۴)

دیگر به قدر کافی مشخص است که پاره‌ای از اشکالات مورد اشاره‌ی مقام امنیتی همان چند هزار جان جوان روشنی است که با حکم امام امت! از ایران دریغ شد. از میان حکومتیان، هر کس تا این لحظه مجبور به موضع‌گیری در مورد جنایت سال ۱۳۶۷ شده است، یک‌سره به عملیات فروغ جاودان اشاره کرده است. آنچه آگاهانه در سایه قرار گرفت است، اعدام نیروهای چپ است. انتساب اعدام رنگین‌کمان فکری چپ به حمله‌ی نظامی مجاهدین به خاک ایران آن قدر نخ نما است که حکومتیان ترجیح می‌دهند در مورد آن سکوت اختیار کنند. اگر توجیه و قبحانه‌ی کشتار مجاهدین حمله به مرزهای کشور باشد، نوابغ امنیتی‌ی حکومت تاکنون هیچ بهانه‌ای برای چپ‌کشی آن سال نیافته‌اند. سکوت اینان سرشار از ناگفته‌هاست.

مکتب بر روی جنایت سال ۶۷ نه تنها از ابعاد جنایت در دوران دیگر نمی‌کاهد که به شناخت بیشتر از سیستم جنایت و سازوکار آن یاری می‌رساند. از اعدام امیرعباس هویدا تا بریدن نفس یار تهی‌دستان سعید سلطان‌پور، و اعدام هزاران مجاهد. تا دوزخ سال ۱۳۶۷. از طناب بر گردن محمد مختاری انداختن و دریدن سینه‌ی تبار پروانه فروهر با هفده ضربه کرد. تا قتل بی‌شرمانه‌ی ندا آقاسلطان و سهراب اعرابی و بی‌شمار زندانیان دوران اخیر، ماشین انسان خردکن حکومت اسلامی بی‌وقفه و سه شیفته به کار ذوب انسان مشغول بوده است. تابستان ۱۳۶۷ اما هنجار جنایت حکومت اسلامی است. کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷ تاریخ جنایت در حکومت اسلامی را به بعد و قبل از آن بخش کرده است.

۱- مراجعه شود به متن کامل خاطرات خلیالی. نشر سایه چاپ نهم ۱۳۸۴ ص ۳۶۹-۴ مراجعه شود به "پاسداشت حقیقت" مسعود رضایی، عباس سلیمی‌نمین.

تهران، دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران.

۵- شرح تفصیلی. مراجعه شود به کلاغ و گل سرخ خاطرات زندان مهدی اصلانی انتشارات مجله آرش

✱

جمهوری اسلامی با نیل به نابودی حتمی سازمان های انقلابی در اواخر سال ۱۳۶۰ با تغییر تاکتیک از کمیت اعدام ها نسبت به اوایل سال کاست و به روش موسوم به "زدن سر مار" روی آورد و تا آنجا که می توانست سران و رهبران بسیاری از سازمانهای سیاسی را یافت و اعدام کرد. رژیم خونخوار جمهوری اسلامی در تابستان سال ۱۳۶۰ بطور متوسط ۱۰۰ نفر را در هر روز اعدام می کرد، بسیاری را حتی بدون دانستن نام و یا نام واقعی و بدون محاکمه تیرباران می کردند. در آن دوران جنون آدم کشی، مهمترین وسیله کشتن بیشتر و ایجاد ترس در بقیه بود.

اوج گرفتن اختلافات جناح های درونی رژیم (بر خلاف اعتقاد بعضی از نیروهای اپوزیسیون) و حتی مخالفت های علنی سازمان مجاهدین خلق و تظاهرات بزرگ ۳۰ خرداد بهانه شروع این دوران وحشت و قتل عام نبود، دیر یا زود رژیم به تقابل با کمونیست ها و دیگر مبارزین کشیده می شد. همانطور که تاریخچه پر از خون این حکومت از همان روزهای بعد از بهمن ۱۳۵۷ نشان می دهد، حکومت اسلامی دست به کشتار توده های مردم و مبارزین در گوشه و کنار کشور در کردستان، ترکمن صحراء خوزستان و در بستن دانشگاه ها زد. بطور پراکنده مبارزین و کمونیست ها را تک به تک شکار و ترور می کرد، اما سال ۱۳۶۰ سال تعیین و تکلیف با مخالفینش بود بیش از این نمی توانست جلو برود، این شیوه را چند سال بعد در ۱۳۶۷ و در ابعاد کوچکتر انجام داد و همچنان هم ادامه می دهد.

این کشتار پس از قبول آتش بس در جنگ با عراق و به بهانه و در زیر پوشش جنجال خبری حمله نظامی سازمان مجاهدین خلق با حمایت ارتش عراق به مناطق غربی کشور صورت گرفت. رژیم همیشه در صدد تعیین تکلیف زندانیان سیاسی مخالف خود بود. همانگونه که از خاطرات زندانیان از مرگ رسته این سال ها قابل پیگیری است. تقابل زندانیان و زندانبانان بر خلاف سال های گذشته بسود زندانیان تغییر کرده بود. سال های پیشتر، دوره یکه تازی توپان و بریدگان زیر شکنجه، علیه زندانیان مقاوم بود و در سال های پایانی منتهی به تابستان ۱۳۶۷، توپان ها این قربانیان مفلوک رژیم، حضور کمتری داشتند که زندان در زندان دیگری به وجود آوردند. رژیم در عرصه داخلی و جهانی با شکست مواجه شده بود و برای رهایی از بحران های فزاینده محتاج ترمیم زخم های خود و از جمله رها شدن از شر زندانیان سیاسی بود. در سال های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ رژیم که با شمار بسیار و ده ها هزار نفری زندانیان سیاسی و خانواده های ایشان مواجه بود، قادر به کشتن همه آنها نبود. این موضوع می توانست به معضلی مهم برایش منجر شود، با کشتار هر روزه، سعی در تداوم وحشت در همه آن سال ها داشت. در تابستان ۱۳۶۷ تعیین تکلیف با چند هزار زندانی سیاسی باقیمانده برایش آسان تر بود و با توجه به رویدادهای بحرانی در مرزها و عوام فریبی بسیار از به خطر افتادن کل حاکمیت ایران در رسانه ها و حتی تعطیل کردن مجلس، به کارزار هراس و نگرانی مردم افزود. کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ بهترین فرصت رژیم برای خلاصی از دست مخالفین اسیر خود در لابلای آن همه خبر های نگران کننده برای مردم بود. از سوی دیگر از نظر روانشناسی اجتماعی مردم تا آن زمان به کشتار و قتل های بسیاری در جبهه های جنگ عادت کرده بودند. به قول میشل فوکو در کتاب، " تنبیه و انضباط"، " زندان و شکنجه، عدالت را دوباره برقرار نمی کند بلکه قدرت را دوباره فعال می نماید. این نوع تنبیه نه به جای مانده از دوره بربریت و نه نتیجه پذیرفتن کورکورانه قانون، بلکه معلول نوعی سازوکار قدرت است که شورش ها و جنگ های داخلی را کنترل می کرده است." ۱

یکی از مهمترین اثرات این فاجعه دردناک، احساس همدردی با شهدا و زندانیان و کسانی بود که آن جنایت را محکوم می کردند. این همدردی بقدری بزرگ است که به اجبار بسیاری را به سکوت وا می دارد تا آن را بزرگترین جنایت رژیم بشناسند و از سوی دیگر به بی رحمی و یا بی احساسی متهم نشوند. جمهوری اسلامی پیش و پس از سال ۱۳۶۰ و پس از آن که شمشیرش را برای سرکوب هر عدالت خواهی از رو بسته بود، به کشتار و قتل عام دست زده بود.

از مهمترین ویژگی های کشتار سال ۱۳۶۷ تبلیغ صرفاً روی فاجعه این سال توسط دو گروه عمده، سازمان فداییان اکثریت و حزب توده است که بیشترین افراد را در میان اعدام شدگان غیر مجاهد این سال دارند. هر دو

این جریان ها با فرصت طلبی بسیار آن را در تبلیغات خود " فاجعه ملی " می نامند، گویی هیچ کدام از جنایات دیگر رژیم فاجعه ملی نبوده است. این امر بدین دلیل است که هر دوی اینها در سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ کاملاً و با پشتکار بسیار از رژیم و جنایت های آن حمایت می کردند و در واقع شریک جرم رژیم در قتل عام های این سال ها بودند. این دو جریان بویژه با عمده کردن قتل عام انقلابیون در تابستان ۱۳۶۷، عملاً بر روی سال های پیشتر خط بطلان کشیده اند. هر دو فرصت طلبانه در تمام تبلیغات احساسات برانگیز خود، تنها و تنها از این کشتار سخن می گویند. نگارنده بر این باور است که اگر رژیم دست به کشتار زندانیان چپ و آن جان های شیفته، چه وابسته به حزب توده و یا فداییان اکثریت و چه سایر نیروهای کمونیست نمی زد، هیچ گاه این دو گروه از کشتار عزیزان و دلاوران مجاهد به عنوان فاجعه ملی نام نمی بردند و از سوی دیگر در برپایی هر گونه یادآوری آن نیز کارشکنی می نمودند. می توان به برگزاری چند گانه با جمع های کوچک در شهر های مختلف در خارج از کشور اشاره کرد، که گاه در یک زمان و در یک شهر دو برنامه با یک مضمون برگزار می شود، که حتماً یک سر آن از افراد این دو جریان هستند، که در تقابل با افراد دیگر و یا دیگران با آنها دست به برگزاری این مراسم می زنند.

۳۰ سال گذشته و نسل دیگری از نیرو های جوان دنیا آمده اند. اینان به همراه نسل پیش بزرگترین خطر برای جمهوری اسلامیند. متأسفانه همان گونه که در دیگر کتابها و مقالات در مورد رویدادهای تاریخی نوشته شده بسیاری همچون اصلاح طلبان حکومتی و هوادارانشان در خارج از کشور در تلاشند که کشتار سال ۱۳۶۰ را از یاد مردم پاک کنند. تمامی افرادی که امروزه در حاکمیت خود را اصلاح طلب و طرفدار دموکراسی می دانند، در آن سال ها در کنار جناح رقیب از عوامل اصلی کشتار، شکنجه، اطلاعات کمیته و سپاه، دولت، مجلس و شورای امنیت ملی بودند. آنها در پشت تریبون ها گفتند و یا در روزنامه ها مصاحبه کرده و حتی مقاله نوشتند و تیرباران فرزندان مردم را با وقاحت تمام تایید می کردند. برای کسب صواب بیشتر در اعدام مبارزین حتی از هم سبقت می گرفتند. اگر بخشی از اینها هم اکنون مورد غضب جناح دیگر شده و در همان زندان های مخوف سال ۱۳۶۰ افتاده اند، و سازمان هایی در به اصطلاح اپوزیسیون خارج از کشور به گزارش لحظه به لحظه دوران حبس آنها می پردازند، چیزی جز اختلافات درونی بر سر کسب قدرت و منافع جناحی نیست. اینان در زندان روزنامه، موبایل، و امکان نامه نوشتن داشته اند، روزنامه های داخلی در باره وضعیتشان قلم فرسایی می کنند. اما رفقای ما در سال های دهه ۱۳۶۰ حتی فرصت گفتن نامشان را نداشتند و بسیاری ساعاتی چند پس از دستگیری در خیابان در برابر جوخه های اعدام قرار می گرفتند و تیرباران می شدند و در گورهایی گمنام و کم عمق دفن می شدند و گاه روزنامه ها خبر اعدام آنها را می نوشتند.

در سال های اخیر، افرادی همچون اکبر گنجی و یا حمید رضا جلالی پور و حتی از دفتر تحکیم وحدت، که به گونه ای اپوزیسیون مدنی!! رژیم هستند نیز به کشتار ۱۳۶۷، اشاره کرده و آن را محکوم می کنند، اما با حرامزادگی عقیدتی اشان به دیگر جنایت ها در سال های پیش از آن حتی نظری هم ندارند. در ایران متأسفانه حتی در کمپین های انتخابات ریاست جمهوری، دانشجویان از میر حسین موسوی درباره کشتار سال ۱۳۶۷ می پرسند و نه آن همه کشتار و وحشت سال ۱۳۶۰ به بعد که وی نخست وزیرش بود. در دوران وی بود که وزارت اطلاعات با همفکری و سازماندهی سعید حجاریان بنیان گذاشته شد که یکی از مخوف ترین و جانی ترین پلیس سیاسی از نوع خود بشود. جالب این جاست که آقای گنجی، سعید حجاریان را که در جریان دستگیری های اخیر، به زندان افتاده است راه نماد زندانیان می نامد. فاجعه بار تر از این چیست که برخی از فعالین سیاسی و به اصطلاح اپوزیسیون این رژیم، خود، قاتلین و جنایت کارانی را که فرزندانشان را به مسلخ برده اند را ستایش می کنند.

فاجعه سال ۱۳۶۰ آنقدر عظیم و وحشیانه بود که توصیفش برای مردمی که در آن دوران زندگی می کردند نیز دشوار و باور نکردنی است. اما باید گفت و فریاد زد که جمهوری پلید اسلامی چنان از فرزندان مبارز این

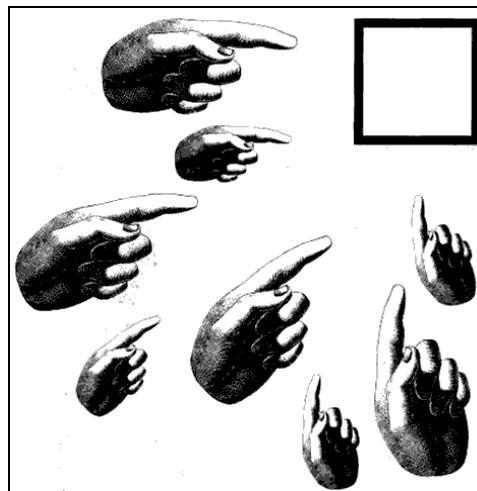
صد نفری و حداقل در تهران، در روزنامه‌ها منتشر می‌کرد. آیا کسی می‌تواند این قتل عام‌های روزانه را کمتر و یا کم‌اهمیت‌تر و یا با اهمیت‌تر از کشتار تابستان ۱۳۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای، کشتار سیستماتیک مردم کرد و یا مرگ زندانیان سیاسی سال‌های اخیر بدانند؟ در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۶۰، تنها اعدام آن‌جان‌های شیفته، قرار ما را آشفته نمی‌کرد، فرار، یورش به خانه‌ها، ایجاد وحشت در دل خانواده‌ها، بی‌خانمانی بسیاری از فعالین سیاسی به همراه خانواده‌هایشان، جدایی فرزندان از والدین و تأثیرات وحشتناک آن همه فرار و واهمه‌کشتارها، آن دوران را بسیار فاجعه‌آمیزتر می‌کرد و زخم بزرگی بر پیکر تاریخ معاصر این ملت بوجود آورده است. در طی بیش از بیست سال از کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، نبرد نابرابر زندانیان سیاسی در رژیم جمهوری اسلامی شکل و رنگ دیگری به خود گرفته و زنان و مردان بسیاری را قربانی خود ساخته است، چه مرگ جنایت‌بار یک نفر همچون زهرا کاظمی و یا اعدام حجت‌زمانی و چه صدها نفر دیگر، که گاه ناشناخته به قتل گاه برده شده اند. به هیچ وجه نمی‌توان این کشتارها را با هم مقایسه کرد و یکی را مهمتر از دیگری دانست.

در زمانی که آرش به زیر چاپ می‌رود، ما با هزاران زندانی مواجه هستیم که در تظاهرات اخیر دستگیر شده‌اند و با شکنجه، زندان طولانی مدت و حتی قتل عام روبرو هستند. ده‌ها نفر تا به حال کشته شده‌اند و به احتمال بسیار، تعداد بسیاری از این زندانیان به قتل خواهند رسید. این مردم از هیچ گروه و سازمان سیاسی نیستند و برایشان کمتر مرثیه خوانی غیر از خانواده‌هایشان وجود نخواهد داشت. آیا این‌ها کم‌اهمیت‌تر و یا مهم‌تر از کشتارهای دیگر رژیم خواهند بود؟

خانواده زندانیان سیاسی و شهدا در ایران از همان اوایل سال ۱۳۶۰ همراهی و همدردی خود را با دیگر خانواده‌ها داشتند، برای این بازماندگان عزیز، اختلافات سیاسی فرزندان شهیدشان هیچ اهمیتی نداشته، حاضر به پاشیدن نمکی بر زخم بزرگشان نیستند. من در میان آن خانواده‌ها بوده‌ام، میزان فاجعه بقدری بزرگ است که هیچ قلب و احساسی نمی‌تواند جایی برای اختلافاتی از قبیل میزان اهمیت کشتار تابستان ۱۳۶۷ و سال‌های پیش و پس از آن بگذارد. برخی از فعالین سیاسی هستند که با تعیین مراسم متفاوت با یکدیگر و بمیان آوردن باورهای سیاسی و ایدئولوژیک در این مراسم‌ها، در صدد ربودن این افتخارات هستند. فرصت طلبی متأسفانه هزاران شکل و قیافه به خود گرفته است.

در جنبش آزادیخواهی اخیر مردم ایران، ما شاهد فرصت‌طلبی ذاتی، سازمان‌فداییان اکثریت و حزب توده در انحراف مجدد جنبش مردم هستیم. این دو جریان، مجدداً به حمایت از میر حسین موسوی و مهدی کروبی، دو تن از مهمترین مهره‌های رژیم در قتل عام زندانیان سیاسی در سال‌های ۱۳۶۰ دست زده‌اند. آنها به عمد با عدم یادآوری آن همه جنایت که خود از یاوران آن بودند، خاک در چشم همه ما می‌پاشند. البته هیچ اعتقادی بر این ندارم که کمتر کسی بخاطر این دو گروه سیاسی به خیابان‌ها آمده باشند.

خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی همه این سال‌ها، شاهدند که مسئولین و جانیان این رژیم پلید که تمام وجودشان در آن قتل عام‌های پیش از تابستان ۱۳۶۷ آغشته بوده است از حامیان دو آتشسته نخست‌وزیر سابق دولت وحشت، میر حسین موسوی، هستند و در چند ساله اخیر به «برکت» جریان‌های فداییان اکثریت و حزب توده به عنوان جناح اصلاح طلب به مردم معرفی می‌شوند. این امر دقیقاً بخاطر آن است که دو جریان فرصت‌طلب مزبور، کشتارهای سال ۱۳۶۰ را به حساب نمی‌آورند. از حامیان میر حسین موسوی می‌توان از عاملین اصلی قتل عام‌های سال‌های ۱۳۶۰ نام برد، اعضا و هواداران این دو جریان به عنوان نمونه، ترور سعید حجاریان از بنیان‌گذاران وزارت اطلاعات و یکی از پست‌ترین جانیان رژیم را تقبیح کرده و سلامتی هر چه زودتر وی را آرزو می‌کرده‌اند. هم‌اکنون نیز که وی مورد غضب رژیم قرار گرفته برای سلامتی شکننده وی نگرانند. از جمله می‌توان از هادی خامنه‌ای برادر رهبر جمهوری اسلامی، هادی غفاری دیوانه و خونخوار که در آن سال‌ها همواره با کلتی در دست در تلویزیون و روزنامه‌ها ظاهر می‌شد و قسم به ریختن



کشتار قتل عام کرد که در تاریخ معاصر ایران نمونه است. همچنان که هر کدام از ما یاد رفقای بسیاری را بر دوش می‌کشیم.

تنها شناسایی میزان جنایتباری کشتارهای رژیم در طول سی سال پس از انقلاب بهمن مسئله ما نیست، برگزاری تکراری و اسفبار یادمان زندانیان سیاسی که هر سال با همان تعداد افراد همیشگی و با سخنان و یادهای تکراری برگزار می‌شود نیز، دور باطل فرسودگی ما در خارج از کشور است. این که کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، آیا مهمترین آن بوده و یا پرداختن بیش از حد به آن باعث کم‌رنگ شدن دیگر جنایت‌ها می‌شود، نمی‌تواند ما را به جایی برسد. قتل و کشتن به ناحق، حتی یک نفر، جنایتی نابخشودنی است. در این دوره، سو استفاده از شهدای سیاسی سازمان و گروه‌ها برای اعتبار بخشیدن به خود، متأسفانه اوج رذالت است. تعیین روزی نادرست و ناعادلانه برای یادمان این کشتارها و پیش بردن اهداف سیاسی، در واقع اوج سیاسی کاری است.

در این جا می‌خواهم به همین نام‌گذاری و تعیین روز مشخصی برای یادمان این کشتار بپردازم. همان طور که اغلب ما در خارج از ایران مطلعیم، روز دهم شهریور را به این عنوان برگزیده‌اند، با وجود گرمی داشتن یاد آن همه عزیزان دلاور که جان خود را در راه آزادی فشانده‌اند، تعیین این روز کاملاً غیر منصفانه و خطی است. رژیم به کشتار اعضا و هواداران سازمان مجاهدین از یک ماه پیشتر اقدام کرده بود و تا پایان مرداد ماه این جنایت را به سرانجام رساند، پس از آن بود که به کشتار زندانیان چپ پرداخت که در شهریورماه صورت گرفت. برای چه و بر چه اساسی نیروهای سیاسی به گرمی داشت دهم شهریور و نه روزی در مرداد ماه می‌پردازند. احتمالاً خون شهدای چپ رنگین‌تر از مجاهدین دلاور است. باز هم می‌توان یادآوری کرد که هیاهو برای تعیین روز نیز برای اولین بار در ادبیات سازمان فداییان اکثریت آمد، که به بهانه گرمی داشت این روز توسط خانواده‌های زندانیان شهید در ایران که خود پیشنهاد دهنده آن بودند، مرتب و سیستماتیک این روز را تبلیغ می‌کردند. این نام‌گذاری و تعیین روز اساساً برای خانواده‌های زندانیان سیاسی در ایران بی‌معنی است، آنها این رنج و غم را زندگی می‌کنند. به اعتقاد من برگزینی هر ساله این مراسم تکراری، بدین شکل بی‌فایده و غیر منطقی است. اغلب سازمان‌های چپ و مجاهدین در آن دوران در ماتم از دست دادن رفقای خود و بهت زده از آن همه جنایت رژیم با سکوت خود، آب به آسیاب تبلیغات فرصت‌طلبانه حزب توده و سازمان فداییان اکثریت ریختند.

رژیم جمهوری اسلامی از ۱۳۶۰ تا پایان ۱۳۶۴ که آمار آن توسط سازمان مجاهدین خلق در نشریه‌ای ویژه منتشر شده، بیش از ده هزار زندانی سیاسی را به قتل رسانده بود. ۲ و این تنها آمار بود که در آن سال‌ها وحشت قابل جمع آوری بوده، وگرنه این بسیار بیشتر از آن است. اوج این قتل عام‌ها در سال ۱۳۶۰، سال آغازین وحشت و کشتار عام رژیم از انقلابیون است. رژیم وقیحانه بسیاری از این اعدام‌ها را در دسته‌های چند

خون هر کافر ضد انقلابی خورده بود، آیت الله سید حسین موسوی تبریزی که فرمان کشتن زخمی ها در تظاهرات ضد رژیم در سال های ۱۳۶۰ را صادر کرد و در روزنامه های آن زمان نیز منتشر شد و امروزه از برخورد شدید رژیم با مردم گلایه می کند، از هواداران پرو پا قرص میر حسین موسوی است، یوسف صانعی دادستان کل کشور در آن دوران و سید محمد خویینی ها نماینده ویژه خمینی در بسیاری از نهاد های حساس رژیم از متفکرین و حامیان سیاسی عقیدتی موسوی هستند. به اعتقاد نگارنده، برجسته کردن کشتار زندانیان سیاسی و دلاور در تابستان ۱۳۶۷ جدای از این تفکر بشدت انحرافی و حرامزاده نیست که تمامی آن همه جنایت و جانپان آن را با آب پاک شسته و افتخار ببخشند. دو جریان فرصت طلب فداییان اکثریت و حزب توده، همواره با بزرگ نمایی بیش از حد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، عامدانه در صدد گمراه کردن افکار عمومی از آن همه جنایاتی است که در سال های ابتدایی دهه ۱۳۶۰ با همراهی با رژیمی که بسیاری از دست اندارکارانش هم اکنون از اصلاح طلبان مورد حمایت آنها هستند، شریک جرم این رژیم پلید بودند.

متاسفانه ما هیچ گاه روز مشخصی برای گرامی داشت کلیت شهدای جنبش مبارزاتی ایران نداشته ایم. یکی از مهمترین آنها تنوع بسیار سازمان های سیاسی و تعلقات سازمانی و سیاسی این شهدا بدان ها بوده است. عملاً، انتخاب روزی برای این گرامی داشت بخاطر اینکه، تعیین این روز ممکن است تبلیغی برای سازمان و یا حزبی گردد که بسیاری دیگر نخواهند پذیرفت، غیر ممکن شده است. جایگاه کنایه وار این واقعیت این است که برای همه باز ماندگان جریان های سیاسی، خون شهدای متعلق به جریان خودشان از بقیه رنگین تر است، اما حاضر به اعتراف به آن نیستند. امروزه ما برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی فریاد سر می دهیم، اما در پس پشت افکار بسیاری از فعالین سیاسی، آزادی زندانیان سیاسی با تعلق فکری نزدیک به خودشان در اولویت قرار دارد و مثلاً هیچ گاه از زندانیان، اقلیت های دینی و یا قومی که تنها بخاطر تعلق خاطر مذهبی و یا قومی خود به زندان افتاده و اعدام شده اند، یاد نمی کنیم. واقعیت این است که کمتر در تمام سال هایی که برای شهدا و زندانیان سیاسی برنامه برگزار شده از اعدام شدگان بهایی نامی نبرده ایم.

برجسته کردن یک جنایت بر دیگری، انگاره ای نادرست و فرصت طلبانه و از سوی دیگر کاهش دادن اثرات جنایات بعدی است. رژیم جمهوری اسلامی در تمام سال های حکومتش، علیه بشریت جنایت کرده است و بخاطر ماهیت پلید سرمایه سالاری اش، به آن ادامه خواهد داد، که در این روزها شاهد حی و حاضر هستیم. متاسفانه فعالین سیاسی ما با زمان به پیش نمی روند، در بسیاری از گره گاه های سیاسی همواره چشم به گذشته دارند و آینده رو به جلو را نمی بینند و یا نمی خواهند که شاهدش باشند. سازمان ها و احزاب سیاسی از شهدای خود به عنوان سرمایه های معنوی خود در کشاکش های سیاسی استفاده می کنند و به همین دلیل است به یک دوره خاص بر دیگری اهمیت می دهند. از سوی دیگر جریان های ضد مردمی و ضد انقلابی مانند فداییان اکثریت و حزب توده، از این تفاوت گذاری برای اهداف سیاسی خاص خود سود می برند تا منافع جنبش مردم. کشتار مردم در چند هفته پس از انتخابات نمایشی رژیم، دستگیری های بسیار، ایجاد وحشت و هراس بسیار در قیام اخیر مردم ایران، آیا کمتر ارزش تر و یا کم اهمیت تر از کشتار های عام انقلابیون در سال های ۱۳۶۰ و یا تابستان ۱۳۶۷ است؟

جنایت از کشتن یک نفر و یا صد ها نفر و یا بی خانمانی، از هم پاشاندن خانواده ها، کشتن والدین فرزندان، تبعید از خانه و کاشانه و تعلقات فرهنگی و اجتماعی، بیکاری و اخراج، فقر و بی حرمتی به انسان ها و بسیاری بی عدالتی های دیگر که توسط رژیم سرمایه داری ایران صورت گرفته و خواهد گرفت در قلب و روح قربانیان آن است. کشتار تابستان ۱۳۶۷ به هیچ وجه مهمتر و تاثیر گذار تر از کشتار عام انقلابیون در سال های اولیه دهه ۱۳۶۰ نیست و هیچکدام برای نسلی که آن را زندگی و تجربه کرده است فجیع تر نمی باشد. برای مردم امروز ما قتل جنایت بار یک دختر در خیابان های تهران که فیلمش بارها و بارها مشاهده شد، بدترین فجایع است، و امیدوارند در آینده شاهد یکی دیگر نباشند.

متاسفانه کمترین برخورد جامعه شناختی با پدیده زندان سیاسی در دوران جمهوری اسلامی و یا حتی دوران رژیم شاه نشده است. در کمتر جایی به زندانی به عنوان یک قربانی و اسیر در یک نبرد نابرابر، پرداخته شده است. برای مردم و حتی بسیاری از فعالین سیاسی، زندانی سیاسی یک قهرمان و یا بشری از نوع دیگر است. به این افراد و شرایطی که در آن قرار گرفته اند بصورت، علمی نگاه نمی شود. همان گونه که تحسین ما از زندانیان مقاوم به معنی پذیرش خط و روش سیاسی و ایدئولوژیک آنها نیست، نمی بایستی فروپاشی و بریدن زیر شکنجه و زندان برخی از زندانیان را موجب فراموشی همه گذشته فداکارانه و مبارزه این افراد دانست. این نکته نشانی از پیچیدگی نبرد در این مبارزه نابرابر است. بقول رفیق ما تراب حق شناس در مقدمه جزوه "بازنده"، "شدت شکنجه با حدت مبارزه طبقاتی و میزان ثبات رژیم سیاسی حاکم ارتباط دارد." ۳

اگر کشوری همچون ایران که از نظر اقتصادی و پیشرفت صنعتی و تکنولوژی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری عقب تر است، در بکاربردن، شکنجه، زندان و سرکوب مردم اما، از آنها پیشرفته تر و جلو دار تر می باشد. مبارزینی که شکنجه می شوند از یک حد مقاومت برخوردار نیستند، نقطه ضعف و قوت ها با هم فرق می کند و اگر ضعفی نباشد، دشمن به هیچ وجه نمی تواند هیچ مبارزی را بشکند. تمام زندانیان سیاسی از افرادی که مقاومت کردند، زندانی کشیدند و یا اعدام شدند و یا حتی افرادی که در زیر فشارها و شکنجه های وحشیانه، بریدند و به همکاری پرداختند، پیش از آن، خواستار براندازی و علیه رژیم بوده اند. در دوران این کشاکش طولانی و نابرابر، جنگی برای "هست و نیست"، در ابعادی طبقاتی و فرهنگی، تاریخی در جریان بوده، که در مرحله ای یکی بر دیگری غلبه کرده است و با مرثیه خوانی تنها برای آن دلاوران بخاک افتاده نمی توان به این پیکار ادامه داد.

مبارزه انقلابی اساساً طبقاتی است و به فرد و گروهی تعلق ندارد. مقاومت فرد در برابر شکنجه محدود است و نمی بایست از هیچکس انتظار، مقاومت نامحدود داشت. همیشه می بایستی جهت محکومیت بسوی رژیم و زندانبانان باشد و نه قربانیان آن، که متاسفانه بر اساس یک تفکر سنتی و نادرست، پس از بریدن و وادادن فرد زیر شکنجه، تمام مبارزات و ارزش های وی فراموش می شود و تنها وا پسین دوران حیات سیاسی و یا مبارزاتی وی را در نظر می گیرند. زندان، ویرانگر جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰، افرادی را در نظام مخوف خود، له و مچاله کرد، واقعیت ها را وارونه جلوه داد و از این افراد، آدم های دیگری ساخت، که گاه باز شناسی آنها سخت و محال شده بود. هیچ اعترافی در زندان اعتبار ندارد و همواره بایستی سابقه مبارزات این قربانیان شکنجه را محترم شمرد و بیاد آورد. مبارزه و همه تبعات آن از سربلندی و پیروزی و یاس و شکست، بخشی از نبرد طبقاتی فرودستان علیه فرادستان است. بایستی بیاد داشت که در این مبارزه طبقاتی، انسان ها به جنگ هم می روند و همه آنها دارای محدودیت هایی در مقاومت و پایداری هستند. بایستی با همه امکانات علیه شکنجه، زندان و اعدام، اقدام و از شرف و حیثیت انسانی زندانیان دفاع کرد. در این مبارزه، تنها احساسات و شور انسانی تحت عنوان حقوق بشر به هیچ وجه جوابگو و پاسخی برای مبارزه طبقاتی نیست، در این کشاکش، مرگ و زندگی، جایی برای تعارف و مرثیه خوانی نمی ماند.

در پایان، نگارنده معتقد است که، اهمیت هر واقعه و یا جنایت علیه بشریت در دوران و وضعیت مشخص خاص خودش قابل بررسی است. قتل های موسوم به زنجیره ای که باعث قتل بسیاری از نویسندگان و روشنفکران ما شد آیا به اعتقاد مسئولان محترم مجله آرش، مهمتر از جنایت بزرگ رژیم در واقعه ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ است؟ آیا تداوم این جنایات که ناشی از ماهیت فاسد و سرمایه داری رژیم از افتادن در بحران های متعدد بوده نیست؟ رژیم جمهوری اسلامی قادر به کنترل و تداوم حیاتش برای مدت چندان دیگری نیست بحران پس از بحرانی دیگر، گریانش را می گرد.

انقلاب همچون زایمان است، از دوران کشتار ها و جنگ نابرابر انقلابیون در سال های ابتدایی پس از بهمن ۱۳۵۷ و دهه ۱۳۶۰، تا کشتار تابستان ۱۳۶۷ و فجایع انسانی بعدی و تا به امروز ما شاهد این جنایات و کشتارها بوده ایم. فاصله درد های زایمان در روزها و ساعت های پایانی کوتاه و

کوتاه تر و فاصله بحران های رژیم نیز کوتاه تر و کوتاه تر می گردد. ما به انقلاب نزدیک تر می شویم و یاد رفقایمان همواره با ماست در تمام این سال های طولانی، یادشان همیشه شعله ور عشق ما به آرمان آنها از دنیایی بهتر و زیباتر برای همه است.

جولای ۲۰۰۹

behrouzan@gmail.com

منابع:

1- Michel Foucault, *Discipline and Punish*, Translator Alan Sheridan, 1975, 1977 in English.

این کتاب با عنوان: "مقررات و تنبیه" توسط افشین جهانپدیده و نیکو سرخوش به فارسی ترجمه شده و نشر نی در سال ۱۳۸۷ آن را منتشر کرده است.

۲ - ضمیمه مجاهد شماره ۲۱۹، اسامی و مشخصات بخشی (۱۰۲۳۱ تن) از شهداء، شهریور، ۱۳۶۳

۳- یازنده، اتحادیه دانشجویان ایرانی در سوئد (هواداران سابق سازمان پیکار)، مقدمه تراب حقشناس، اسفند ۱۳۶۳.

*



کشتار تابستان ۱۳۶۷؛

موجب وحدت یا عامل تفرقه در جنبش مدنی ایران!

تهورث کیانی زندانی سیاسی

(آذر ۱۳۶۱ تا فروردین ۶۸)

پاسخ اول: در تابستان ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی دست به کشتار بی تبعیض بخش عمده ای از زندانیان سیاسی محبوس در زندانهای خود زد. بی تبعیض بدین معنی که تقریباً همه گروه های سیاسی و قومی و مذهبی کس یا کسانی را در میان قربانیان آن داشتند، و چون قربانیان اغلب تنها به سبب انتساب آنها به گروه های سیاسی خاص و بر اساس دیدگاه "هیئت مرگ" درباره آن گروه ها، و نه عملکرد فرد قربانی، قتل عام شدند. این کشتار نه تنها در تاریخ ایران بی سابقه بوده است بلکه با توجه به برخی از ویژگی هایش، هم چنان در تاریخ مدرن بشر منحصر به فرد باقی مانده است. از آن پس، بیرحمی و گستردگی کشتار زندانیان در سال ۶۷ موجب شده است تا حتی اعدام های گسترده سال های ۱۳۶۰-۶۱ تحت الشعاع قرار گرفته و کشتار سال ۶۷، با سایه انداختن بر اعدام های پیش از آن، به برجسته ترین نماد بیرحمی گروه اقتدارگرایان و افراطیون در جمهوری اسلامی بدل گردد. این کشتار هم به سبب برخی ویژگی ها، و هم به سبب چون و چراها و گمانه زنی های گوناگون درباره طراحان، آمران، مجریان، و ابعاد و علل آن، هم چنان از یک سو موج آفرین و محل بحث و گفتگو، و از دیگر سو، به نمادی ممتاز و برجسته در ترسیم چهره اقتدارگرایان در رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده است. با نزدیک شدن سالگشت این رویداد، فصلنامه آرش با طرح پنج پرسش در صدد کند و کاوی تازه درباره آن

برآمده است. نگارنده در این مقاله می کوشد به اختصار به پرسش های "آرش" در باره این رویداد پاسخ دهد.

* نخستین ویژگی کشتار ۶۷ ابعاد گسترده آن است. اگر جنگ های ویرانگر یا کشتارهای دوران چنگیزخان و جانشینانش، و یا کشتارهای دوران آقا محمد خان قاجار را نادیده بگیریم، در هیچ دوره ای از تاریخ ایران این همه انسان در دوره ای چنان کوتاه بدست یک حکومت قتل عام نشده بودند. روایت های مختلف شمارگان مختلفی از قربانیان گزارش کرده اند که، به سبب آنکه هنوز همه ابهامات و ابعاد این فاجعه روشن نشده است، معلوم نیست کدامیک بیشتر به حقیقت نزدیک است. ارقامی از ۲۰ هزار نفر تا دست کم ۴ هزار نفر در گزارشات مختلف ذکر شده اند. اغلب تحلیلگران، اما، رقمی بین ۴ تا ۵ هزار نفر را بیشتر از سایر ارقام و آمار مقرون به صحت می دانند. همین رقم کافی است تا ابعاد فاجعه معلوم گردد.

* دومین ویژگی کشتار ۶۷ در بی تبعیض بودن آن است. طراحان این کشتار پیشاپیش تصمیم قطعی خود را گرفته بودند تا بخش اعظم زندانیان هوادار سازمان مجاهدین خلق، گروه ویژه ای از اعضا و کادرهای وابسته به گروه های مارکسیست-لنینیست، که تا آن زمان اغلب آنها در زندان اوین تهران در وضعیت بلا تکلیف باقی مانده بودند، و برخی از هواداران گروه های سیاسی یا اجتماعی را از بین ببرند. مثلاً، در زندان شیراز- که من خود در آن زمان در آنجا به سر می بردم - تقریباً تمام زندانیان هوادار سازمان مجاهدین خلق، صرف نظر از رده تشکیلاتی آنان، یا وضعیت جاری عقیدتی و مواضع سیاسی آن زمان آنها، قتل عام شدند. آخرین گروهی که در زندان شیراز قتل عام شدند گروه کوچکی از هواداران سابق مجاهدین خلق بودند که در سطح وسیعی با مسئولین زندان همکاری می کردند و اغلب شبها را نیز در بیرون از زندان گذرانده یا در صورت ماندن در زندان نه در میان سایر زندانیان بلکه بیشتر با نگهبانان و کادر اداری زندان به سر می بردند. این گروه کوچک پس از "عملیات مرصاد" با گشت زنی در خیابان های شیراز به شناسایی و دستگیری مجاهدینی مشغول بود که گفته می شد پس از آن عملیات به داخل کشور نفوذ کرده و در شهرهای مختلف پراکنده شده اند. این تیم شناسایی پس از پایان کار و مأموریت شان دیگر هیچگاه به زندان باز نگشتند. در همان دوره زندانیان مجاهدین به من گفتند اعضای آن تیم شناسایی، که از "توابان" بسیار مورد اعتماد مسئولین زندان بودند، در میان آخرین گروه قربانیان، قتل عام شده اند. تنها پس از آزادی و دست یافتن به اخبار موثق و از رهگذر خانواده برخی از اعضای آن تیم، باور کردم که قتل عام آنها حقیقت دارد. از میان زندانیان وابسته به گروه های چپ تنها من و ماشاءالله خاکسار از نظر "هیئت مرگ" نامزد مرگ شدیم و برای مصاحبه و ارزیابی به بازداشتگاه فرا خوانده شدیم. پس از آن دریافتیم که در دوره ای که من در بازداشتگاه در حال بازی کردن با مرگ بوده ام و از بخت بلند وابسته نبودن به مجاهدین، به مرگ محکوم نشده ام، یکی از مسئولین دادستانی انقلاب شیراز به مادرم گفته بود: "خانم! بروید خدا را شکر کنید که پسر شما از منافقین نبود". این نشانه همان بی تبعیض بودن قتل عام است. به نظر می رسد طراحان تصمیم گرفته بودند تا کاری به افراد و پرونده آنها نداشته باشند. می توان تصور کرد که حکم اینگونه بوده است: "کاری به سابقه و وضعیت کنونی افراد نداشته باشید، همه هواداران مجاهدین و تمام کادرهای چپ را بکشید".

* سومین ویژگی قتل عام سال ۶۷ که آن را از اعدام های سال ۶۰-۶۱ در ایران، و سایر جنایات رخ داده در تاریخ مدرن بشری متمایز می کند بی سابقه بودن آن است. (۱) بی شک تاریخ بشر در سده اخیر جنایاتی به مراتب بزرگتر و با ابعادی به مراتب گسترده تر از قتل عام زندانیان ایران در سال ۱۳۶۷ را ثبت کرده است. قتل عام ارامنه در دولت عثمانی، جنایت بزرگ هولوکاست، کشتار کمونیست ها و چپ گرایان در دولت های فاشیستی اروپایی در خلال جنگ جهانی دوم و پیش از آن، قتل عام های دوران سیاه استالین، قتل عام مسلمانان بوسنی، نسل کشی رواندا، نسل کشی کردها بدست رژیم بعثی، و سرانجام نسل کشی در دارفور همه از نظر ابعاد و گستردگی فاجعه آمیزتر از قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ در ایران هستند. در هیچ کدام از این قتل عام ها، اما، یک حکومت مستقر در زمان صلح و ثبات نسبی، و در زمانی که اغلب دشمنان سیاسی و سازمانی اش پیشاپیش تار و ما شده اند، به قتل عام زندانیانی، که قبلاً در

همین ابهامات و چند و چون های مختلف درباره قتل عام ۶۷ است که هم اکنون هزاران زندنی سیاسی سابق در ایران را با رشته‌ای جدا نشدنی به خانواده قربانیان کشتار ۶۷ پیوسته است. آنچه ملاط این پیوند را تشکیل می‌دهد بیشتر از هر چیزی اصرار بر حق آگاهی و اطلاع از چگونگی کشتار فرزندان و یارانشان است. همه می‌خواهند بدانند این گروه بزرگ از انسان‌ها چگونه و بر اساس کدام سناریو کشتار شدند. همین نکته است که قتل های زنجیره‌ای سال ۷۶ را نیز به کشتار سال ۶۷ می‌پیوند و به رغم شمار کم قربانیان فاجعه ۷۶ آن را هم‌چنان زنده نگه داشته است. ویژگی ابهام و پنهانی بودن در باره قتل‌های زنجیره‌ای دوره ۷۲ تا ۷۸ نیز صادق است و موجب شده است تا آن قتل‌ها نیز به رغم آنکه به لحاظ شمارگان بسیار اندک‌تر از قتل‌های کشتار بزرگ ۶۷ و اعدام‌های دوران تیره ۶۰-۶۱ است، به سان کشتار بزرگ سال ۶۷ هم‌چنان موج آفرین و موجب گمانه زنی‌های گوناگون قرار گرفته و هر دو به سان زخمی خون چکان بر پیکر جنبش مدنی و دموکراتیک ایران باقی بماند

پاسخ دوم: اعدام‌های گسترده سالهای ۶۰ و ۶۱ نیز فصل مهم و فراموش نشدنی در تاریخ سرکوب در کشور ماست. ماهیت این اعدام‌ها به رغم هولناکی آنها، اما متفاوت از کشتار ۶۷ است. در سال‌های ۶۰ و ۶۱ اگر چه اعدام شدگان از کوچک‌ترین حقوق اولیه مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی بی بهره بودند، در آن هنگام، اما، خانواده‌ها دست کم می‌دانستند که فرزندان آنها در کدام دادگاه و به دستور کدام قاضی تیرباران شده‌اند. آنها می‌توانستند، به رغم سختی‌ها و موانع بسیار، پیکر فرزندان خود را تحویل گرفته و در آرمگاهی جای داده و در خانه خویش برای آنها مجلس بزرگداشتی بر پا سازند. هم‌چنین، اعدام‌های ۶۰ و ۶۱ به رغم بیرحمی و گستردگی‌اش، مانند کشتار ۶۷ بی سابقه نبودند. بسیاری از حکومت‌ها هنگام مواجه با بحران جدی سیاسی و برای سرکوب جنبش دموکراتیک در سده اخیر دست به کشتار و اعدام‌های گسترده زده‌اند. مثلاً با نگاهی به تاریخ اروپا در میان دو جنگ و در خلال جنگ دوم جهانی یا تاریخ کشورهای آمریکای لاتین، از جمله شیلی، آرژانتین، گواتمالا، و بولیوی، نمونه‌های فراوانی از سرکوب گسترده خواهیم دید. در سال‌های ۶۰ و ۶۱، جمهوری اسلامی با بحران بزرگی درگیر بود. کشور نه تنها درگیر جنگ با رژیم بعثی و در محاصره اقتصادی و سیاسی بود، بلکه سازمان مجاهدین از سوی اغلب تحلیل‌گران، یک تهدید جدی برای حکومت به شمار می‌رفت. این سازمان در آن دوره شمار بزرگی از مسئولین طراز اول حکومت را ترور کرده بود و هم‌چنان فعال بود. هم‌چنانکه اعدام‌های سریع و بدون محاکمه گروهی از سران حکومت پهلوی و ژنرال‌های ارتش ایران، به رغم بیرحمی و نقض حقوق بشر، کاری بود که تا آن زمان در اغلب انقلاب‌ها و کودتاهای خونین و در اوج التهاب‌های سیاسی به وقوع پیوسته بود و بی سابقه نبود. بنابراین، اگر چه همه این وقایع، از منظر نقض حقوق اولیه بشر و سرکوب سیاسی دگراندیشان و مخالفان سیاسی، ماهیتی یکسان دارند، اما، کشتار ۶۷ به لحاظ ابعاد ناپیدای آن، و به سبب آنکه هنوز از سوی جمهوری اسلامی به طور آشکار به رسمیت شناخته نشده است، مانند پرونده ای باز یکی از موضوعات مهم سیاسی باقی مانده است.

پاسخ سوم و چهارم: به نظر می‌رسد اختلاف نظر چندانی در میان گروه‌های سیاسی و خانواده‌های قربانیان، اعم از خانواده‌های اعدام شدگان سال‌های پیش از ۶۷ و خانواده‌های قربانیان کشتار ۶۷ درباره اهمیت متفاوت این رویدادها و ویژگی‌های منحصر به فرد کشتار سال ۶۷ وجود ندارد. تأکید بر اهمیت و ویژگی کشتار ۶۷ به معنی نادیده گرفتن اعدام‌های هولناک و گسترده سال‌های پیش از آن نبوده و نیست. برخلاف اعدام‌های سال‌های ۶۰ و ۶۱، کشتار ۶۷ کاملاً پنهانی صورت گرفت و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی و طراحان عملیات هیچگاه درباره آن سخن نگفتند. نیز، قربانیان در گورستان‌های بی نام و نشان و اغلب دسته جمعی به خاک سپرده شدند. این ویژگی موجب شده است تا از همان نخستین روزها نوعی همبستگی در میان خانواده‌های قربانیان این فاجعه پدید آید. این همبستگی بر اساس خواسته‌هایی معین بنیان گرفته است. از آن پس، از یک سو، تلاش برای نام‌نشان دار کردن گورستان‌ها و تبدیل آنها به

دادگاه‌های آن حکومت، و بدون دسترسی به حقوق اولیه شهروندی به رسمیت شناخته شده در قانون اساسی همان حکومت به زندان محکوم شده‌اند، دست زده است. بلی، تاریخ کشتار زندانیان را پیش از کشتار زندانیان ایران در خود ثبت کرده است. برخی از آنها حتی ابعادی گسترده‌تر از کشتار زندانیان ایران داشته‌اند. با این‌همه، در هیچ کدام از آن موارد قربانیان کسانی نبوده‌اند که قبلاً در دادگاه رژیم حاکم یک بار محکوم به حبس شده باشند. مثلاً، کشتار کاتین در مارس ۱۹۴۰- کاتین نام روستا و منطقه‌ای جنگلی در روسیه در نزدیک مرز با لهستان- که در آن به پیش‌نهاد بریا، رئیس جنایتکار پلیس مخفی استالین، و با تصویب دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی در حدود ۲۲ هزار افسر، روشنفکر، دانشجو، کشیش، مقامات سیاسی، سرباز و ژاندارم‌های عادی، و افرادی از گروه‌های مختلف اجتماعی لهستانی که تا پیش از آن ماه‌ها در یک زندان در نزدیکی روستای کاتین در بازداشت به سر می‌بردند، قتل عام شدند. این کشتار همانند کشتار سال ۶۷ هم گسترده است و هم بی تبعیض است. هم‌چنین، در کاتین، نیز، قربانیان- که تنها جرم آنها لهستانی بودنشان بود- زندانیانی بودند که بر اساس قوانین بین‌المللی و قوانین اتحاد شوروی از حقوق خاصی برخوردار بودند. به رغم این شباهت‌ها، اما، زندانیان کاتین، برخلاف بخش غالب زندانیان ایرانی، پیش از کشتار در دادگاه‌های رژیم حاکم به حبس محکوم نشده بودند. به علاوه، رژیم حاکم دست به کشتار زندانیانی زد که تابع یک کشور دیگر بودند. *

* سرانجام، برجسته‌ترین ویژگی کشتار سال ۶۷، که موجب شده است تا یادمان این فاجعه با شدت به مراتب بیشتری در اذهان باقی مانده و هم‌چنان سایر سرکوب‌های سیاسی را در جمهوری اسلامی تحت الشعاع قرار دهد، نه در بیرحمی آن، نه در گستردگی آن، و نه در بی تبعیض بودن آن نهفته است. این ویژگی ابعاد پنهان و ناپیدای این جنایت هولناک و راز و رمز نهفته در آن است. همین ویژگی است که این فاجعه را از اعدام‌های گسترده سال‌های ۶۰ و ۶۱ متمایز کرده است. هر دو واقعه از نظر بیرحمی و گستردگی در شمار رخداد‌های کم نظیر هستند. کشتار سال ۶۷، اما، به سان یک پرونده باز می‌ماند که هنوز شاکیان آن منتظر گشوده شدن ابعاد آن هستند. آنان می‌خواهند بدانند بر اساس کدام سناریو، به چه علت، بدست چه کسانی، و چگونه هزاران عزیز آنها کشتار شدند. آنچه به کمیته "حقیقت و آشتی" در آفریقای جنوبی، پس از رهایی از نظام جدایی نژادی، معنا بخشید، صرف نظر از برخی ویژگی‌های جامعه آفریقای جنوبی آن دوران، صرفاً یک ژست سیاسی و دموکراتیک مآبانه نبود. مردم می‌خواستند از سرنوشت بسیاری از قتل‌های پنهان و سرنوشت ناپدید شدگان دوران جدایی نژادی آگاه شوند. حق اطلاع یافتن از چگونگی قتل یک عزیز و روشن شدن همه ابهامات و گمانه زنی‌ها درباره آن، حقی است که هر خانواده‌ای که عضوی را از دست داده است برای دست یافتن بدان همواره و خستگی ناپذیر خواهد کوشید و تا دست یافتن به آن آسود نخواهد بود. بنابراین، کشتار ۶۷ به سان زخمی خون چکان است که درد آن هم‌چنان می‌سوزاند. برخی این وضعیت را حتی همانند وضعیت خانواده‌ای می‌دانند که عضوی از آنها ناپدید شده است. اهمیت آگاهی از وضعیت کسانی که خانواده آنها اطلاعات کاملی درباره قتل و ناپدید شدن آنها ندارند تا جایی است که اغلب خانواده‌ها حاضراند در ازای دستیابی به آن اطلاعات، قاتل یا قاتلان را ببخشند. مثلاً، چندی پیش هنگامی که قاتلی زنجیره‌ای و مخوف در سیاتل به نام گری ریگ وی، معروف به "قاتل رودخانه سبز"، سرانجام به دام افتاد، خانواده قربانیان، که شمار آنها بیش از یکصد و هشتاد زن جوان بود، و مقامات قضایی حاضر شدند تا در برابر زبان گشودن این هیولا و رمز گشایی از نحوه قتل قربانیان از اعدام او صرف نظر کنند. در حالیکه اهمیت اطلاع یافتن از نحوه قتل و ناپدید شدن حق بی چون و چرای خانواده هر قربانی، چه سیاسی و چه غیر سیاسی، چه قتل یک نفر و چه قتل هزاران نفر، می‌باشد، رمز گشایی و فاش شدن ابعاد قتل عام زندانیان در سال ۶۷، به مثابه قتل عامی سیاسی، نه تنها درد و بیتابی هزاران خانواده را التیام خواهد بخشید، بلکه دارای پی‌آمدهای جدی سیاسی در کشور خواهد بود. آگاهی از همین پی‌آمدها است که موجب شده است تا عاملان و طراحان این کشتار هم‌چنان سخن گفتن و فاش گویی درباره آن را نابخشودنی بدانند.



تا اختلاف نظر نه درباره اهمیت بیشتر یا کمتر کشتارهای ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای از اعدام‌های آشکار و گسترده پیش از آن، بلکه درباره چند و چون و تحلیل کشتار سال ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای باشد. بخش بزرگی از گروه‌های سیاسی و فعالان جنبش اصلاح طلبی و افراد مختلف - از جمله نگارنده- طراحان کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای در سال‌های اخیر را گروه‌هایی خاص در جمهوری اسلامی می‌دانند که در یک دهه گذشته کارگردانان اصلی مخالفت با جنبش اصلاح طلبی و تحدید بیشتر آزادی‌های سیاسی بوده‌اند. بنابراین، این گروه‌ها با تعمیم طراحان و آمران قتل‌های زنجیره‌ای و کشتار ۶۷ به همه مسئولین رده بالای جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند و بر این باور هستند که به سبب ساختار غیر متمرکز و تعدد مراکز قدرت در جمهوری اسلامی گروه‌های خاصی توانسته‌اند، و می‌توانند، با نفوذ و کنترل لایه‌های میانی بخش‌های قضایی و اطلاعاتی و امنیتی در مقاطع خاصی اهداف خاص خود را به پیش برند. این طیف قتل عام ۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای و تلاش برخی گروه‌های خود سر در دستگاه اطلاعاتی کشور در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی برای قاچاق کردن مهمات به اروپا و کارشکنی در فرآیند بهبودی رابطه با غرب- که قرار بود با آمدن فرانسوا میتران به ایران وارد مرحله نوینی گردد- و یک سلسله اقدامات پنهانی دیگر نظیر بحران‌های پی در پی در زمان دولت سید محمد خاتمی را زنجیره‌ای می‌دانند که بازتاب تلاش بخشی از حکومت برای تسط بر دیگر جناح‌ها است. هم‌چنین، این گروه‌ها سکوت برخی از دولت‌مردان عالی رتبه جمهوری اسلامی درباره این جنایات را نه نشانه مشارکت آنها بلکه نشانه ناتوانایی آنها، ملاحظات سیاسی خاص ناشی از توازن قوای سیاسی، یا برخی تهدیدهای خارجی در جمهوری اسلامی می‌دانند. آنها تلاش ناموفق دولت سید محمد خاتمی برای آشکار کردن ابعاد قتل‌های زنجیره‌ای را نشانه این ناتوانایی و موازنه قوای مورد نظر می‌دانند. از سوی دیگر، بخش دیگری از اصلاح طلبان نیز بر این باورند که پرونده قتل عام ۶۷ باید همزمان با پرونده قتل‌های هواداران جمهوری اسلامی در زندان‌های گروه‌های سیاسی کردستان نظیر زندان دو لوتو و زندان‌های کمپ اشرف در عراق بررسی شود (۲). از دیگر سو، یک طیف دیگر از گروه‌های سیاسی و شماری از فعالان سیاسی کشور، که می‌توان آنها را افراد و گروه‌هایی نام برد که به اصلاحات در جمهوری اسلامی باور ندارند، و با مسامحه از آنها به سرنگونی طلبان نام برده می‌شود، با چنین نظری مخالف هستند. این گروه‌ها بر این باورند که کل جمهوری اسلامی و همه جناح‌ها یا با سکوت و همراهی خود یا به طور مستقیم در این رویدادها نقش داشته و مسئول می‌باشند. بنابراین، این گروه‌ها بر این نظراند که نخستین کاری که هر سیاستمداری می‌باید انجام دهد تا در ادعای رفرم و اصلاحات او شک نشود این است که به طور آشکار کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای را محکوم کرده و درباره آن هر چه می‌داند فاش سازد. این گروه‌ها قتل عام ۶۷، قتل‌های زنجیره‌ای، و اعدام‌های پیش از آن را تنها حلقه‌های متفاوتی از زنجیره سرکوب در جمهوری اسلامی می‌دانند که در مقاطع خاص بر ضد مخالفان به کار گرفته شده است.

پاسخ پنجم: برجسته شدن کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای هیچ‌گاه موجب کم‌اهمیتی یا فراموش شدن اعدام‌های گسترده سال‌های پیش از آن نمی‌شود. هم‌چنانکه گفته شد، بخش مهمی از این برجستگی از یک سو به سبب بی سابقه بودن کشتار ۶۷ است و بخش مهم‌تری به سبب ابعاد ناپیدا و مبهم این کشتار و قتل‌های زنجیره‌ای است که موجب گشته است تا مبارزه برای روشن شدن ابعاد آنها نقش ویژه‌ای در جنبش دموکراتیک مردم ایران بیابد. واقعیت این است که کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای ابعادی دارند که اعدام‌های سالهای ۶۰ و ۶۱ فاقد آن ابعاد هستند. این ابعاد را گروه خاصی با برجسته کردن مصنوعی این دو رخداد، پدید نیآورده است، بلکه به سبب ویژگی‌های ذاتی این دو رویداد است. تأکید بر و برجستگی این دو رویداد به سبب آن است که آنها هم‌چنان به مثابه پرونده‌های بازی می‌مانند که هزاران نفر در انتظار روشن شدن همه ابعاد آن هستند. بنابراین، تلاش خانواده‌های قربانیان این دو رویداد برای دستیابی به حقوق خود و پشتیبانی گروه‌های سیاسی از خواسته آنها

مکان‌هایی پاکیزه و مرتب، تلاش برای به رسمیت شناخته شدن این کشتار و از حالت تابو به در آمدن آن، حق بازدید و سوگواری آزادانه بر آرمگاه، از جمله حقوقی بوده‌اند که مبارزه برای تحقق آنها موجب ارتباط میان خانواده‌های قربانیان، بخش بزرگی از زندانیان سیاسی سابق، و گروه‌هایی که برای حقوق بشر مبارزه می‌کنند، شده است. از دیگر سو، مبارزه برای تحقق حقوقی نظیر حق دانستن درباره سرنوشت قربانیان و چگونگی کشتار آنها، سناریویی که طراحان بر اساس آن دست به جنایت زدند، و آشکار شدن دیگر ابعاد ناپیدای آن رویداد در همه سال‌های گذشته نه تنها موجب نوعی اتحاد و همبستگی بین خانواده‌های قربانیان شده بلکه موجب شده است تا دستیابی به این حقوق به یکی از اهداف جنبش دموکراتیک و مدنی ایران تبدیل شود و مسئله قتل‌های زنجیره‌ای و کشتار ۶۷ هم‌چنان در صدر باقی بماند. به نظر می‌رسد خانواده‌های اعدامی‌های سال‌های پیش از کشتار ۶۷ با درک این ویژگی‌ها نه تنها از برجسته شدن کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای نگران و ناراحت نیستند، نه تنها این برجستگی را به معنی فراموش کردن فجایع پیش از آن نمی‌دانند، بلکه با تلاش خانواده‌های قربانیان کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای برای دست یافتن به حقوق حقه خویش احساس همبستگی و همدردی دارند. بنابراین، اختلاف نظری در میان خانواده‌های دو دسته از قربانیان در دو دوره متفاوت- که در بسیاری موارد مشترکند یا نسبت خانوادگی نزدیکی با هم دارند- درباره اهمیت و ویژگی‌های مختلف این رویدادها نیست.

با این همه، کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای سالهای ۷۲-۷۸ به سبب ابعاد پنهانی آنها، و نیز به سبب آنکه جمهوری اسلامی به مثابه یک کل ارتکاب آنها را نه تنها به رسمیت نشناخته بلکه یکی از آنها را - قتل‌های زنجیره‌ای- کار بخش کوچکی از عوامل خود سر در دستگاه‌های اطلاعاتی کشور می‌داند، هم‌چنان موضوع گمانه‌زنی‌ها و اختلاف نظر در میان گروه‌های سیاسی و تحلیلگران ایران است. هنوز تمام تحلیل‌ها درباره ابعاد و چگونگی این رخدادها، طراحان، آمران، مجریان، انگیزه و اهداف سیاسی نهفته آنها در حد گمانه زنی باقی مانده است. و تا زمانی که اسناد محرمانه درباره این فاجعه فاش نگردند، و کس یا کسانی از کارگردانان این جنایت بزرگ درباره آن فاش سخن نگویند، هم‌چنان در حد گمانه‌زنی باقی خواهد ماند. مثلاً، ابعاد قتل عام کاتین در روسیه تنها پس از فروپاشی اتحاد شوروی و منتشر شدن اسناد دفتر سیاسی حزب کمونیست آشکار گشت. بنابراین، تا فاش شدن اسناد و فاش گویی دست اندکاران و کارگردانان کشتار ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای، اجماعی درباره این وقایع پدید نخواهد آمد و آنچه وجود دارد گمانه زنی‌های تحلیل‌گران است که اغلب به شدت متأثر از نوع تحلیل سیاسی آنها از رژیم جمهوری اسلامی است و حداکثر بخش کوچکی از واقعیت را بازتاب می‌دهد. مثلاً، نه تنها درباره کشتار ۶۷ شمارگان مختلفی مطرح است، بلکه درباره قتل‌های زنجیره‌ای، که در سال‌های پس از آن رخ داده است، نیز، شمارگان متفاوتی اعلام شده است. برخی گمانه زنی‌ها قتل کسانی چون سید احمد خمینی و تنی چند از مقامات سابق جمهوری اسلامی را نیز در زمره قتل‌های زنجیره‌ای می‌آورند و برخی دیگر آمار متفاوتی می‌دهند. همین نکته موجب شده است

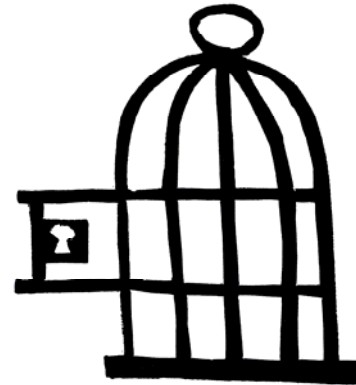
موجب فراموش شدن یا بی اهمیت دانستن اعدام های گسترده و بیرحمانه سال های ۶۰ و ۶۱ نبوده و نیست.

پانویس ها:

۱) البته اگر از استثناء قتل عام برخی از رهبران سازمان فدائیان خلق و مجاهدین خلق در زمان حکومت محمد رضا شاه صرف نظر کنیم.

۲) مثلاً نگاه کنید به برخی از مقالات آقای علوی تبار، از نظریه پردازان نواندیش دینی در ایران، درباره این موضوع.

✱



شهاب شکوهی زندانی سیاسی

(فروردین ۱۳۶۰ تا فروردین ۶۸)

س - آیا کشتار تابستان سال ۶۷ از ویژگی خاصی برخوردار است؟

شکوهی: از نظر من کشتار سال ۶۷ همانطور که در سوال شما آمده است بدون تردید از ویژگی خاصی برخوردار بود. برای روشن شدن مطلب اشاره ای کوتاه به زمینه بوجود آمدن چنان فاجعه ای می کنم و بعد به ویژگی آن می پردازم.

شرایط ایران از دید کشورهای همسایه و غرب، پذیرش قطعنامه، بحرانهای جامعه در آن زمان، اختلافات حکومت گران، حضور ارتش مجاهدین خلق در مرزهای غربی کشور.

۱- ایران در آن روزها وضعی پر تنش با همسایگانش داشت و از طرف دیگر بخصوص با غرب و امریکا رابطه اش در ظاهر بشدت تیره بود. با عراق در جنگ بود، با عربستان مشکل سیاسی ایدئولوژیک داشت (اختلافات شیعه و سنی، تحت نام وهابی گری، هر ساله در سفر های حج باعث درگیریهای شدیدی بین پلیس سعودی و زوار شده بود. طرفین یکدیگر را فاسد ارزیابی می کردند، ملک فهد رسماً از طرف خمینی مردی فاسد و نوکر امریکا نامیده می شد و دولت آل سعود دولت ایران را تجاوزگر می خواند). حکومت افغانستان، همسایه دیگر ایران متهم بود که شاه مسعود و گلبدین حکمتیار را که از طرف حکومت ایران حمایت می شوند سرکوب می کند و از طرفی ایران حکومت طالبان را، حکومتی غیر مسلمان می نامیده!! پاکستان و ترکیه هم ایران را مرتب به دخالت در امور داخلی شان متهم می کردند. در پاکستان حمایت ایران از جنرال خشم پرویز مشرف را بدنبال داشت و از طرف ایران مشرف متهم بود به دست نشانده بودن امریکا. ترکیه هم در آن زمان بر سر نفوذ ایران و تجاوز به خاکش به بهانه سرکوب کردها، گله مند و ناراضی بود. کشورهای اروپایی و غرب با وجود قرار داد های اقتصادی مهمی که با ایران داشتند، هر ساله حکومت ایران را به خاطر نقض حقوق بشر محکوم می کردند و خواهان سرعقل آوردن ایران بودند. از طرفی ایران هم آنها متهم می کرد که به صدام کمک می کنند و نمی گذارند که ایران در این جنگ پیروز شود.

مواردی از این دست هم مانند انفجار در مرکز امریکایی ها در آرژانتین و عربستان، صدها ترور در خارج از کشور و اساساً حمایت فعال از درگیریهای بین مسلمانان در نقاط مختلف دنیا: بسنی، لبنان، فلسطین و نشان از یک دیپلماسی فعال ترور و وحشت داشت که می توانست آن نتایج انزواگرایانه را برای ایران در بر داشته باشد.

۲- پذیرش قطعنامه که به قول خمینی به سر کشیدن جام زهر شبیه بود، در واقع شکست آرمان خواهی و پیشرفت اسلام به همه عالم بشر قلمداد می شد. با پذیرش شکست در واقع خطر بر باد رفتن تمامی آمال و آرزوییشان و حتی بزیر کشیدن اسلام عزیز می توانست باشد. از این رو خشم ایجاد شده ناشی از نابودی همه چیز! می توانست چنان خمینی را دیوانه کند که شمشیر را از رو ببندد و برای دفاع از منافعی ایرانی را به آتش بکشد.

۳- تا جایی که از طریق اخبار داخلی زندان از خانواده ها، رادیو مخفی در داخل زندان و افرادی که بنوعی با بیرون در ارتباط بودند با خبر می شدیم، بعد از شکست ایران و پذیرش قطعنامه وضع جامعه در حدی بحرانی بود که حکومت براحتی نمی توانست قادر به جم و جور کردنش باشد. هر روز اعتراضات اجتمائی پراکنده در گوشه و کنار ایران، اعتصابات و گاهی درگیریهای شدید مردم با پاسداران بر سر مسائلی بظاهر کوچک مانند سیگار کشیدن در ماه رمضان یا اعتراض و درگیری زنی در صف نان و یا کشته شدن پسر بچه ای در جاده کمر بندی اراک و درگیریهای در مشهد، اصفهان و صدها مورد دیگر که ناشی از خشم و به ستوه آمدن مردم از حکومت زور داشت، و در نهایت حمله مجاهدین به اسلام شهر غرب، که به نظر می رسید که حکومت جمهوری اسلامی عنقریب سقوط می کند! همه حکایت از بحرانهایی می کرد که در جامعه وجود دارد و همواره در حال رشد است.

۴- اختلافات حکومتی اگر چه در دوران خمینی امکان بروز علنی نداشت ولی در پرده به شکل های مختلف خودش را نشان می داد. اصلاح طلبان زیر پوشش نهضت آزادی و افراد مستقل، نظرات منتظری و طرفدارانش، عبدالکریم سروش و ایده های کمی متفاوتش و... همه و همه در واقع موی دماغ خمینی بودند. تفاوت نظرات خمینی و منتظری (ولیعهد و جانشینش) بقدری بالا گرفت که خمینی به دنبال طرح همیشگی اش برای سرکوب و نابودی مخالفان، مزاحمی مثل منتظری را تاب نیاورد و بعدها به کنج انزوا کشاند. این اعمال همراه با جو سرکوب شدید باعث شده بود که در میان حکومتگران اختلافات به شکل های حادثی خود را نشان بدهند

۵- حضور ارتش مجاهدین در مرزها و حتی در خاک ایران چنان وحشتی در حکومت انداخت که دیوانگی شان را تا سر حد جنون بالا برد. در نفت شهر، ارتش و سپاه پاسداران متحمل شکست سنگینی شده بود و در حال عقب نشینی و در واقع فرار بودند. در این وانفاس نه تنها خطر فروپاشی حکومت وجود داشت بلکه ممکن بود توسط نیروهایی مثل مجاهدین انتقام سختی از آنها بگیرند. مجاهدین آنقدر به خودشان مطمئن بودند که زندانیان مجاهد با لباس می خوابیدند و حتی برای نیروهای مخالف خط و نشان می کشیدند. بنظر این همه اعتماد به سر نگونی رژیم در مجاهدین، نه تنها از شناخت مجاهدین نسبت به جامع ایران ناشی می شد بلکه از ضعف و بحران زدگی رژیم هم بود که همه مردم آن را آشکارا می دیدند.

اگر بدنبال جواب سوال شما باشم باید آن را در همین شرائط بحرانی جستجو کرد. چرا خمینی دست به چنان جنایتی زد؟ جواب ساده است "حفظ حکومت". اگر چه می دانیم که حکومت هایی هستند که برای حفظ قدرت، الزاماً دست به چنان کارهای نمی زنند و این نشان از آن داشت که این حکومت با حکومت های دیگر حداقل در شیوه سرکوب تفاوت بسیار دارد. ناگفته نماند که طرح سرکوب توسط خمینی و مامورانش سالها بود که مطرح بود و آنها طی سالها به شکل و شیوه های مختلف آن سوالات را بر روی زندانیان آزمایش کرده بودند و کاملاً آگاهانه می دانستند که چه سوالاتی بیشترین قربانیان را خواهد داشت حتی در روزهای قبل از کشتار مجله سروش مقاله ای نوشت مبنی بر اینکه امام باید حکم اولیه را جاری کند یعنی هر کس غیر مسلمان باشد حکمش اعدام است. و همین عمل کرد، نشان از آن داشت که این حکومت

شکوهی: فکر می‌کنم در بالا جواب این سوال را داده‌ام و دیگر سرتان را درد نمی‌آورم اما تاکید می‌کنم که این گونه اختلافات به نظر من با واقعیات فاصله دارد و متأسفانه انترژیمان را بشدت می‌گیرد. ما بخوبی به یادمان داریم که در زندان و بیرون از زندان چقدر همین صحبت‌ها بین نیروهای اپوزیسیون حساسیت و اختلاف ایجاد می‌کرد ولی متأسفانه همان بحث‌ها بعد از سال‌ها بازهم تکرار می‌شود که البته نمونه‌های دیگری بحث‌های سیاسی است که در میان بعضی از گروه‌های خارج از کشور جریان دارد و الزاماً منافع مردم را در بر نمی‌گیرد.

س- آیا چنین اختلافی در بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟

شکوهی: این اختلافات از قدیم و در دوره‌های مختلف وجود داشته ولی فرقی هست بین اختلاف خانواده و زندانی. اختلافاتی که در بین خانواده‌هاست معمولاً یا ناشی از تاثیر پذیری از زندانیان‌شان است و یا اعتقادات شخصی خودشان که آنهم باز در همین چهار چوب می‌گنجد. ولی اساس این اختلافات با خمیر مایع عاطفه و احساس توأم است یعنی خیلی وقت‌ها خانواده‌ها از اختلافات خود به راحتی چشم پوشی می‌کردند که باعث ناراحتی وابستگان زندانیان‌شان نشوند و این فرق می‌کند با اعتقاد ما که فکر می‌کردیم در همه چیز ما بر حق هستیم و این وظیفه خانواده است که باید ما را دنبال کند! و حتی فکر می‌کردیم که همیشه منافع خلق بزرگتر از منافع خانواده است و براحتی برداشت و عمل خود از مبارزه را بر خانواده تحمیل می‌کردیم و آنها چاره‌ای نداشتند جز اینکه دنبال کنند. اختلاف بین خانواده‌ها امروز همان داستان کشتار زندانیان سال ۶۷ است که بلاخره باید پاسخ دهیم که بخش حامیان رژیم در زندان هم به قتل رسیده‌اند یا نه! و اگر قتل عام شده‌اند در چه کاتاگوری می‌گنجدند. و پاسخ ما به خانواده‌تواین که اصلاً در تواب بودن فرزندان‌شان نقشی نداشته‌اند و شاید شدید مخالف هم بوده‌اند ولی حاضر نیستند به خاطر مسائل عاطفی به آنها بد بگویند چیست؟ اما پیش‌نهاد من این است که حداقل ما در از دست دادن عزیزانمان مشترک هستیم و به خاطر خون خواهی عزیزانمان تا محاکمه عاملان و عامران این کشتارها و جواب گیری قطعی، از اختلافاتی که خیلی بزرگ و جدی نیستند و قابل چشم پوشی هستند بگذریم مطمئناً ما همه بدنبال آن هستیم که جامعه‌ای بسازیم که پدیده مظلومانه‌ای مثل خانواده زندانی وجود نداشته باشد.

س- آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ (موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای) از ابعاد جنایت‌های قبل و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

شکوهی: به نظر من بررسی هر پدیده‌ای بستگی به موضوع، زمان و مکان و تاثیراتش بر همین موارد دارد. مسلماً، کشتن، زندانی کردن و یا شکنجه، عملی شنیع و غیر انسانی‌ست. و معمولاً پرونده‌ای از این موارد سیستم سیاسی و فکری آن حکومت را نشان می‌دهد. حال در این دوران مواردی هستند که بنا به ملاحظاتی برجسته‌تر یا سمبولیک می‌شوند ولی در کل یک سیستم است که عامل بوجود آوردن این موارد می‌باشد. پس برجسته کردن یک دوره نه به معنی کم رنگ کردن موارد دیگر است و نه کم توجه‌ای به آن بلکه هر کدام از آنها پرونده‌ای است از یک پرونده بزرگتر. پس نتیجه آنکه جز به جز این همه بدبختی و نا مردمی که در طول ۳۰ سال حکومت جمهوری اسلامی بر مردم تحمیل شده در واقع نشان از آن دارد که این رژیم نه تنها باید تاوان همهٔ بلاهایی که بر سر مردم آورده بدهد، بلکه باید درسی باشد برای همه حکومتگران که تاریخ بعنوان ننگ بشریت از آن‌ها یاد می‌کند. نتیجه اینکه جانب‌اختگان تابستان سال ۶۷ با جانب‌اختگان سال ۷۷ بلحاظ سیاسی حقوقی فرقی ندارند و حتی بلحاظ شیوه کشتار متأسفانه شبیه و بسیار درد ناک بودند.

۸۸/۷/۱۸

*

درصدیت با مردم اصلاً تردیدی نداشته و ندارد و اگر لازم باشد ۵۰۰۰ زندانی که هیچ حتی صدها هزار انسان را حاضراست قربانی اهداف خودش بکند که بدبختانه این شرایط برایش بوجود آمد و طرحی که سال‌ها منتظرش بود پیاپی کرد. از این رو متأسفانه زندانیانی که در این برهه طبیعی و استثنائی بودند در واقع قربانیان شرایط کاملاً غیر نامیدشان چرا که نه همه آنها مخالفین صرف رژیم بودند و نه رژیم قصد سرکوب مخالفین تنها را داشت. خود خمینی در یک کلمه گفت: که می‌خواهد دفع شرکند که این دفع شرم زندانیانی را شامل می‌شد که در آینده برای رژیم مشکل ساز بودند (حتماً موافقین رژیم هم بر اساس مثال معروف «تر و خشک با هم می‌سوزند» شامل این تصفیه شدند). نیروهایی مثل مجاهدین و یا گروه‌های سیاسی دیگر (چه خودی و چه برانداز) هم شامل این سرکوب از قبل بودند.

س- تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام‌های سال‌های پیش از آن در کجاست؟

شکوهی: اگر منظور از زاویه و نگاه نیروهای سیاسی است باید برگردیم به دیدگاه‌های گروه‌های فعال در اپوزیسیون. توضیح می‌دهم: ما می‌دانیم که بین گروه‌های سیاسی بر سر برخورد با حاکمیت اختلاف وجود دارد و حتی این اختلاف در نقطه مقابل یک‌دیگر است. همین امر باعث می‌شود که همواره ارزیابی از نوع حکومت، شرایط سیاسی جامعه، شرایط بین المللی و... با هم فرق کند. از این رو تفکری حکم اعدام را کنار می‌گذارد، تفکری آن را قبول دارد و تفکری جواب صریح نمی‌دهد. با این توصیف وقتی وارد بحث اعدام‌های دهه ۶۰ می‌شویم یک عده فقط اعدام‌های تا سال‌های قبل از ۶۷ را کاملاً به رسمیت می‌شناسند و در مورد سال ۶۷ فقط اعدام گروه‌های به زعم رژیم برانداز را قبول دارند و بقیه را قبول ندارند. تکلیف چیست؟ برای من این گونه برخورد کردن با پدیده سال ۶۷ قابل قبول نیست چرا که به نظر من موضوع از این که ما جداگانه چه فکر می‌کنیم فراتر است. موضوع کشتار وحشیانه ایست که رژیم انجام داده و اتفاقاً نکته در آنجاست که این بار حکومت حتماً به طرفداران خودش هم رحم نکرد. در واقع پاشنه آشیل رژیم در همینجاست که با چه حسابی موافق و مخالف را در کنار هم گذاشت و اعدام کرد. از نظر من طبیعی است که فرقی بین کشتار ۶۷ و سال‌های دیگر باشد و این را می‌فهمم، اما این را نمی‌فهمم که وقتی مثلاً کارگران اعتصاب می‌کنند یا دانشجویان با پاسداران درگیر می‌شوند، آیا ما زره بین می‌گذاریم و آنها را جدا می‌کنیم که چه کسانی انقلابی هستند و چه کسانی نه. شاید بگویید که آن زندانیان خائن بودند، این درست، ولی من می‌پرسم آیا آنها به چه کسانی خیانت کردند؟! مسلماً کسانی که در اوایل دهه‌ی شصت با حکومت همکاری می‌کردند، به نیروهای برانداز خیانت کردند (شاید به حکومت هم! ولی مورد بحث ما نیست) پس آن که باید آنها را در محکمه بنشانند ما هستیم نه حکومت. از این رو هرگونه عملکردی از طرف حکومت محکوم است و دیگر در این بین فرقی وجود ندارد که چند در صد طرفدار فلان گروه بودند و چند در صد بهمان گروه! مضافاً این که این یک کشتار و عمل معمول حکومتی نبوده و ابعاد جنایت آن چنان است که جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد که ما در ابتدا باید حریفی بسیار درنده‌خو را تکلیفش را روشن کنیم بعد مراحل دیگر را مورد بحث قرار دهیم. به نظر من موضوع این است که در یک برهه زمانی خاص کشتاری وحشیانه توسط حکومت نسبت به بخشی از جامعه شده وعده‌ای از مردم بی‌گناه و با گناه! مورد هجوم وحشیانه قرار گرفته‌اند مثل بمباران یا قتل عامی در نقطه‌ای از این کشور آیا رژیم پرسید که چه عقیده‌ای دارند و بمب باران کرد؟ تاکید من این است که یک فاجعه ملی اجتماعی توسط رژیم رخ داده و ما باید در برابر آن واکنش نشان دهیم و این به معنی قاطی کردن مرزها نیست. گر چه اگر قرار بود مرزی را مورد بحث قرار دهیم، با هم اختلاف داشتیم. ولی آیا دفاع از حقوق یک عده آدم گناهکار که دچار خطای سیاسی شده و بدون محاکمه محکوم به اعدام شده‌اند وظیفه ما نیست؟! س- اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟

قرار نگرفته اند، یادآور شویم و روشن کنیم که این فاجعه انسانی، هرگاه که حکومتیان خود را در آستانه سرنگونی ببینند، در انتظار انبوهی از انسان ها خواهد بود. توهم در قبال این رژیم و آمادگی نیروهای امنیتی اش برای سرکوب بی رحمانه هر حرکت اعتراضی، کشاندن دهها هزار انسان به مسلخ وزارت اطلاعات و جوخه های مرگ این رژیم است.

آیا کشتار تابستان 67 از ویژه گی خاصی برخوردار است؟ تفاوت کشتار تابستان 67 با اعدام های سال های پیش از آن در کجاست؟

موج جدید دستگیری ها و کشتارها، ترکیبی نزدیک به دستگیری های سال ۱۳۶۰ دارد. دستگیری انبوه، از میان توده های مردم و کشتارهایی برای هراس افکنی در جنبش مردمی از ویژگی های آن است. زندانیان و چهره های شناخته شده در معرض شکنجه های فراوان قرار دارند تا به اعترافات ساختگی تن دهند. هدف این «مصاحبه»ها فقط شکستن آنان نیست، بلکه از آن مهم تر کاربرد هراس افکنانه آن در سطح اجتماع و جنبش مردمی برای حاکمان اهمیت دارد. شکنجه گران رژیم می خواهند به نیروهای فعال در عرصه جنبش های اعتراضی پیام دهند که سرنوشتی چنین شوم در انتظار مخالفین حکومت است. در همان هنگام، چهره های فرهنگی و یا سیاسی ای که در این اعتراضات، امکان تاثیرگذاری بر افکار عمومی را دارند، از عرصه مبارزه فعال برعلیه رژیم خارج سازند.

با این حال، در دوره فعلی، رژیم می کوشد برای دستگیرشدگان (حداقل چهره های شناخته شده آن)، پرونده سازی کند. براساس اتهامات دروغین، احکامی در بیدادگاه هایش برای آنها صادر کند. و این عملی وحشیانه، ستمگرانه و وقیحانه است. بیداد است و به حق، موجی برعلیه این بیدادگری در سطح ایران و جهان برخاسته است. به گمانم، با ذکر ویژگی های لحظه کنونی، شاید حالا کمی روشن تر بتوان ویژگی کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ را بیان کرد:

ویژگی کشتار سراسری ۱۳۶۷ در این است که پستی و رذالت این رژیم، از سال ۱۳۶۰ یا لحظه کنونی نیز فراتر رفت. جمهوری اسلامی از همان آغاز و به خصوص از سال ۱۳۶۰، چنین بیدادگری ای را پیشه خود ساخته بود. این وضع، در ۱۳۶۷، به سخره گرفتن همان پرونده سازی های کذابی خودش بود. زندانیانی که سالیان دراز در پشت دیوارهای بتنی، ارتباطشان با جهان خارج قطع شده بود، بی هیچ «پرونده»ای روانه قتلگاه شدند. این کشتار از پرونده هیچ عضوی از این رژیم پاک نمی شود: جنایت برعلیه بشریت.

این کشتار، چهره دروغ پرداز «اسلام ناب محمدی» را به عقب افتاده ترین نیروهای اجتماعی نشان داد. اگر زندانیان بر اساس «احکام اسلامی» به زندان محکوم شده بودند، حالا که حکومت قافیه را در مقابل جنبشهای اعتراضی پس از جنگ از دست رفته می دید، احکام بیدادگرانه خودش را هم زیر پا می گذاشت. اسلام و ماکیاولیسم دست در دست هم به کشتار سریع و بی رحمانه مخالفین و دگراندیشان پرداخته بود. به این تعبیر، ویژگی کشتار سراسری ۱۳۶۷ در عریان شدن چهره خطرناک و ضدانسانی حکمانی است که برای نجات خود در دوران بحرانی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۷، و آتش بس با عراق، از همه مرزها فراتر رفتند!

..فراتر از نقض روزمره حقوق بشر، فراتر از دستگیری های انبوه و گروهی مخالفین، فراتر از پژواک انسانهایی که در شکنجه گاههای این حکومت بر پیمان ها و آرمان های خود پای می فشردند، فراتر از اعدام های روزانه صدها نفر در اوین در سال ۱۳۶۰، فراتر از احکام حاکمان شرع رژیم که کینه توزانه برعلیه انقلابیون و آزادیخواهان حکم صادر کرده بودند... این «فرارویی» یک رژیم سرکوبگر، سرمایه داری و اسلامی به یک هیولا بود! نمونه کم نظیری از ماشینیزه کردن قتل عام مخالفین و دگراندیشان بود. این هیولا، این ماشین آدم خوار، که به نام اسلام ناب محمدی شناخته می شود، چیزی نیست به جز راه حل سرمایه دارانه-اسلامی برای مهار بحران قدرت!

باری، کشتار ۱۳۶۷، چهره هیولا را از لابلای «چهره روحانی اسلامین!» بر بشریت آشکار کرد.



کشتارهای سراسری جمهوری اسلامی و اهمیت ویژگی تابستان ۱۳۶۷

همایون ایوانی زندای سیاسی (دی ۱۳۶۱ تا اسفند ۶۷)

اجازه می خواهم پرسش و پاسخ هایی که نشریه آرش برای این شماره حاضر کرده است را با توجه به شرایط حساسی که این روزها جنبش اعتراضی مردم ایران از سر می گذارند، کمی بازتر و به روشی دیگر بیان کنم. تا لحظه ای که این مطلب را می نویسم، موج اعتراضات، اعتصاب غذا، تحصن در داخل و خارج از کشور فروکش نکرده است. پاسخ رژیم، چهره واقعی آن را که ما از سال های دهه شصت می شناسیم برای نسل نوین مبارزین آشکار کرده است: سرکوب، شکنجه، زندان و اعدام پاسخ این حکومت به دگراندیشان، نیروهای چپ و پیشرو بوده است.

آفتاب آمد دلیل آفتاب!

مقاومت و سختی هایی که نسل پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ تاکنون تحمل کرده است، در پرتو جنبش های اعتراضی گسترده امروز معنای خود را می یابد. تلاش در بازسازی تاریخ سرکوبگری جمهوری اسلامی، اینک ضرورت خود را نمایان کرده است. اگر تا چند هفته پیش از این، بایستی ده ها استدلال را بر می شمردیم تا ضرورت برگزاری مداوم یادمان کشتار سراسری زندانیان سیاسی را به مخالفین گوشزد کنیم، امروزه سطر به سطر آن اسناد و کارهای روشنگرانه، موضوع کار و دستور روز فعالین جوان این جنبش است که با چگونگی دستگیری، شکنجه و بازجویی بایستی از نزدیک آشنا باشند.

اوین، گوهردشت، زندانهای شهرستان، دیگر کفاف دستگیرشدگان اعتراضات را نمی دهد. زندانها و اردوگاههای مخفی برای دستگیرشدگان، نمادی از موج جدید سرکوب، مجالی برای سکوت باقی نمی گذارند. متأسفانه اخبار شکنجه، بازجویی، تلاش رژیم برای گرفتن مصاحبه و اعترافات ساختگی، آشکار کرده است که چرا ما سه دهه کوشیده ایم و می کوشیم به کسانی که در معرض چنین خشونت هایی از سوی رژیم اسلامی

فرخ قهرمانی زندانی سیاسی (دی ماه ۱۳۶۰ تا تیرماه ۶۷)

پاسخ به پرسش اول از نظر من قطعاً مثبت است و به عقیده من این جنایت از هر نظر منحصر به فرد است یکی از موارد استثنا این است که تقریباً همگی جانب‌باختگان این کشتار از قبل در بیدادگاه‌های چند دقیقه‌ای جمهوری اسلامی و با همان قوانین ارتجاعی و ضدبشری آن محاکمه و بر اساس همان قوانین مستحق مرگ تشخیص داده نشده و در رده زندانیان حکم‌دار محسوب می‌شدند. تعدادی هم پس از گذراندن دوران محکومیت در انتظار آزادی بودند. بررسی انواع کیفرخواست‌های ارائه شده در اوائل دهه شصت و احکام صادرشده در این دادگاهها بخوبی نشانگر این واقعیت تلخ می‌باشند. حق داشتن وکیل و رعایت مسائل حقوقی در آن دوران بیشتر شبیه افسانه بود تا واقعیت، چرا که به خاطر دارم بهانه و اصلی‌ترین مورد کیفرخواست در ارتباط با یکی از هواداران اعدام شده سازمان مجاهدین که وکیل و حقوقدان بود، پذیرش وکالت و دفاع از محمدرضا سعادت بود. روی نکته‌ی پذیرش تاکید میکنم چرا که فکر داشتن وکیل در آن دوران همانقدر دور از ذهن بود که امروز نداشتن آن در دادگاه‌های مثلاً کشور سوئد. از ویژه‌گیهای دیگر این کشتار و تفاوت آن با کشتارهای دوره‌های قبل و تاکنونی این کشتار مسئله صرفاً عقیدتی بودن آن بود، چرا که در سالهای ۶۱-۶۰ فقط دشمنان مورد نظر بودند و مسائل عقیدتی نه اینکه اصلاً ولی حداقل در مورد دوستان مدنظر گرفته نمی‌شد به همین دلیل به جز موارد استثنا اعضا و هواداران گروه‌های سیاسی که از رژیم حمایت میکردند و جزو دوستان محسوب می‌شدند، با وجود آنکه رژیم آنان را به عنوان مارکسیست طبقه بندی میکرد از آن کشتارها در امان ماندند. اما پاسخ به این سؤال که آیا برجسته شدن و یا بهتر است بگوئیم برجسته کردن یک برهه از جنایت از ابعاد جنایتهای قبلی و یا بعدی میکاهد موضوعی است که باید کمی بیشتر روی آن تأمل کنیم. در وهله اول اینکه جنایت در هر شکلش و در هر شرایط زمانی و مکانی عملی است غیر انسانی. بطور مثال برای یک مادر که فرزندش اعدام شده و یا یک زن و مرد که همسرانشان اعدام شده‌اند هیچ فرقی نمیکند که آنان را سال ۶۰ اعدام کرده اند یا سال ۶۷ آنان را دار زده‌اند یا تیرباران کرده‌اند، دوست و حامی رژیم بوده‌اند یا دشمن آن، در یک دادگاه چند دقیقه‌ای محکوم به مرگ شده اند و یا در نزد یک هیئت تفتیش عقاید و... به همین دلیل هم می‌بینیم که در میان خانواده‌های جانب‌باختگان اختلافات چندانی وجود ندارد و برای آنها سال ۶۰ و ۶۷ یکی است و آنها در کنار یکدیگر هستند. اما خارج از چهارچوب خانواده مسئله شکل دیگری به خود میگردد واقعیت این است که یکی از برجسته‌ترین تفاوت‌ها میان کشتارهای اوائل دهه شصت که درحقیقت بیشترین کشتارها را هم داشته با کشتار ۶۷ همان مسئله دوست و دشمن بودن در برابر رژیم است بدین ترتیب ابتدای دهه شصت به شکل نمادی از خیانت جریاناتی است، که از رژیم و در نتیجه از این کشتارها حمایت میکردند و طبیعتاً همانطور که در بالا هم اشاره کردم به جز موارد استثنا جان باخته‌ای هم ندارند. خوب فکر میکنید پیامدهای این تفاوت امروز خود را به چه شکلی نشان میدهد، اگر دقت کرده باشید من در بالا و در رابطه با برجسته شدن اشاره کردم به اینکه بهتر است بگوئیم برجسته کردن، چرا که امروز طرفداران جریاناتی که دوست بوده‌اند سعی در برجسته کردن کشتار ۶۷ دارند، استفاده از کلیه امکانات تبلیغی برای برجسته کردن کشتار ۶۷ نمی‌تواند از ابعاد سایر کشتارها بکاهد اما میتواند آنها را در سایه نگهدارد، وقتی در مورد مسئله‌ای همه سکوت کنند چرا که مسئله‌ی مشابه بزرگتری وجود دارد طبیعتاً آن مسئله به فراموشی سپرده خواهد شد بخصوص جزئیات آن، از طرف دیگر طرفداران جریانات مقابل که در هر دو مقطع هم جانب‌باختگان زیادی دارند برای مقابله با این حرکت دچار افراط‌گرایی میشوند. من خود هیچ مخالفتی با برجسته کردن بخصوص در رابطه با کشتار ۶۷ ندارم ولی فکر میکنم این برجسته‌سازی

اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟
آیا چنین اختلافی در بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟
آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان 67 و قتل های سیاسی پائیز 77 موسوم به قتل های زنجیره ای از ابعاد جنایت های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

این رژیم از آغاز روی کار آمدنش (و نه بعد از "دوره خاصی")، ضد دمکراتیک و سرکوبگر است. پرداختن به دوره ای از کشتارها، نمی‌بایستی به سایه انداختن بر روی مجموعه و تمامیت سیستم کشتارگر در ایران منجر شود. گاه در مراسم ها، تفسیرها و یا تحلیلهای، تلاشی دیده می‌شود که «آغاز» این رویه جمهوری اسلامی را به «چرخشی» در «یک زمان معین» وصل کنند. این شبه تحلیل ها، می‌کوشند، رویه اسلامیون در قدرت را به دوره های «خوب»، «نه چندان خوب!» و «بد» تقسیم کنند. و از آن موقع این «حکومت بد» می‌شود که آنان یا جماعت مورد علاقه اش از مناسبات قدرت در جمهوری اسلامی رانده شده اند...

این تلاش از سوی نیروهایی دیده می‌شود که در دوره های مختلف جمهوری اسلامی دست در دست حکومت سپرده اند و برخی هنوز با وقاحت به جنبش انقلابی و اپوزیسیون پیگیر با کینه تویزی حمله می‌کنند. شکوایته آنها از این حکومت به دوره ای محدود می‌شود که نیروهای خودشان مورد حمله، شکنجه و کشتار جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. حزب توده و اکثریت، دو نیرویی هستند که کشتارهای رژیم را از آغاز رسیدن به قدرتش تا ضربه به نیروهای خودشان و اعدامهای سال ۱۳۶۷، به حاشیه می‌رانند. اما، جمهوری اسلامی به طور ادواری متوهمین به خودش را که دل رسیدن به قدرت در این سیستم فرتوت داده اند را از قدرت می‌راند، و هر دوره شاهد «منتقدینی» هستیم، که این یا آن مقطع از جمهوری اسلامی را تطهیر می‌کنند و دوره ای که خودشان بایستی پاسخگوی سرکوبها باشند را به «دوره طلایی» نسبت می‌دهند! در داستان این نیروها، از جمله از قدرت رانندگان فعلی نظیر موسوی، کروبی، کدیور و... «مردم راضی بودند تا این که «این چیز» پیش آمده! بعد از آن که «چیز پیش آمده!» ما به دفاع از حقوق مردم و زندانیان سیاسی مشغول شدیم!

خلاصه کنیم، تمامیت روند سرکوبگری بایستی مورد توجه باشد. آزادی یک کل بهم پیوسته است و نمی‌توان از آن «تا حدودی» یا «از دوره ای خاص» دفاع کرد. آزادی کلیه زندانیان سیاسی، حق تشکیل زنان، جوانان و یا کارگران، برابری زن و مرد، برچیدن دستگاه سانسور، آزادی مطبوعات و رسانه ها و دهها خواسته دمکراتیک جنبش مردمی، از رژیم شاه تا جمهوری اسلامی، خواست جنبش مردمی و پیشرو بوده است. سیستم پیشین و فعلی حاکم بر ایران، نه فقط به این خواسته ها تن نداده اند، بلکه با تمام نیرو برعلیه آن جنگیده اند.

پس از سرنگونی شاه، امید حکومتی دیگر داشتیم که اسلامیون از قعر جهنم تاریخ بر اریکه قدرت تاختند. این حکومت، نبایستی روی کار می‌آمد! حالا که آمده، روزبه روز فاجعه عمق بیشتری می‌یابد. آش آن قدر شور می‌شود که سازماندهندگان کشتار ۶۷ نیز خودشان در معرض زندان و شکنجه قرار می‌گیرند. نمازگزاران این رژیم، در دوره ای در نماز جمعه (مثل نماز جمعه مرداد ۱۳۶۷ به امامت هاشمی رفسنجانی) شعار نابودی زندانیان سیاسی را میدادند. حالا کار به جایی رسیده که نمازگزاران معترض در همان محل، با همان امام جمعه، شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» را می‌دهند!

حال بایستی گامی فراتر برای فردای آزاد ایران برداشت.

چهارم اوت ۲۰۰۹

*

* به نظر شما آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژگی خاصی برخوردار است؟

مسئله همینطور است. تمام آنهایی که در کشتار بزرگ ۶۷ متأسفانه جانشان را از دست دادند، کسانی بودند که در دادگاه های انقلاب اسلامی به اصطلاح «محاکمه» شده بودند، آن محاکمات عادلانه نبوده، اما بهر حال محاکمه شده و محکومیت زندان گرفته بودند. یعنی کسی که بعنوان حاکم شرع اینها را محکوم کرده بود، در هر حال اینها را مستحق کشتن ندیده بود.

در آن سالها کسانی که به صورتی در عملیات مسلحانه شرکت داشتند، حتی اگر بصورت غیرمستقیم، می دانید که اینها محکوم به اعدام می شدند. بنابراین اعدام شدگان در تابستان ۶۷، کسانی بودند که هیچگونه عملیات به اصطلاح خشونت آمیزی مرتکب نشده و در دادگاه های جمهوری اسلامی محکوم به زندان شده بودند و حتی مقداری از محکومیت شان را کشیده بودند. مثلاً اگر کسی در سال ۱۳۶۱ محکوم شده بود، موقع اعدام شش سال زندان کشیده بود. من کسانی را در بین اعدام شدگان ۶۷ می شناسم که در سال ۶۰ دستگیر شده بودند. یعنی اینها هفت سال را در زندانهای جمهوری اسلامی بودند. بعد با اینها مصاحبه کردند و اسمش را گذاشتند مثلاً «محاکمه» دوم و بعد بلافاصله اعدامشان کردند. اینها ویژگی های این کشتار بود نسبت به اعدامهای دیگری که قبل یا پس از این تاریخ صورت گرفت.

* تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدامهای سالهای پیش از آن در کجاست؟

باز تاکید می کنم که تمام محاکماتی که طی سه دهه گذشته در جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته و حتی محاکمات امروز، با موازین حقوق بشر، به هیچ کدام نمی توانیم عنوان محاکمه عادلانه بدهیم، اعم از اینکه در باره متهمان سیاسی و عقیدتی باشد یا حتی متهمان «عادی». دادگاه هایی که محاکمه غیرعلنی است، وکیل مدافع حضور ندارد و در بسیاری مواقع حتی دسترسی به پرونده و اتهامات وجود ندارد، در بسیار از مواقع کسی که بعنوان قاضی دادگاه مأمور رسیدگی به پرونده است، صلاحیت قضائی ندارد، صلاحیت اخلاقی ندارد، آدم مستقلاً نیست و مأموری است از طرف حکومت، هیچ کدام از این دادگاه ها و محاکمات را نمی توان محاکمه عادلانه نامید. این در باره تمام کسانی که متأسفانه محکوم به اعدام شدند و چه کسانی که محکوم به حبس شدند، صادق است. با این تفاوت کسانی که قبل از ۶۷ قربانی این دادگاه ها شدند، از همان اول حکمشان اعدام بود. البته مواردی را باید مستثنی کنیم یکی از آنها مورد موکل من، محمدرضا سعادتی بود. او در سال ۱۳۵۹ به ده سال زندان محکوم شده بود ولی در سال ۱۳۶۰ یک پرونده ساختگی برایش درست کردند و محکوم به اعدامش کردند و او را کشتند. در بقیه موارد، تمام اعدام های ۶۰ تا ۶۷ کسانی را دربرمی گرفت که در آن بی دادگاه ها محکوم به اعدام و متأسفانه اعدام شدند.

اما در مورد کشتار ۶۷، این تفاوت هست که در آن به اصطلاح دادگاه ها اینها محکوم به حبس شده بودند، مثلاً به ده سال، پانزده سال و آنها سالهای زیادی از حبس خود را گذرانده بودند. بعد آنها را به عنوان رسیدگی بیشتر، در باره عقایدشان بازجویی کردند و متأسفانه اعدامشان کردند.

* اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می شود؟

همه ساله در سالگرد این کشتار بزرگ مراسمی صورت می گیرد، در خارج از ایران و حتی در داخل ایران، خانواده ها به خاوران می روند. بنابراین اینها تجدید خاطره ای می شود چه برای خانواده ها و چه اصولاً برای سازمانهای سیاسی. مردم در اثر همین یادمانها و تجدید خاطره ها کم و بیش در جریان فاجعه وحشتناکی که در سال ۶۷ اتفاق افتاد، قرار می گیرند. اعدام های قبل از ۶۷ هم متأسفانه کم نبود. در سال ۶۰ که من در ایران مخفی بودم، برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم و به ویژه در بین سمپاتها و هواداران سازمانهای سیاسی اسامی اعدام شده ها را در روزنامه ها اعلام می

صرفاً میبایستی با مردم خارج، نهادهای خارجی و احیاناً در خدمت دادخواهی صورت گیرد چرا که در کشتار سال ۶۷ رژیم تمامی پلهای پشت سر خود را خراب کرده و هیچ گونه راه گریزی برای خود بر جای نگذاشته است. اما چنانچه رویکردمان به ایرانیان است بنظر من میبایستی به یک اندازه نسبت به این کشتارها افشاگری نمود زیرا که این کشتارها بخشی از تاریخ خونبار ملت ایران است که اتفاقاً دوستان و دشمنان مردم بخشی از سازندگان این تاریخ اند.

اما در مورد دستاوردها فکر میکنم به هر جهت اقدامات انجام شده در این سالها دستاوردهای خود را نیز داشته است البته اقدامات انجام شده در طیف مذهبیها که اتفاقاً اکثریت جانباختگان نیز به این طیف تعلق دارد همواره و صرفاً توسط سازمانی خاص انجام پذیرفته و بیشتر جنبه تبلیغاتی در چهارچوب همان سازمان خاص را داشته است به همین دلیل هم حتی با توجه به امکانات مالی و تبلیغاتی وسیع و غیرقابل مقایسه این طیف با طیف چپ می بینیم که اقدامات آنان متأسفانه دستاورد چندانی حداقل در مواردی که مورد سؤال شما میباشد نداشته است. امروز خاوران به عنوان محل گورهای دسته جمعی کشتار ۶۷ نمادین شده است، امروز شهریور ۶۷ به عنوان زمان کشتار ۶۷ نمادین شده است و اینها مروهون فعالیت نیروهای چپ خصوصاً نیروهای مستقل و غیرتشکیلاتی میباشد. باید یادآوری کنم که زندانیان سیاسی سابق خصوصاً جان بدربرندگان از این جنایات در این زمینه نقش بسیارسازنده و فعالی داشته اند چرا که این افراد تقریباً در سراسر اروپا و آمریکا و حتی ایران بطور مستمر و بعضاً شبانه روزی در این رابطه مشغول به فعالیت هستند.

سال گذشته سازمان عفو بین الملل پس از بیست سال سکوت خود را شکست و کشتار سال ۶۷ را از مصادیق جنایت علیه بشریت خواند و خواهان محاکمه ای آمران و عاملان آن شد، رویکرد اقدامات در چند سال گذشته به طور بی سابقه ای در خارج کشور بازتاب داشته است، به همین دلیل بحث دادخواهی امروز به امری بسیار جدی مبدل شده است.

در خاتمه یادآور میشوم به نظر من برنامه های یادمان میتوانند و میبایستی فارغ از وابستگی های تنگ نظرانه سیاسی و گروهی برگزار شوند و اگر وقتی صحبت از کشتار ۶۷ است خودی و غیر خودی را کنار بگذاریم که به نظر من چنین باید بکنیم در این صورت بطور اتوماتیک مسئله در چهارچوب حقوق بشر قرار خواهد گرفت

*

در زیر، رضوان مقدم، میهن روستا، پرستو فروهر و سهراب مختاری (از خانواده ی جانباختگان)، و عبدالکریم لاهیجی و پیام اخوان (دو حقوقدان) به پنج پرسش آرش پاسخ داده اند

م . ب

گفتگوی منیره برادران

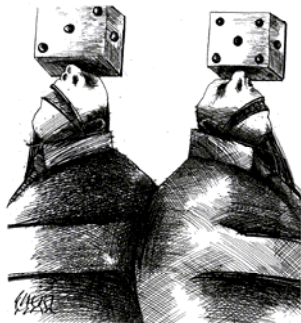
با عبدالکریم لاهیجی

گفتگوی منیره برادران با دکتر عبدالکریم لاهیجی، حقوق دان و نایب رئیس فدراسیون بین المللی حقوق بشر. این مصاحبه تلفنی صورت گرفته است.

با توجه به اینکه آن کشتار به آن صورتی که در تعریف اساسنامه دادگاه جزائی است، یک کشتار از پیش برنامه ریزی و سازماندهی شده بود برای از بین بردن مخالفان سیاسی، در این چارچوب به عقیده من، می شود این عنوان را به این جرائم داد. می دانیم که آن کشتار به دستور خمینی داده بود و هیئتهای سه نفره مشخص شدند، قربانیان آنها هم معلوم بود که چه کسانی هستند: کسانی که قبلاً مورد محاکمه واقع شده بودند و دوباره محاکمه شدند تا به صورتی ناگزیر توبه و اظهار پشیمانی کنند یا از دم تیغ بگذرانند.

البته گفتم که من نظرم به عنوان یک حقوقدان مطرح است، قاضی است که باید به این موضوع رسیدگی کند. همین جا نکته ای را یادآوری کنم. می دانید که در مورد دارفور اتهاماتی که به بشیر، رئیس جمهور سودان وارد شد، از جمله کشتار دسته جمعی یا جنوساید بود. نه تنها سازمانهای حقوق بشر، بلکه دادستان دادگاه بین المللی هم بنوعی این اتهام را به بشیر منتسب کرده بودند. ولی قضاتی که در این مرحله برای صدور دستور جلب رسیدگی کردند، گفتند که دلائل کافی برای کشتار دسته جمعی نیست. بنابراین او را به عنوان جنایت بر ضد بشریت تحت تعقیب قرار دادند.

مسائل حقوقی مسائل ریاضی نیست که در آن دو دو تا همیشه چهار می شود. ممکن است نظر حقوقدانی با نظر حقوقدان دیگری فرق کند. از همه مهمتر قاضی است که باید به اتهام رسیدگی کند. من با تفسیری که از ماده اساسنامه دادگاه جزای بین المللی که در آن تعریف جنایت علیه بشریت، ارائه شده است، فکر می کنم این عنوان را می شود به کشتار بزرگ ۶۷ داد.



پاسخ پیام اخوان به پنج پرسشی آرش

پیام اخوان، پروفیسور حقوق بین المللی دانشگاه مک گیل در مونترال و از بنیانگذاران مرکز اسناد حقوق بشر در ایران و در دوره‌ای پی‌گیر قضائی و حقوقی سازمان ملل در امور جنایات جنگی در دن هاگ، در پاسخ به پرسش‌های ما نوشته اند:

ایشان نوشته شان را به انگلیسی برای ما فرستاده و خانم فریده پورعبدالله آن را به فارسی برگردانده است.

م. برادران

اعدام دسته جمعی کم و بیش چهار هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ را نمی توان از اعدام های پراکنده هزاران نفر دیگر توسط جمهوری اسلامی تفکیک کرد. اما رسوائی واقعه سال ۱۳۶۷ از آن روست که این واقعه به تنهایی نشان دهنده میزان باور نکردنی سرکوب و خشونت بکار برده شده در اولین دهه انقلاب است.

کردند. می شد که در یک روز ۷۰ یا ۸۰ نفر را اعدام می کردند. بنابراین این تجدید خاطره های سالانه این نگرانی را برای عده ای و از جمله خانواده های آن قربانیان بوجود آورده که نکند مردم فکر کنند که قبل از ۶۷ اعدامی در کار نبوده و آنها فراموش شده هستند. باید کوشش کنیم تمام اعدام شده های دهه ۶۰ را مطرح کنیم و باعث فراموشی آن قربانیان و آن اعدامها نشویم.

به عقیده من این دو موضوع به هیچ وجه متضاد هم نیستند. به این خاطر- امیدوارم من- که در تجدید خاطره ها و سالگردها و اصولاً وقتی صحبت کشتار بزرگ سال ۶۷ می شود، چه بهتر است که از طرف نویسنده یا سخنران، در مراسمی که برگزار می شود، گفته شود که چگونه این فاجعه اتفاق افتاد و یادآوری هم بشود که همگی اینها اعدام شده های تابستان ۶۷] در اوج اعدامها در ایران، در دادگاه محکوم به حبس شده بودند و بعد اعدام شدند.

* آیا چنین اختلافی در بین خانواده های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می شود؟

متأسفانه من هیچ آگاهی از اینکه واقعا چه نوع مسائلی در بین خانواده های قربانیان- چه خانواده آنها که قبل از ۶۷ اعدام شدند و چه خانواده کسانی که در کشتار بزرگ ۶۷ اعدام شدند- ندارم و در جریان گفتگوهای آنها نیستم و نمی دانم که آیا این بحثها در خارج از کشور و در بین سازمانهای سیاسی و وابستگان آنها دامن زده می شود یا نه.

فقط من توجه می دهم- این را هم بیشتر به کسانی می گویم که عزیزان خود از دست داده اند - چه در کشتار بزرگ، چه قبل از آن- عنوان حقوقی که در چارچوب موازین حقوقی و به ویژه حقوق بشر می شود برای این اعدامها قائل شد، عنوان اعدامهای غیرقضائی است. یعنی مرجعی که اینها را محکوم به اعدام کرده، از نظر ما یک مرجع صلاحیت دار قضائی نیست. آن محاکمه ها هم محاکمه عادلانه نبودند. یادآوری می کنم که در سازمان ملل یک گزارشگر ویژه در باره اعدامهای فوری- یعنی کسانی که محاکمه شان ۵ تا ۱۰ دقیقه طول کشیده و بعد اعدام شده اند- و اعدامهای غیرقضائی وجود دارد. از طریق خود من برخی از این خانواده ها به این گزارشگر شکایت کرده اند، نه اینکه آنجا دادگاه و دادگستری باشد، بلکه به این خاطر که لاقابل در پرونده سازمان ملل نام عزیز از دست رفته آنها و نام قربانیان جمهوری اسلامی در آن مقطع ثبت شود.

اما در باره کشتار بزرگ ۶۷، من به عنوان یک حقوقدان فکر می کنم که عنوان «جنایت علیه بشریت» را می توان به این کشتار داد. ممکن است حقوقدانان دیگر و یا کسانی که در حوزه حقوق بشر یا در حوزه حقوق جزائی بین المللی کار کرده اند، نظرشان با من یکی نباشد. ولی در هر حال می شود این موضوع را مطرح کرد و با توجه به اینکه در مقررات حقوق جزائی بین المللی و به ویژه اینکه در اساسنامه دادگاه جزای بین المللی از این جنایات به عنوان جنایات بین المللی یاد می شود، اگر روزی واقعا دلائل و مدارک کافی باشد و جوامع بین المللی هم به کمک خانواده های قربانیان و با کمک کسانی که بخواهند حقیقت کشف شود، فکر می کنم بشود در آینده پرونده کشتار بزرگ ۶۷ را مطرح کرد.

بنابراین، چنین تفکیکی از نظر ما مهم است. ولی باز تاکید می کنم که تمام کسانی که در باره سه دهه اعدام در ایران کار می کنند، به ویژه در مورد اعدامهای سیاسی، این دو مقطع را از هم تفکیک نکنند. تمام کسانی که در طی این سه دهه در دادگاه های جمهوری اسلامی محاکمه شده اند، هرگز از یک محاکمه عادلانه برخوردار نبوده اند و اعدامها، اعدامهای غیرقضائی است و باید در مجامع بین المللی این موضوع مطرح شود و نام قربانیان ثبت شود و جنایات جمهوری اسلامی به فراموشی سپرده نشود.

* اشاره کردید به اینکه کشتار تابستان ۶۷ را می توان مصداق جنایت علیه بشریت شمرد. بر اساس چه معیارهای حقوقی این مسئله را مطرح می کنید؟

من پیش از این، اعدام‌های دسته جمعی در ایران را با کشتار هفت هزار مسلمان بوسنی توسط نیروهای صرب در سال ۱۹۹۵ در صربسینسکا مقایسه کرده ام. این نسل کشی پیامد نهائی لشکر کشی برای " پاک سازی قومی" توسط نیروهای تندرو صرب بود که پیش از آن هزاران نفر بی گناه را از بین برده بودند. اما درافکار عمومی و تاریخ، نابودی آن همه انسان در یک رویداد مشخص مبدل به نمادی از وحشت برانگیزی جنگ شد.



همچنین در شیوه عمل جمهوری اسلامی است نه در ماهیت اعدامها، در اینکه بی سر و صدا این کار انجام شد. تفاوت اعدامهای ۶۷ به معنی کم اهمیت دادن به اعدامهای قبل و بعد نیست. اختلاف نظر در این مورد بیشتر در خارج از کشور مطرح است. در داخل خوشبختانه این مسائل نیست یا اینکه من متوجه چنین جریاناتی نشدم.

در مورد برجسته کردن اعدامهای ۶۷ و یا قتل‌های زنجیره ای، باید بگویم آنها خود برجسته هستند و نیاز به بزرگ نمائی نیست. اینکه کسی را سر راه منزل و خرید، سوار ماشین کنند و بعد از چند روز جسد سوخته اش پیدا شود؛ اینکه زن و شوهری را در منزل مسکونی شان با کارد سوراخ سوراخ کنند یا مثلاً قتل دکتر سامی در مطبخ. قتل‌های زنجیره ای قبل از سال ۷۷ هم بوده است. خوب، بدیهی است که خانواده های این‌ها دنبال قضیه هستند. مطرح کردن این فجایع، برای پیش گیری از جنایت است.

در رابطه با اختلاف نظر همان طور که اشاره کردم این قضایا بیشتر در خارج از کشور مطرح است که البته گاهی ترکش آنها به داخل هم می رسد. ضرب المثلی است معروف که می گویند سلمانی‌ها وقتی بیکار می شوند سر هم دیگر را اصلاح می کنند. آن چه که من از برخی نقدها دریافت کرده ام، این است که هر کاری در داخل صورت می گیرد مورد نفی قرار می گیرد. هیچ گفته نمی شود اگر این کار نشود چه آلت‌رناتیو دیگری هست و چگونه؟

حرکت های اجتماعی نفی یا کم ارزش جلوه داده می شود چون آن را در چارچوب نظام می دانند و حالا که این وصله به ماجرای اعدام‌ها و گورهای دسته جمعی ۶۷ و قتل های زنجیره ای نمی چسبد این قضیه مطرح می شود که چرا این اعدام‌ها برجسته می شود. اگر خاوران مطرح شد عمدتاً به دلیل پیگیری و تلاش مادران وهمسران و خانواده های جان باختگان بوده که به رغم تمامی تهدیدها و فشارها در شناساندن این فاجعه بشری به جهانیان تلاش کرده و می کنند.

کسانی که فکر می کنند برجسته کردن اعدام های گروهی ۶۷ فجایع قبلی را کم رنگ می کند خود تا کنون چند مقاله، گزارش و یا شکایت به مجامع بین المللی داده اند؟ شنیده‌ام که می گویند تنها خاوران نیست که گورهای دسته جمعی دارد. شکی نیست که اعدام‌های وسیعی که در سر تا سر ایران و به تناسب زندانی های آن دوران در هر شهری که انجام شده در مکانی به صورت جمعی یا فردی به خاک سپرده شده اند ولی کسانی که از این مکان ها اطلاع دارند نباید این مکان ها را معرفی کنند؟ به اعتقاد من در رابطه با فاجعه سال ۶۷ کار چندانی نشده چه رسد به برجسته کردن آن. مثلاً شما تلاش های مدنی و رسانه ای را در رابطه با اعدام دلارا مقایسه کنید با آنچه که تا کنون در رابطه با اعدام های ۶۷ صورت گرفته است.

به هر حال ببخشید که طولانی شد ولی فکر کردم که برخی مسایل لازم است گفته شود.

۱۳۸۸ خرداد

*

به همین ترتیب، قتل عام ۱۳۶۷ در ایران بطرز مخصوصی واقعه رسوا کننده ایست که در میان همه سببیت های گسترده رژیم بطور آشکار و بارزی خودنمائی میکند. هیچ کس نمی تواند در میان قربانیان، درد و رنج و مصیبت را با هم مقایسه کند. سرنوشت مصیبت بار هر قربانی مهم است. در پس هر قربانی یک نام، یک خانواده و جهانی از وابستگی انسانی و احساسات نهفته است که نمی شود آن را به معادله آمار و ارقامی تجریدی که در این یا آن واقعه چندین هزار نفر کشته شده اند، تقلیل داد.

اما از زاویه دید حقوقی، برای دست یابی به عدالت در جنایت علیه بشریت، ضروری است که توجه معطوف به بدترین واقعه و یا وقایعی باشد که دسترسی به شواهد و اسناد و امکان شناسائی مرتکبین آن بیشتر از همه میسر است. واقعه ۱۳۶۷ یکی از بهترین مواردی است که می تواند برای به محاکمه کشاندن رهبران ایران که مسئول نقض گسترده حقوق بشر هستند بکار گرفته شود. به هر حال، لازم است که آن را بعنوان یک نمونه مشخص که تنها بخشی از مجموعه گسترده تری از سرکوب و خشونت است در نظر گرفت. امید من آن است که روزی برسد که علاوه بر محاکمه آنانی که مسئول چنان جنایاتی بودند، در عین حال کمیسیون های حقیقت و آشتی هم در ایران بوجود آید، مثل آنچه که در آرژانتین و آفریقای جنوبی بود، تا بتواند صدای قربانیان نقض حقوق بشر را به گوش همگان برساند و اجازه دهد که مردم ایران بی عدالتی های گذشته را بشناسند و از آنها عبرت بگیرند.

آنانی که که گذشته اشان را نمی شناسند، لاجرم دوباره آن را تکرار می کنند. تنها به این دلیل باید مراقب باشیم که چنین بی عدالتی های بزرگی هرگز فراموش نشوند.

۱۳۸۸ خرداد

*

پاسخ‌های رضوان مقدم

رضوان مقدم همسر علی اصغر منوچهرآبادی، از جانب‌باختگان کشتار تابستان ۱۳۶۷، در پاسخ به سوالات ما نوشته است:

کشتار، کشتار است و نشانی است از نهایت توحش، قساوت و بیرحم ی. بنابراین از این منظر هیچ تفاوتی بین اعدام‌های اوائل انقلاب و اعدام‌های سال ۶۷ نیست. رژیم جمهوری اسلامی برای تداوم و بقایش هر صدای مخالفی را خفه کرد، آنهم به فجیع ترین شکل ممکن، یعنی اعدام.

اما این که آیا کشتار ۶۷ ویژگی های خاصی داشت یا نه، به نظر من داشت. چرا که افرادی که اعدام شدند، غالباً دوران محکومیت خود را می گذراندند. حتی عده ای از آنها دوران محکومیت‌شان تمام شده بود و مدتها پیش باید آزاد می شدند. آنها را صرفاً به دلیل نوع تفکرشان اعدام کردند به خاطر نماز نخواندن و یا قبول سازمان‌هایی که به آن وابسته بودند. در دادگاه‌هایی که یاد دادگاه‌های انگیزاسیون را زنده می کرد. کشتار دسته جمعی ۶۷ نسل کشی و اوج جنون دستگاه اطلاعاتی بود. تفاوت آن با اعدام‌های قبلی در ابعاد فاجعه است در اینکه در کمتر از دو ماه حدود ۵۰۰۰ نفر را به جوخه های اعدام سپردند یا به دار آویختند. تفاوت

طرح عمومی مسئله دادخواهی

میهن روستا

اجازه می‌خواهم که سوال اول را با طرح سوالی متقابل آغاز کنم. ویژه‌گی را چه تعریف می‌کنیم؟ آیا کشتاری که نازی‌ها در اروپا کردند، دارای ویژه‌گی خاصی بود؟ یعنی پارامترهایی در این سرکوب و حذف فیزیکی وجود داشت که آن را از دیگر جنایات‌هایی که در تاریخ بشریت به وقوع پیوسته، جدا کند؟

پاسخ من به این سوال‌ها، مثبت است. از "ویژه‌گی" های این دوران چند مورد را می‌شمارم:

- دشمنی رسمی یک نظام فاشیستی در برخورد به قوم یهود از یک طرف و سرکوب دگراندیشان و مخالفین سیاسی، یعنی کمونیست‌ها، سوسیال‌دمکرات‌ها و دشمنی با روما و سبنتی‌ها (کولی) از طرف دیگر.

- متد و شیوه‌ای که نظام آلمان نازی و متحدینش در نابودی و حذف به کار می‌بردند از جمله عبارت بود از دپورتاسیون (جابه‌جایی اجباری) دستجمعی یهودیان و دیگر دربندان به اردوگاه‌های کار در نقاط مختلف برای به خدمت گرفتن نیروی کار آنان در بخش تولید صنعتی آلمان، کشتار دستجمعی آنان در اتاق‌های گاز، و...

حال بر می‌گردیم به سوال اول، آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژه‌گی خاصی برخوردار است؟

هر کشتاری، هر جنایتی از صفات ویژه و عام بر خوردار است. صفت عام کشتار و سرکوب در جمهوری اسلامی که یک نظام تئوکراتیک است همانا با نابودی مخالفان عقیدتی و پیشبرد برنامه اسلامیزه کردن ایران صورت گرفت.

ویژه‌گی خاص را در دوره‌های سرکوب در جمهوری اسلامی می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:

اعدام‌های پس از انقلاب و اوایل سال ۱۳۵۸ با "معدوم" کردن "طاغوتیان" و وابستگان رژیم سلطنتی، در "دادگاه‌های" فوری. و در بعضی موارد پخش مستقیم آن از تلویزیون سراسری ایران.

اعدام‌ها با سرعت و در عرض چند هفته صورت گرفت. شکل کشتار عمدتاً تیرباران بود.

روزنامه‌های وقت با انتشار عکس‌های تیرباران شدگان، خبر را پخش می‌کردند، برخی از سازمان‌های سیاسی هم تراکت‌هایی چاپ و پخش کردند از "دادگاه‌های انقلاب" و صحنه‌های اعدام.

سرکوب و کشتار دگراندیشان و مخالفان رژیم در سال ۶۰ از ویژه‌گی دوره خود برخوردار است. رژیم دست به حمله‌ی همه‌جانبه می‌زند: حمله برای از میان برداشتن کلیه‌ی مخالفان اصولی نظام است به عنوان شرط تثبیت پایه‌های حکومت خود. رژیم در این دوره از سرکوب از شیوه‌های مختلف استفاده می‌کند؛ به خانه‌ها یورش می‌برد، حلقه محاصره را از طریق تعقیب و دستگیری تنگ و تنگ‌تر می‌کنند. در خیابان‌ها تظاهرکنندگان را بازداشت و به سرعت تیرباران می‌کنند. زندان‌ها مملو از دستگیرشدگان است. شکنجه و اعدام، دستور کار است. روزانه ده‌ها نفر را اعدام می‌کنند.

در روزنامه‌ها اسامی اعدام شدگان روز را فهرست می‌کنند و انتشار می‌دهند. اخبار ساعت ۲ بعدازظهر رادیوهای دولتی نام‌ها را برای شنوندگان می‌خواند. اخبار تلویزیون نیز از دیگر رسانه‌های وابسته به دولت جدا نمی‌ماند و از پیروزی اسلام بر کافران سخن می‌راند و با افتخار اسامی کشتار روزانه‌شان رایک به یک اعلام می‌کنند. نام کسانی که شناسایی نشده‌اند را به شماره تبدیل می‌کنند و می‌گویند "دو، سه، چهار نفر دیگر نیز امروز اعدام شدند".

گروه‌های حزب الله نیز روزانه در حرکت است. حمله می‌کند به هر آن جایی که نشانی از مقاومت دارد.

ویژه‌گی این دوره؟ قدرت مداری است و ایجاد فضای ترس و وحشت. و چنین است که موفق می‌شوند برای سال‌ها آزادی را در گورستان‌ها دفن کنند.

ترور نیز یکی دیگر از شیوه‌های از میان برداشتن مخالفین سیاسی است. ویژه‌گی‌اش چاقوست و سلاخی و یا به گلوله بستن قربانیان.

تابستان سال ۶۷ نیز از ویژه‌گی دیگری برخوردار است. فتوایی که برای قتل عام صادر شده، محرمانه است. زندانیان پشت درهای بسته و در سکوتی مرگ‌بار، به دار آویخته می‌شوند و در گورهای دستجمعی دفن می‌شوند. برخی از این گورهای دستجمعی کشف می‌شوند، برخی از خانواده‌های اعدام شدگان تابستان ۶۷ به دادخواهی بر می‌خیزند. آنها از طریق ارسال نامه اقدام می‌کنند، حضور هفتگی و ماهیانه و سالیانه خانواده‌ها در گلزارخاوران با هدف جلوگیری از فراموشی است این فاجعه. آزار و اذیت آنها و کوشش برای پیشگیری از گردهم آمدن‌شان در طی ۲۰ سال گذشته به هر وسیله جریان داشته و نیز ایستادگی خانواده‌ها.

سکوت رژیم هنوز هم ادامه دارد. بیشتر اطلاعات به دست آمده از این جنایت، نتیجه‌ی گزارشات و کتاب‌هایی است که جان‌ها به در بردگان آن فاجعه نوشته‌اند.

خانواده‌های زندانیان سیاسی در ایران و شاید بتوان گفته در دیگر نقاط جهان نیز نقش بسیار مهمی در افشای نقض حقوق انسانی زندانی‌شان داشته‌اند. آن‌ها حاملین اخبار درون زندان به بیرون بوده‌اند. در ایران نیز همواره این خانواده‌ی زندانیان سیاسی بودند که نزدیک‌ترین رابطان زندانیان با دنیای خارج بودند. آنها در طی سالیان درازی که پشت درهای زندان سر کرده‌اند، برای بهتر کردن وضعیت زندگی عزیزان‌شان در زندان و برای نجات‌شان به هر شکل ممکن تلاش کرده‌اند. این تلاش‌ها اما بیشتر تلاش‌هایی فردی بوده و اگر هم در برهه‌ای، از تاریخ ما وجهی اجتماعی پیدا کرده عمری کوتاه داشته است. (تحصن خانواده‌های زندانیان سیاسی کمی پیش از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با خواست آزادی بقیه زندانیان سیاسی که تا پیش از آن تاریخ آزاد نشده بودند).

در بیشتر این سال‌ها خانواده‌های زندانیان سیاسی به بی‌حقی خود نوعی باور داشته‌اند. همچنان که فرزندان و وابستگان‌شان به دلیل قطع شدن رابطه حقوقی‌شان با جامعه از حق شهروندی محروم شدند اینان نیز پنداری شهروند محسوب نمی‌شده و نمی‌شوند.

درست است که خانواده‌های اعدام شدگان در تمام این سال‌ها با برپایی مراسم یادبود، گونه‌ی سنت مقاومت بنا نهاده‌اند. اما آنچه به تابستان ۶۷ ویژه‌گی می‌بخشد، تداوم حضور خانواده‌ی اعدامیان است در عرصه‌ی اجتماعی؛ شرکت دستجمعی آنها در سالگرد آن تابستان سیاه و یا جمعه آخر هر سال، آنچنان که سنت بزرگداشت مردگان مان در ایران است.

و این بزرگداشت در تهران و در گورستان گلزارخاوران صورت می‌گیرد؛ محلی که به میعادگاه خانواده‌های اعدام شدگان تابستان سال ۶۷ تبدیل گردیده. اجتماع در این گورستان به معنای آن نیست که فقط در تهران و فقط در گلزار خاوران است که جان باختگان به خاک سپرده شده‌اند. مقاومت و ایستادگی در گلزار خاوران و تلاش برای حفظ این گورستان یک آغاز است برای یافتن دیگر گورستان‌ها و تبدیل کردن‌شان به مراکز یادبود. این محل یک نماد است برای جلوگیری از فراموشی. یک تریبون است برای رساندن صدای دادخواهی و ایستادگی در برابر بی‌حقی.

این شعار نیست. خانواده‌هایی که در طی ۲۰ سال گذشته توانسته‌اند سنگر گلزار خاوران را علیرغم تمام تنگناهایی که رژیم جمهوری اسلامی به وجود آورد حفظ کنند، به راستی چنین خواستی دارند. این ایستادگی است که به آن‌ها کمک می‌کند، دردشان را آسان‌تر تحمل کنند؛ که مجبور نباشند دردشان را مخفی کنند؛ گوشه‌خانه و در تنهایی عزاداری کنند، آن‌ها اندوه را فریاد می‌کنند تا از صدا نیفتند. همچنین تلاش می‌کنند که کرامت خدشه دار شده عزیزان در خاکشان را به آنها باز پس گردانند. گلریزان خاوران، حضور در خاوران، به دست گرفتن عکس‌های جان باختگان، تلاشی است برای باز پس دادن هویتی که جمهوری اسلامی تلاش در حذف آن داشته.

اعدامی‌هایش. هرچه این رقم بالاتر برود حق و حقوق بیشتری طلب می‌شود. ما از تجربه ای بسیار ابتدایی و بدوی در این زمینه برخورداریم. بسیاری از قربانیان رژیم جمهوری اسلامی، هنوز درون مرزهای گروهی و سازمانی گرفتار هستند. زمان آن نرسیده که آنان را از این بندرها سازیم؟ علاقمندان به مبحث حقوق بشر در ایران را می‌توان به دو گروه فکری تقسیم کرد. گروهی که بخش حقوق بشر سازمان‌ها و احزاب و گروه و جریان‌های سیاسی رسمی و غیررسمی هستند که برنامه‌ی حقوق بشرشان با پروژه‌ی سیاسی‌شان گره خورده است. برای آنان طرح مسئله حقوق بشر بیش از هر چیز یک امر سیاسی است. این نوع نگرش، دست و پای موازین حقوق بشر را می‌بندد. این نوع نگرش، باعث حذف بخشی از تاریخ است. این نوع نگرش، راه رسیدن به جامعه‌ی بی‌موازین حقوق بشری را آسان نمی‌کند. این نوع نگرش اصل کرامت انسانی را خدشه دار می‌کند. این نوع نگرش، باعث بوجود آمدن فضای پرسش انگیز می‌شود. این نوع نگرش در نبود یک جنبش قوی و ریشه دار با پایه‌ی اجتماعی، به جای جنبش حقوق بشر می‌نشیند.

اما گروه دوم، فعالین سیاسی هستند که پس از خروجشان از ایران و زندگی در تبعید، دل در گرو مبارزه علیه زندان، شکنجه و اعدام گذاشتند. اینان با کار نظری و عملی مستمر خود سعی در تعمیق اندیشه‌ی حقوق بشر داشته‌اند. این‌ها با تهیه گزارشات و جمع‌آوری خاطرات شاهدان عینی، تدوین کتاب‌های زندان و به بحث‌گزاردن مسایلی مثل شکنجه، اعدام، با سازمان‌دهی سمینارهایی در این راستا تلاش کرده‌اند که مبارزه علیه سیستم زندان و شکنجه و اعدام را تقویت کنند. اینان در عرصه این چنین فعالیت‌هایی یاد گرفتند که فرا فرقه‌ای و غیرسازمانی حرکت کنند و برای تمام قربانیانی که حقوق انسانی‌شان توسط رژیم یا رژیم‌های سرکوب‌گر زیر پا گذاشته شده دل بسوزانند و آنچه از دست‌شان بر می‌آید انجام دهند.

هر آن که سعی در اختصاصی کردن این مسئله اجتماعی - سیاسی دارد، نه تنها قدمی استوار در راستای دفاع از آن بر نمی‌دارد، برعکس بزرگترین لطمه را به آن می‌زند، قطعه قطعه‌اش می‌کند و تحقیقش را به تاخیر می‌اندازد. جلوی سیاست‌های سازمان - فرقه‌گرایانه و یا سیاست‌آلوده در زمینه حقوق بشر را تنها با جدایی کامل جنبش دفاع از حقوق بشر از هر نوع سیاست چه سازمانی و یا غیرسازمانی می‌توان گرفت.

فقط و فقط با تکیه بر موازین حقوق بشر به عنوان کلیتی تجزیه ناپذیر است که توان به جنبش حقوق بشر در ایران را به یک جنبش اجتماعی تبدیل کرد.

زندانیان، اعدای آنها متعلق به هیچ گروه و سازمان و دم و دستگاهی نیستند؛ آنها متعلق به جامعه‌ی هستند که فاجعه در آن در حال وقوع است. برای جلوگیری از وقوع مجدد فاجعه، فقط می‌بایست وجدان اجتماعی را بیدار کرد.

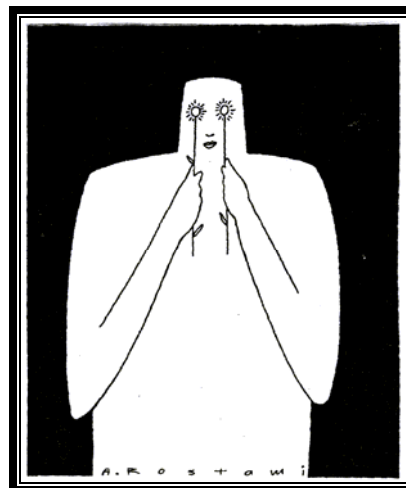
برجسته شدن یک برهه از جنایات جمهوری اسلامی، دیگر جنایات جمهوری اسلامی را برای فعالین واقعی حقوق بشر کم‌رنگ و بی‌اهمیت نمی‌کند. این بی‌رنگ کردن شاید خواست و یا سیاست این یا آن سازمان و جریان باشد که هنوز در حال شمارش است تا بررسی فاجعه!

حقوق بشر امری است جهانی و نقض آن در هر گوشه از این جهان محکوم است. در ایران حقوق انسانی فرد فرد انسان‌ها نقض می‌شود. آزادی فردی ملت ایران در گرو احکام شریعت اسلامی است. جمهوری اسلامی به حقوق بشر اسلامی معتقد است. اما اودر این راه تنها نیست. حرکت و عمل بسیاری سازمان‌ها و جریان‌ها مستقیم و غیر مستقیم در خدمت چنین نگرش و روشی است.

بهترین راه برای جلوگیری از کم‌رنگ شدن فجایعی که در جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته، از سینما رکس آیدان گرفته تا آنچه این روزها در خیابان‌های تهران بر سر جوانان پرشور کشورمان می‌آوردند، طرح عمومی مسئله دادخواهی و تبدیل آن به خواست اصلی فعالین حقوق بشر و خانواده‌های جان باختگان است.

برلن ژوئن ۲۰۰۹

*



اینان به حزب و گروهی تعلق ندارند. تعلقشان به خاوران تعلق عاطفی است. عزیزانشان اما در لحظه‌ی دستگیری اعضا و یا هواداران گروه‌ها و سازمان‌هایی بودند با نام‌ها و مرام‌های مختلف.

این خانواده‌های مقاوم در عرض این سال‌ها یاد گرفته‌اند که به حق شهروندی خود، آن‌هم نه در تئوری، بلکه در عمل باور بیاورند. مقاومت آن‌ها، بیشتر از آنکه مقاومتی آرمان‌گرایانه باشد، مقاومتی شهروندانه (مدنی) است.

اینان یک سنگر از بی‌شمار سنگرهای موجود را حفظ کرده‌اند. برخی از افراد هم با گرایش‌های سیاسی

سوابق سیاسی، در این سال‌ها این خانواده‌ها را همراهی و پشتیبانی کرده‌اند.

امید است که آنها نیز در جریان حرکت، تنگناهای فکری گذشته را پشت سرگذاشته و برای یک دادخواهی عمومی تلاش کنند و نه برای تهیه فهرستی خصوصی با مهری سازمانی.

برای داشتن نهادی که وظیفه‌اش جلوگیری از دست‌اندازی به کرامت انسانی و حفظ موازین حقوق بشر می‌باشد، لازم است که فلسفه این جنبش را شناخت، آن را با تاریخی که در ایران داشته تحلیل کرد و در تعمیقش کوشید. برای پیش برد چنین هدفی احتیاج به بشمار کار تحقیقی و نوشتاری در این زمینه داریم. صرف دادن شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد." و "لغو حکم اعدام" نشانه‌ی باور به این مهم و روشن بودن چگونگی مبارزه برای رسیدن به این خواست نیست.

در آلمان، ۶۵ سال پس از فجایعی که نازی‌ها به وجود آوردند، هنوز کار و تحقیق و مستندسازی و ثبت تاریخ شفاهی شاهدان زنده در دستور کار قرار دارد.

تمام اردوگاه‌ها کار اجباری، تبدیل به مراکز یادبود شده‌اند. در شهرهای بزرگ و کوچک یادواره‌هایی از این فاجعه در معرض دید همگان قرار دارد. روی زمین خانه‌هایی که بهودی‌ها، کمونیست‌ها، سوسیال‌دمکرات‌ها... را از آنجا به اردوگاه‌ها کشانده‌اند، با ساختن لوحی طلائی که نام و تاریخ دپورتاسیون و مرگ روی آن حک شده، جاسازی شده است. موزه‌ها، نمایشگاه‌های دائمی و هر آنچه که میسر باشد تدارک دیده شده و هنوز هم در حال تدارک است تا مانع از فراموشی در جامعه‌ای شود که چنین فاجعه‌ی در آن به وقوع پیوسته.

مبارزه با فراموشی برای جلوگیری از تکرار است. در یادها زنده نگاه داشتن و بدین وسیله وجدان اجتماعی را بیدار کردن و مسئولیت اجتماعی را به مردم منتقل کردن. این‌ها از ارکان اولیه حفظ حقوق شهروندی است که از جمله مسئولیت‌هایش، جلوگیری از نقض حقوق بشر می‌باشد.

ما، در ابتدای راهی پرفراز و نشیب هستیم و تجربه‌ی بسیار جوانی داریم. تجربه‌ی ای که هنوز و به شدت در گیر شمارش است؛ شمارش

ابعاد جنایت و چگونگی وقوع آن، در زمان اتفاق فاجعه از جامعه مخفی داشته شد و امکان هرگونه واکنش در زمان وقوع فاجعه از افراد سلب گردید. فاصله زمانی که بین فاجعه و دریافت و درک فاجعه پدید آمد، همراه با درک تلخی از انفعال خویش است. انفعال در برابر کشتار که زاینده ی شرمی ست ماندگار- شرمی در پیشگاه قربانیان و بازماندگان آنان. بار نخستینی که من "شایعه" وجود قبرهای دسته جمعی در گورستان متروکه ای در حاشیه ی شهری که در آن زندگی می کردم را شنیدم، مدتها بود که از حضور آن قبرها می گذشت. از آن پس سنگینی لحظه ی آن دریافت را همواره با خود حمل کرده ام. دریافت این واقعیت که حتی بی آن که من دانسته باشم، در شبهایی که من روال زندگی عادی خود را سپری می کردم، شمار زیادی از هم وطنانم در زندانها اعدام شده اند و در تاریکی شب در گورهای دسته جمعی رویهم ریخته شده اند، شرم می آفریند.

اعدام های تابستان ۱۳۶۷ در ناآگاهی ما اتفاق افتاد. بی آنکه حتی مهلت فحش دادن در چهاردیواری خانه مان را همزمان با مرگ آن زندانیان یافته باشیم، بی آنکه مهلت گریستن در خفا یافته باشیم. این تاخیر زمانی که بر دریافت فاجعه تحمیل شد، در من با حس سنگینی از غریبگی با خود و حس تلخی از شرم همراه شده است.

سال پیش، در بیستمین یادمان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، سعید پسر جوان دوست و همراه عزیزم میهن روستا منی را در رثای پدر اعدام شده اش خواند. آن شب دریافتم که عمیقاً شرمنده ی او هستم. شرمنده ی پسری که پدرش را در نیمه شبی در شهر من اعدام کردند بی آنکه من از خواب بیدار شده باشم، بی آنکه فردای آن شب زیر روپوشی که به اجبار می پوشیدم، رخت سیاه پوشیده باشم، بی آنکه از فردای اعدام پدر او عزای او را در پستوی ذهنم با خود حمل کرده باشم. برجسته شدن این دوره از جنایت سیاسی در ذهن من شاید واکنشی ست به ندانستنم در زمان وقوع این جنایت ها.

اما برجسته شدن یک دوره به معنای چشم بستن بردیگر دوره های جنایت سیاسی نیست. این زخم های پیاپی در پیوستگی با یکدیگر قابل درک می شوند و تنها در درک بارسفولیت یک یک این زخم هاست که می توان به درمانشان امید بست.

خرداد ۱۳۸۸ - فرانکفورت

*

انفعال در برابر کشتار

زاینده ی شرمی ست ماندگار

پرستو فروهر

پیگیری پرونده جنایت های سیاسی رژیم حاکم بر ایران وظیفه ای است ناگزیر که با درد، شرم و عصیان همراه است. در پذیرش ناگزیری این وظیفه، رهایی از بیداد امکان تحقق می یابد. زیرا که تنها با پایبندی به گذشته است که امید به ساختن آینده در ساختاری واقع گرایانه جای می گیرد و از تخیل و رویاپروری متمایز می شود. این وظیفه ناگزیر نه تنها بر دوش تمامی مدافعان حقوق بشر، نه تنها بر دوش بازماندگان قربانیان این جنایتها که به باور من بر دوش یکایک آنانی قرار دارد که این جنایتها در شهر و کشورشان و حتی در جهانشان رخ داده است.

جنایت نه با گذشت زمان کم رنگ و نه در فراموشی گم می شود. جنایت سیاسی به محموله سنگینی از بیداد می ماند که حضورش به خودی خود از فضای هستی محو نمی شود. این محموله باقی می ماند تا زمانی که بار سنگین آن حمل شود. این بار را تنها در پیشگاه دادگاهی که موظف به حقیقت باشد می توان بر زمین نهاد. این بار را بایستی به دستهای عدالت سپرد تا بتوان به پالایش هستی از بیداد امید بست.

دوره های پیاپی جنایت های سیاسی در ایران، هر یک در شرایط سیاسی- اجتماعی زمان خود جای گرفته اند. برای بازبینی این دوره ها و برای یافتن همگونی ها و تفاوت ها در میان آنها می توان از دریچه ی واکنش فردی خویش به هر یک از این دوره ها نگریست.

این نوشتار تلاشی ست برای یادآوری چگونگی حضور خویش در دو دوره متوالی جنایت: موج اعدام های پس از خرداد ۱۳۶۰ و کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷. یادآوری برهه زمانی که با خرداد ۱۳۶۰ آغاز شد برای من سنگین از خاطره ی نام هاست. نام آنانی که سحرگاه هر روز اعدام می شدند و من هر روز عصر فهرست نام هایشان را در روزنامه ها می خواندم و هر شب دوبار نام هایشان را در اخبار شامگاهی می شنیدم. طنین نام مردگان فضای خیابان ها و خانه ها را پر می کرد، زجر و مرگ آنان ذهن ها را به تسخیر می کشید و بغض و ترس می آفرید. هرازگاه توبه های زندانیان را در تلویزیون به نمایش می گذاشتند. چشمهای ترس خورده و صورت های پریشان آنها، حرفهای پر التماسشان، نمایانگر تهدید مرگی بود که بر حضور آنها سایه انداخته بود- تصاویر تلخی از شکستن انسانها که ترکهای آن تا به ذهن و جسم بیننده در این سوی صفحه تلویزیون امتداد می یافت. بسیاری از ما در برابر خشونت عریان این دوران در تنهایی و ضعف خویش منجمد ماندیم، در سکوت به قهر پناه بردیم و به تبعیدی درونی رفتیم. در این دوران اگر خشونت آنچنان سنگین بود که مهلت بیان اعتراض را از دگراندیشان گرفت اما در خفا اشک ریخته شد، فحش داده شد و کینه و بغض به دلها نشست.

در حافظه ی جمعی این گروه درک مشترکی از پلیدی دوران پدید آمد. دگراندیشان جامعه به پستوی افسردگی و انزوا خزیدند اما عمق جنایتی را که هر روز گسترده تر می شد، دریافتند و بار آن مصیبت آن کشتار را همزمان با وقوع مصیبت برشانه های خود حس کردند.

اما در تابستان ۱۳۶۷ اعدام گسترده ی زندانیان سیاسی درخفا انجام شد. در کنار این واقعیت که اعدام دسته جمعی کسانی که سالها در حبس از هرگونه تاثیرگذاری عملی بر شرایط سیاسی محروم مانده بودند، به مظلومیت قربانیان می افزاید، پنهانکاری دستگاه حاکمه در انجام این جنایت نیز عامل مضاعفی برای این مظلومیت شد.

از «آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه»

کارگر «دیدن کنید»

شامل سه دوره: سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۴، سازمان مجاهدین خلق ایران (معروف به بخش مارکسیستی یا بخش منشعب) ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ و سازمان پیکار از ۵۷ تا پایان سال ۱۳۶۰. کتاب ها، جزوه ها، اعلامیه ها، نشریات به ویژه ۱۲۷ شماره هفته نامه پیکار (با امکان «جستجو»ی موضوع ها) همچنین شرح حال شهدا، وصیتنامه ها و خاطرات زندان، پوسترها، طرح ها، اشعار و سرودها، نوارهای صوتی به جا مانده از نیمه اول دهه ۱۳۵۰ و نیز اسناد دوره های بحران، روابط در سطح ملی و بین المللی ... اسناد این دوره ۱۶ ساله (۱۳۴۴ تا ۱۳۶۰) که بخشی از تاریخ جنبش ترقی خواهانه، مردمی و انقلابی و کمونیستی ایران است به تاریخ سپرده می شود و در دسترس همگان قرار می گیرد، تا نه تنها برای کسانی که در این مسیر طی طریق کرده اند، بلکه برای آیندگان و هر پژوهشگری دستمایه ای باشد برای شناخت تاریخ؛ و چه بسا کمکی برای طرح های مبارزاتی نسل های آینده.

بخشی از این اسناد روی سایت اندیشه و پیکار آمده و در آینده به تدریج تکمیل خواهد شد.

<http://www.peykarandesh.org/peykarIndex.html>



پاسخ‌های سهراب مختاری

آرشیان عزیز،

پیش از هر چیز از شما به خاطر پیگیری و تلاش مداومی که برای زنده نگاه داشتن یاد کشته شدگان راه آزادی در ایران، و هم‌چنین انعکاس صدای دادخواهی بازماندگان آن عزیزان داشته اید و دارید، سپاسگزارم. آنچه در این ایام پس از کودتای انتخاباتی بیست و دوم خرداد و سرکوب‌های بی رحمانه نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی، در ذهن خیلی از ما جای داشته، یاد همه آن عزیزانی است که در این سی سال جان خود را برای آزادی و آبادی کشورشان فدا کردند و افسوس نیستند تا بلوغ و آگاهی اجتماعی-سیاسی شگفت آور به ویژه نسل پس از انقلاب را ببینند و خود را نیز در صدای اعتراض مردم باز یابند. امروز اگر چه آن عزیزان دیگر در میان ما نیستند، اما حضور پویای اندیشه‌ها و مبارزاتشان در اکنون جامعه ما یک واقعیت انکار ناشدنی است.

۱- آیا کشتار تابستان ۶۷ از ویژگی خاصی برخوردار است؟

* قطعاً هر کشتار و هر قتلی دارای ویژگی خاص خودش است. به همین دلیل قتل عام تابستان ۶۷ نیز به دلایل بسیاری و بخصوص به علت گستردگی ابعاد این جنایت دارای این ویژگی خاصی است و به همین دلیل به سمبل ویژه ای از جنایات بی رحمانه جمهوری اسلامی در ذهن عموم تبدیل شده است. اما به نظر من این ویژگی خاص بیشتر در پیوند با بررسی حقوقی و پدیدارشناسی این فاجعه پررنگ می‌شود. کشتار و قتل دگراندیشان در جامعه ما یک پدیده تاریخی مکرر بوده که در تاریخ ایران به شکل مداوم تکرار شده است. به عبارت دیگر فرهنگ حذف و اعدام دگراندیشان، منتقدین و مخالفین حکومت‌ها همواره در تاریخ کشور ما جریان داشته است و در دوران جمهوری اسلامی نیز از آغاز قدرت گرفتن آن همواره چه به صورت اعدام‌ها و قتل‌های خیابانی و چه به صورت کشتارهای بی رحمانه و وسیع درون زندان‌ها ادامه داشته است. از این منظر فکر میکنم ما نمی‌توانیم کل جنایات جمهوری اسلامی را به یک یا دو واقعه خاص محدود کنیم. بلکه می‌بایست ضمن پیشبرد دادخواهی خودمان و برگزاری گرمای داشت عزیزانمان، کل جنایات جمهوری اسلامی و اساس اعدام و فرهنگ حذف را نیز به نقد بکشیم، زیرا هدف ما نه انتقام‌گیری که مهم‌تر از هر چیز جلوگیری از تکرار چنین فجایع تلخی در تاریخ کشورمان است. این نکته بخصوص در این ایام که مدام خبر قتل یا زندانی شدن دوستان و هموطنانمان در ایران را می‌شنویم، اهمیت ویژه ای دارد. ندا، سهراب و نام‌های فراوانی را می‌توان نوشت که در اوج جوانی و با بهترین آرزوها برای کشورشان در همین روزها کشته شدند.

۲- تفاوت کشتار تابستان ۶۷ با اعدام‌های سال‌های پیش از آن در کجاست؟

* فکر می‌کنم تفاوت اصلی همان گستردگی تعداد اعدام‌ها در یک فاصله زمانی کوتاه است. ضمن اینکه اعتراض به این فاجعه نیز هم در ایران و هم در خارج از ایران گسترده‌تر و جدی‌تر بوده است. البته در سال‌های پیش از آن نیز قتل و کشتار در زندان‌های جمهوری اسلامی به شکل گسترده ای صورت می‌گرفته و کسانی که از زندان‌های آن سال‌ها زنده بیرون آمده‌اند در خاطرات خود از اعدام‌ها و کشتارهای وسیعی از سال‌ها شصت تا

شصت و چهار گزارش داده‌اند. البته به نظر من جنایات درست پس از انقلاب آغاز شده است. به همین دلیل قتل و اعدام حتی کسانی که در دستگاه حکومت شاه بودند و دستشان به خون مردم آغشته بود برای من به همان اندازه غیر انسانی است. آنچه باید نفی بشود اساس اعدام و حذف است. خودی و غیرخودی کردن انسان‌ها همیشه کار دیکتاتورها بوده و نباید در نگرش ما کوچکترین تأثیری داشته باشد. البته با این حال برای حفظ واقعیت تاریخی و ابعاد موجود در آن تفاوت‌ها را نیز نباید نادیده گرفت. چراکه زنده نگاه داشتن و بازگویی مکرر تک‌تک این جنایات در ذهن جامعه است که می‌توان سد محکمی در برابر تکرار آنها بسازد.

۳- اختلاف نظر در این مورد از کجا ناشی می‌شود؟

* فکر می‌کنم اسباب اختلاف نظر در این مورد از سویی منافع سیاسی برخی جریانات اپوزیسیون بوده که خوب در سال‌های اول حکومت جمهوری اسلامی واکنش جدی به جنایات این رژیم نداشته‌اند و از سوی دیگر فقدان موضع مخالفت با حکم اعدام در بین نیروهای سیاسی آن زمان است. فراموش نکنیم که در آغاز انقلاب تنها یکی دو جریان و روشنفکران منفرد بودند که به اعدام سران دولت پیشین اعتراض داشتند. نکته مهم دیگر ناهماهنگی خانواده‌ها و بازمانده‌های کشته شدگان بوده است که به علت نبود آزادی بیان و اجتماعات در ایران نتوانسته‌اند هماهنگ و همگام در جهت افشای این جنایات و دادخواهی حرکت کنند. اگر چه در این چند سال اخیر حرکت دادخواهی در ایران و خارج از آن بیش از هر زمانی موجب همبستگی ما خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان جنایات جمهوری اسلامی شده است.

۴- آیا چنین اختلافی بین خانواده‌های اعدام شدگان در داخل کشور هم مشاهده می‌شود؟

* اختلافات بین خانواده‌ها وجود ندارد و دامن زدن به اختلافات هم تنها به سود جمهوری اسلامی است. فکر می‌کنم خانواده‌ها توانسته‌اند با همه مشکلات و سختی‌هایی که بر آنها از سوی حکومت تحمیل شده، با همدردی و همفکری کنار هم بایستند و همبستگی خود را قوی‌تر کنند. بخصوص در این چند سال پشتیبانی خانواده‌ها از یکدیگر همواره بیشتر شده است. شرکت و سخنرانی و همکاری خانواده‌ها در مراسم‌هایی که به یاد عزیزانشان برگزار می‌کرده‌اند همواره گسترده‌تر شده است. شاید هم به همین علت جمهوری اسلامی از سال پیش مراسم سالانه خاوران و قتل‌های سیاسی هفتاد و هفت را ممنوع اعلام کرد و سپس دست به نابودی خاوران زد.

۵- آیا برجسته شدن یک برهه از جنایت، مثل کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ از ابعاد جنایت‌های قبلی و بعدی جمهوری اسلامی می‌کاهد؟

* من به عنوان کسی که پدرم را در جریان قتل‌های ۷۷ از دست دادم هرگز جنایات جمهوری اسلامی را به این دوره محدود نکرده‌ام. اما با این همه آرزویی که همیشه در دل داشتم این بوده که افشا و بررسی حقوقی سیاسی کل جنایات جمهوری اسلامی در دستور کار برنامه‌هایی قرار بگیرد که نه برای سالگرد و یادبود که بیشتر برای اعتراض و جلوگیری از تکرار این جنایات برگزار شوند. متأسفانه کم نبوده‌اند کسانی که پس از قتل‌های سیاسی ۷۷ کشته شده‌اند. قتل زهرا کاظمی نشان داد که سیستم کشتار پس از سال ۷۷ همچنان ادامه دارد و این جنایات و قتل‌های جدید مانند قتل ندا و سهراب، اوج بی‌رحمی نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی را برای همه دنیا روشن کرد. ما خانواده‌های قربانیان قتل عام ۶۷ یا قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ از سویی می‌بایست از حق از دست رفته مادران و پدران و فرزندانمان دفاع کنیم و یادشان را در حافظه جمعی کشورمان گرمی بداریم و از سوی دیگر باید با همدلی و همبستگی و دادخواهی پیوسته خود نقطه پایانی بر چرخه کشتار دگراندیشان در جامعه امان بگذاریم.

*

سازمان دفاع از زندانیان سیاسی بوده که از ژانویه ۲۰۰۴ با نام "کانون خاوران" به فعالیت خود ادامه داده است.

مبارزه برای آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی، لغو هر نوع شکنجه و اعدام، شناسایی و شناساندن آمران، عاملان و مجریان قتل عام دهه ی ۶۰ و تشکیل دادگاه (تربیونال بین المللی) برای محاکمه این جانین بخشی از اهداف این کانون می باشد.

پاسخ کانون خاوران به پرسشهای مجله ی آرش :

پاسخ اول: به نظر ما برگزاری یادمان ها در کشورهای مختلف ، مانع از فراموش شدن قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ی ۶۰ در میان ایرانیان خارج از کشور شده و بتدریج آنرا در حافظه ی عمومی آنها ثبت کرده است . اما به لحاظ پراکندگی و تنگ نظریهای برخی از نیروهای سیاسی خارج کشور ، تاکنون بمیزان محدودی توانسته افکار عمومی مردم جهان و حمایت بین المللی را به خود جلب کند . در همین رابطه باید به منافع مشترک سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر با برخی از دولتهای غربی و سکوت آنها در قبال جنایتهای رژیم اسلامی ایران نیز توجه کرد. دولتهای غربی به دلیل منافع سیاسی و اقتصادی خود سالهست که در مقابل جنایات رژیم اسلامی ایران سکوت کرده اند و با دستاویز نسبیت فرهنگی و اینکه مردم ایران مسلمانند و قوانین کشور اسلامی است در برابر جنایات این رژیم از قبیل سنگسار، اعدام، شکنجه، زن آزاری، حجاب اجباری، قتل های زنجیره ای و ... مهر سکوت بر لب نهاده اند. تازه همین محدود اشاره ای هم که گاهی به لغو حقوق بشر در ایران می کنند از زمانیکه که اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی افسار گسیخته در برابر اربابانی که خود در رشد و گسترش آن نقش داشته اند ، سر نافرمانی بلند کرده است.

نقش یادمانها در مورد خانواده ها ی قربانیان ، قوت قلب دادن به آنها است . آنها وقتی می بینند کسانی در خارج کشور صدای اعتراض آنها را بازتاب می دهند بارحیبه ی قوی تری دست به اعتراض می زنند. به ویژه اکنون که با تغییر توازن قوا و افشای بیشتر رژیم در داخل و خارج کشور ، اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ی ۶۰ زمینه ی بازتری پیدا کرده است. (در مبارزه ی مثلا انتخاباتی کاندیداهای غربال شده ی ریاست جمهوری در ایران ، دانشجویان به صراحت از موسوی در مورد نقضش در قتل عام ۶۷ توضیح خواستند. بگذریم که او از پاسخ روشن طفره رفت اما در چند مورد از او در این زمینه سؤال شد که جالب توجه بود .)

پاسخ دوم: اگر منظورتان از برگزاری یادمانها از منظر حقوق بشر، اعتراض به آن جنایت به طور عام و برگزاری یادمان برای همه ی زندانیان سیاسی قتل عام شده است ، بدون توجه به وابستگی تشکیلاتی آنها، باید بگویم که کانون خاوران از جمله نهادهای فعال در این زمینه است که از ابتدای فعالیتش سعی کرده فراسازمانی به این پدیده نگاه کند و تا امروز در هر برنامه ی یادمان به صراحت و روشنی اعلام کرده که : قتل عام ۶۷ با قتل عام زندانیان سیاسی مجاهد از ۵ مرداد ۶۷ آغاز شد و در شهریور ماه همانسال با قتل عام کمونیستها ادامه پیدا کرد .

متأسفانه ما تا کنون ندیده ایم که مجاهدین با همین صراحت از قتل عام کمونیستها با اعتراض یاد کرده باشند. از سوی دیگر کم نبودند جریانهای چپ که تا همین اواخر از قتل عام شهریور ۶۷ نام می بردند . تو گویی که قتل عام صدها مجاهد اتفاق نیفتاده و یا اگر اتفاق افتاده اهمیت چندانی نداشته است . نزدیک به بیست سال طول کشید تا یخ تنگ نظری این دوستان آب شود و از قتل عام تابستان ۶۷ یاد کنند.

به نظر ما ۳۰ سال جنایت ، سرکوب ، زندان شکنجه ، سنگسار، و اعدامهای رژیم تقریباً و کمابیش و بیشتر مردم ایران را شامل گردیده و از مردمی که خود را منتسب به کرد، بلوچ و آذری می دانند، تا بهایی و مجاهد، از مسیحی تا یهودی و کمونیستها و آزادیخواهان همه و همه را رژیم فاشیست اسلامی به نوعی سرکوب و شکنجه کرده و از آنها قربانی گرفته است بنابراین ما همه می توانیم حول هویت انسانی و انسانیتیمان با هم

در رابطه با برگزاری یادمان کشتارهای دهه ی ۱۳۶۰، چهار سؤال برای کمیته های مختلف برگزاری این یادمانها ارسال کردیم. در زیر پاسخهای رسیده را می خوانید..

سئوالات مربوط به کمیته های برگزاری یادمانها:

- * دستاورد این نوع یادمان ها در مقابله با فراموشی، در توجه دادن افکار عمومی جهانی و به ویژه نهادهای بین المللی حقوق بشر به آن کشتارها، در حمایت از مادران خاوران و در بحث دادخواهی، چه بوده است؟
- * آیا یادمان ها توانسته اند و می توانند فارغ از وابستگی های سیاسی و از منظر حقوق بشر برگزار شوند؟
- * آیا این برنامه ها به همکاری میان کوشندگان و کمیته های برگزارکننده در این زمینه دامن زده است؟
- * آیا برنامه های یادمان موفق شده اند رابطه و پیوندی میان زندانی های دهه ۶۰ و زندانیان سیاسی امروز برقرار کنند؟



کانون خاوران

با تشکر از مجله آرش که در فرصت های گوناگون به سهم خود در نور تاباندن به قتل عام زندانیان سیاسی دهه ی ۶۰، نقش فعالی داشته است. ***

چند نکته در معرفی کانون خاوران

سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران در تابستان ۱۹۹۶ در تورنتو با برگزاری یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ حضور خود را اعلام و بطور رسمی از ۲۲ آوریل ۱۹۹۷ با انتشار منشور خود فعالیتش را آغاز کرد و در زمانی که هنوز بعضی از جریانات سیاسی از "اعدام انقلابی" سخن می گفتند ضرورت لغو اعدام را در منشور خود گنجانند و در هر فرصتی قاطعانه از آن دفاع کرد.

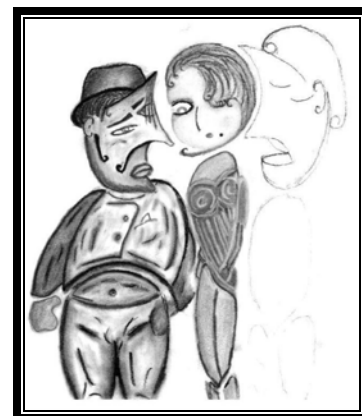
از آن سال برگزاری همه ساله ی یادمان قتل عام زندانیان سیاسی دهه ی ۶۰ در تورنتو، شرکت فعال در برگزاری برنامه ی یادمان در مونترال و اتاوا ، انتشار ۱۶ شماره از فصل نامه خاوران، ده ها اطلاعیه، معرفی زندانیان سیاسی سابق به مراکز پناهنده پذیر، حضور در دادگاه بعضی از زندانیان سیاسی متقاضی پناهندگی به قصد دفاع از آنها، چندین مصاحبه تلویزیونی و رادیویی و جلسات پالتاکی در افشای رژیم اسلامی و در دفاع از زندانیان سیاسی و فعالین سیاسی کارگری و دانشجویی، کاشتن درخت یادمان برای اولین بار در خارج کشور، برپایی تظاهرات در برابر سفارت رژیم در اتاوا ، سازماندهی و هماهنگ کردن چندین جریان و سازمان چپ و رادیکال خارج کشور برای انجام تظاهرات در مقابل سفارت رژیم و پارلمان کانادا در بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی و ... بخشی از فعالیت تاکنونی

متحد شده و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی مردم را به سرحد مقصود برساییم و از شر این رژیم خود را راحت کنیم-

پاسخ سوم: ما تلاش خود را کرده ایم و در این مورد دستاوردهائی هم همانطور که در بالا اشاره شد داشته ایم- دیگران هم در این زمینه به موفقیتهایی رسیده اند. (مانند دوستان گفتگوهای زندان که تا بحال چند برنامه ی سراسری داشته اند). ما خود توانستیم در بیستمین سالگرد قتل عام تابستان ۶۷، حدود ۱۵ جریان و سازمان سیاسی مبارز، آزادیخواه و برابری طلب با قطعنامه مشترک در جلوی سفارت رژیم و پارلمان کانادا جمع کنیم و متحداً جنایات رژیم را محکوم کنیم-

پاسخ چهارم: سالهای پیش چنین نبود ولی با گذشت زمان این امر دارد تا حدودی تحقق پیدا می کنند.

*



پاسخ کانون ره آورد

به سئوالات نشریه آرش

پیش از هر سخنی لازم می دانیم تاریخچه ی کوتاهی از فعالیت های کانون ره آورد - آخن - آلمان در این عرصه را معرفی کنیم.

قبل از سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) فعالیت در برگزاری بزرگداشت اعدام شدگان دهه ۶۰ و به ویژه کشته شدگان سال ۱۳۶۷، توسط «کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن - آلمان» در این شهر صورت می گرفت. این کانون با پشت سر گذاشتن بیش از یک دهه کار و تلاش از سال ۱۳۸۵ به «کانون فرهنگی ره آورد در شهر آخن» - که این کانون نیز بیش از ده سال فعالیت فرهنگی و هنری داشت - پیوست. همزمان با تغییرات جدیدی در اهداف و اساسنامه و گسترش اعضا، این دو کانون با نام مشترک «کانون ره آورد» به فعالیت خود ادامه دادند.

«کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن - آلمان» در اوایل سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) آغاز به کار کرد و در مدت فعالیت های خود با همکاری کانون های مشابه در شهرهای دیگر با برپایی گردهمایی ها و حرکات اعتراضی، ارسال نامه به مقامات آلمانی در رابطه با نقض حقوق بشر و وضعیت زندانیان سیاسی و سپس از سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) با برگزاری هر ساله سالگرد کشتار زندانیان سیاسی ایران در تابستان ۶۷ فعالیت های خود را گسترش داد. این کانون در تابستان - پاییز ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) به انتشار سه شماره بولتن خبری «بانگ آزادی»، با الهام از بولتن «بانگ رهایی» که توسط کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران در داخل کشور منتشر می شد، مبادرت ورزید.

«کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن - آلمان» از نهادهای اولیه تشکیل دهنده «تریبونال بین المللی علیه جنایات جمهوری اسلامی» بود که توسط کانون های مختلف در سطح اروپا شکل گرفت. این «تریبونال»

در نظر داشت که با طرح خواسته های مشخص به ایجاد یک کمیته حقیقت یاب در رابطه با این جنایات و اعزام یک هیئت بین المللی به ایران یاری رساند. «تریبونال» با وجود موفقیت های اولیه، به دلیل اختلافات دیرپای ایرانیان نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد.

«کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن - آلمان» از اولین نهادهایی است که از آغاز فعالیت خود خواستار لغو مجازات اعدام گردید. این کانون در برپایی مراسم سالگردها دست به نوآوری هایی همچون پخش اسلاید، فیلم و اجرای موسیقی زنده زده است.

از سال ۲۰۰۶ به این سو که این کانون در «کانون ره آورد» ادغام گردید، همچنان مراسم بزرگداشت زندانیان سیاسی کشته شده در سال ۶۷ هر سال در آخن برگزار شده است.

با این مقدمه کوتاه، در رابطه با **سئوال نخست** باید گفت که کشتار زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی از فردای روی کار آمدن این رژیم و از زمانی آغاز شد که ژنرال ها و برخی از مقام های رژیم شاهنشاهی بدون محاکمه و یا پس از محاکمات چند دقیقه ای توسط حکومت پس از انقلاب به چوخه اعدام سپرده شدند. این اعدام ها با کشتارهای وسیع و علنی مخالفان در سال های آغازین دهه ۶۰ ادامه یافت و در تابستان ۶۷ با اعدام چندین هزار نفر از زندانیانی که بر اساس قوانین قضایی در خود این نظام محاکمه شده و برخی دوران محکومیت خود را طی کرده بودند و یا می گذراندند؛ به اوج منفی خود رسید. قتل های زنجیره ای سیاسی، ترور شخصیت های مخالف حکومت در سال های بعد، به خاک و خون کشیدن کوی دانشگاه در ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸، و به قتل رساندن مردم معترض به تقرب در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری توسط لباس شخصی ها و بسیج در روزهای اخیر، این تصویر خونبار را تکمیل می کنند.

اگر رژیم جمهوری اسلامی در آغاز موجودیت خود بر علنی بودن اعدام ها تاکید داشت به طوری که به عنوان مثال اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۶۰ روزانه اسامی اعدام شدگان را در تلویزیون اعلام می کرد، در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان و پائیز سال ۶۷ تلاش رژیم از آغاز بر مخفی نگاه داشتن این جنایت هولناک بود .

اعدام دسته جمعی زندانیان پس از محاکمات چند دقیقه ای توسط هیئت سه نفره، به خاک سپاری جنازه این قربانیان به طور مخفیانه در گورهای جمعی و در مکان های نامشخص و منع خانواده قربانیان از برگزاری مراسم عزاداری برای عزیزان از دست رفته شان؛ همگی از این تلاش نشان دارند. تلاشی که طی سال های بعد با ایجاد مزاحمت برای خانواده های این قربانیان که با حضور خود بر سر گورهای ناشناس و شناخته شده ی بستگان شان در خاوران در زنده نگه داشتن یاد عزیزان خود می کوشیدند، ادامه یافته است.

در مقابل، بازماندگان این قربانیان در داخل و خارج همراه با نهادهای مدافع حقوق بشر در سراسر جهان از طرق مختلف به رویارویی با تلاش رژیم برخاسته اند. برگزاری مراسم یادمان در شهرهای مختلف در چارچوب این تلاش مشترک می گنجد .

در آخن هم طی سال های گذشته با کوشش «کانون حمایت از زندانیان سیاسی - آخن - آلمان» و «کانون ره آورد» هر ساله مراسم یادبودی برگزار شده که با وجود محدود بودن دامنه انعکاس آن و استقبال نسبتاً محدود از این برنامه ها، در زنده نگه داشتن یاد این جنایات تا حدودی موفق بوده است.

تلاش در راه شناساندن جنایت هولناک سال ۶۷ در چند سال گذشته گسترش بیشتری یافته، طوری که در جریان مبارزات انتخاباتی اخیر و برای اولین بار موضوع این کشتارها توسط مردم در میتینگ های انتخاباتی کاندیداهای دهمین دوره ریاست جمهوری ایران به طور علنی مطرح شد. نقش مادران خاوران و خانواده های کشته شدگان، در مبارزه با فراموشی این جنایت بی بدیل است. از سوی دیگر این موضوع را نیز نمی توان کتمان کرد که فعالیت های ایرانیان خارج از کشور در برگزاری بزرگداشت ها نیز تاثیر مثبت و روحیه بخشی بر تلاش های مادران و خانواده های کشته شدگان داشته است. در همین زمینه نایستی تاثیر مهم آیت الله

کمیته‌ی برگزاری یادمان واشنگتن

متشکل از اتحاد چپ ایرانیان واشنگتن، سایر نیروهای سیاسی و

خانواده زندانیان سیاسی

پاسخ اول: این یادمان ها هرساله جنایات رژیم را در منطقه انعکاس داده ولی روی هم رفته یادمان ها در اروپا به طور قابل توجهی بیشتر و بهتر در افکار عمومی تاثیر داشتند تا آمریکا.

پاسخ: میتواند فارغ از سکتاریسم باشد منتها سکتاریزم موجود در سازمانهای سیاسی چپ در این منطقه مانع از برگزاری این یادمان از منظر حقوق بشر شده.

پاسخ: تجربه سال گذشته ما که نتیجه همکاری چند گرایش سیاسی چپ بود بدلیل حضور پایدار سکتاریسم متاسفانه با موفقیت همراه نبود. به نظر میرسد از این نظر اروپا در مقعیت بهتری باشد.

پاسخ: رابطه برقرار شده ولی خیلی محدود بوده است. باید کوشش کرد که این رابطه ها گسترده تر گردد.

*

پاسخ‌های کمیته یادمان گوتنبرگ

به سؤالات مجله آرش

با سپاس از دست‌اندرکاران نشریه وزین آرش - پاریس. در این نظرخواهی پیرامون امر مهمی همچون یادمان یاد یاران و گرامیداشت خاطره آنان. در این سرانه سوزان آتشباری بر پیکره تمامیت مردمان ایران بعد از سی سال حاکمیت سیاه و عصب‌سوز اسلامی و در تابستان خونینی دیگر اینبار بر سنگفرش‌های خیابان‌های ایران همچون زندان‌های اوین و گوهردشت و کهریزک و دهلیزهای مخوف بازداشتگاه‌های همه جای ایران، به فرمان سران نظام همچنان جنایت آفریده می‌شود.

* در پاسخ به پرسش اول: ما برآنیم که انگیزه برگزاری یادمان‌ها در سال‌های اول این جنایات، خاصه بعد از کشتار سال ۶۰ که جامعه ایرانی همچون امروز وسیع و گسترده و دربرگیرنده گروه‌بندی‌های پُرشمار اپوزیسیون نبوده است. هیچ مضمون فراگیر و همه‌جانبه و سراسری به خود نگرفته بود و آنچه بعد از استمرار جنگ هشت ساله به کوچ و تبعید اجباری میلیون‌ها ایرانی به خارج از مرزها انجامید در برابر فرایند نوشیدن جام زهرخیمینی و بعدتر که به سلاخی هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ انجامید، اهمیت برپایی مراسم یادمان در شهرمان (گوتنبرگ) دو چندان گردید. در آن شرایط بدلیل تفاوت نگرش‌ها و دسته‌بندی‌های موجود ما نتوانستیم کمیته دفاع از زندانیان سیاسی چند گرایشی را سازمان دهیم. علیرغم مقاومت نیروهای درحال استحاله که با مقاومت و توجیه سیاسی، تحت هیچ شرایطی حاضر به محکومیت رژیم آدامکش و طرح شعار واژگونی آن نیز بر نمی‌آمدند. ما تلاش‌مان را پایان نبردییم و با افت و خیزهای چند "کمیته یادمان یاد یاران" رای وقفه طی این سال‌ها برپا داشتیم.

بی تعارف باید نوشت؛ دریافت اخبار زندان‌ها و آدم‌کشی قصابانه و شعله‌سوزی آن‌همه جان‌های جوان، در اساس کمتر همراهی‌ها و همفکری‌ها و هم‌جهتی‌های اولیه ما را در برابر نهادهای بین‌المللی حقوق بشری با خود به همراه داشت. در آن شرایط تنها مراجعه به دفاتر روزنامه بزرگ شهرمان و دفاتر احزاب چپ جامعه میزبان و تنها دفتر امنیستی انترناسیونال بوده است، سازماندهی تجمعات آکسیون و سازماندهی یک تظاهرات بزرگ خیابانی که عمده‌ترین گرایش‌های سیاسی غیر از مجاهدین را

منتظری در افشای ماجراهای پشت پرده ی کشتار زندانیان در سال ۶۷ و ارائه اسناد معتبر را نیز نادیده گرفت.

در مجموع بایستی تاکید کنیم که اگر چه تلاش رژیم برای به فراموشی سپردن این جنایات موفق نبوده اما این موضوع متناسب با ابعاد و عمق فاجعه، به یک موضوع جهانی در سطح ارگان‌هایی مثل سازمان ملل و یا شورای امنیت تبدیل نشده است. دلیل این امر را از سویی می‌توان در نادیده گرفتن این فاجعه بزرگ از طرف کشورهای تاثیرگذار در سازمان ملل دانست که در واقع به خاطر منافع اقتصادی خود با جمهوری اسلامی چشم خود را بر این جنایت و نقض فاحش حقوق بشر بستند و از سوی دیگر در فقدان همکاری و همگامی ایرانیان - چه مدافعین حقوق بشر و چه سازمان‌ها و احزاب سیاسی - برای تهیه اسناد معتبر مورد نیاز دانست؛ از جمله، ثبت نهایی اسامی کشته شدگان و یا تهیه نقشه خاوران. مطالبه ی اعزام یک هیئت بین‌المللی برای بررسی این جنایت که البته لازمه آن هماهنگی گسترده نهادهای مدافع حقوق بشر و پافشاری بر این خواسته مشترک است؛ گام بعدی می‌تواند باشد.

۲- در زمینه برگزاری یادمان‌ها فارغ از وابستگی‌های سیاسی و از منظر حقوق بشری می‌توان موضوع را از دو زاویه بررسی کرد. اول این که آیا در مراسم تنها به قربانیان وابسته به یک جریان سیاسی و فکری خاص توجه می‌شود و یا این که همه قربانیان بدون توجه به وابستگی‌های سیاسی و فکری آن‌ها مطرح اند؟ به نظر ما در این زمینه می‌توان و باید فارغ از وابستگی‌های سیاسی کار کرد.

کانون ره آورد به ویژه با برگزاری برنامه‌های متعدد یادمان قربانیان، اساسا بر همین مبنا حرکت کرده است. مراسم یادمان را اما می‌توان از زاویه شعارهای مطرح شده، تجزیه و تحلیل وقایع و جهت‌گیری فکری سخنران‌های احتمالی دعوت شده هم بررسی کرد. از چنین زاویه‌ای به سختی می‌توان از عدم تاثیر دیدگاه و یا وابستگی سیاسی، بر محتوا و شکل برنامه‌ها سخن گفت. هر چند تلاش کانون ره آورد به طور آگاهانه در راستای طرح مسئله از دیدگاه حقوق بشری و فارغ از وابستگی سیاسی بوده است. شمای کلی فعالیت‌های ما در شهر آخن نشان از تنوع سخنرانان و برنامه‌ها بدون در نظر گرفتن دیدگاه‌های خاص دارد و فکر می‌کنیم تنها راه درست گرامیداشت انسان‌هایی که بدون هیچ حقوق اولیه‌ای به کام مرگ کشانده شدند، همین است.

۳- تلاش برای مقابله با به فراموشی سپرده شدن کشتار زندانیان توانسته در مقطعی به ایجاد آشنایی و رابطه در طیف معینی از فعالین کمک کند. در دهه ۹۰ میلادی چنین رابطه‌ها و همکاری‌هایی کمابیش به چشم می‌خورد و شکل گرفت اما این ارتباط و همکاری نه به لحاظ گستردگی و نه به لحاظ ژرفا رضایت بخش نبود است.

۴- واقعیت این است که زندانیان سیاسی امروز ایران چه به لحاظ وابستگی‌های سیاسی و فکری و چه به لحاظ سابقه تشکیلاتی و حزبی خود عمدتا به طیف دیگری نسبت به زندانیان دهه ۶۰ تعلق دارند و این خود احساس تعلق و پیوند میان آنها را مشکل می‌کند. اما در سال‌های اخیر و به خصوص بعد از سرکوب‌ها و اعتراضات اخیر و دستگیری‌های گسترده متعاقب آن به تدریج این آگاهی و احساس در حال شکل‌گیری است که همه قربانی یک نظام و یک دستگاه سرکوب‌اند.

با سپاس، تیر ۱۳۸۸

کانون ره آورد آخن

www.rahaward.org

kanoon@rahaward.org

*



مرزبان، و آقایان علی دروازه‌غاری و فرخ قهرمانی و دیگر زندانیان سیاسی در درون غرفه نمایشگاه کتاب و درکنار عکس‌ها و پرده بزرگ نقشه ایران که آنرا برای هر عبورکننده‌ای به مثابه یک زندان بزرگ جلوه میداد، تماما صحنه تحركات عمومی فعالان کمیته یادمان گوتنبرگ درمحل نمایشگاه بین المللی کتاب سال طی ۴ روز، حلقه تحرک آمیزیک کمپین اعتراضی زنده بوده که ما آنرا به نمایش گذاشتیم.

درهمین فضا طومار جمع آوری امضاء از شرکت کننده‌گان در نمایشگاه کتاب با شعار: آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی سراسر ایران و همینطور محکومیت کشتار سه دهه در ایران توسط حکومتگران اسلامی بجرم "جنایت علیه بشریت" از جنبه‌های مؤثر فعالیت کمیته برگزارکننده و کوشندگان اجتماعی و حقوق بشری است. بیگمان می‌باید این اقدام را در وسعت همه جانبه‌تری با برنامه‌ریزی و ابتکار عمل بیشتر همه ساله بخدمت گرفت. متأسفانه علیرغم اینکه در این زمینه پیشرفت‌هایی داشته‌ایم. هنوز در ابتدای کاریم .

* در رابطه با پرسش پایانی شما بدون تعارف و دریک کلمه باید گفت: نه! البته این امر بیش از هرچیز به کاستی کار ما و وضعی است که همه فعالان این امر تا حدی بدان گرفتاریم. آنچه به این گسستگی و عدم پیوند برمی‌گردد، قطبی بودن کشار وسیع ۶۰ در پیکره سازمان مجاهدین بوده است. جریان سیاسی نامبرده، علیرغم حضور مادی نیروهای‌شان در گوتنبرگ با مجموعه کمیته برگزارکننده یادمان رابطه ندارند. ما تلاش چندی برای تحکیم این ارتباط فراهم آوردیم ولی تلاش ما تا حال بی‌پاسخ مانده است .

اما فراتر از کشتار سال ۶۰. ما با جنایت سال ۶۷ نیز روبرو هستیم. شاهدان جان بدربرده از ابعاد آن جنایت فراموش نشدنی که امروزه در تمامی جهان، از آمریکا ، کانادا، اکثر نقاط اروپا، استرالیا و درحاشیه مرزهای ایران هم‌چون ترکیه و عراق و ... پس از فرار از ایران به سهم خود با ثبت شهادت‌هایشان از طریق مصاحبه، گفتگو و تدوین دفتر خاطرات خود و تعدادی نیز با ترجمه خاطرات به زبان کشور میزبان، توانستند با تشریح آنچه بر یکایک آنان گذشت، اولاً در پیوند اعضاء خانواده خود، آمد و شدها و رابطه وسیع با جنبش داخل به وسعت این ارتباط یاری رسانند . طی دو دهه اخیر زمین خاوران خود به آدرس شناخته شده همه عاشقان آزادی در درون کشور بدل شده و ۱۰ شهریور هر سال، تاریخ ثابت پیوندی شده تا با سالگرد یاد یاران درهم آمیزد. دیروز و امروز مادران جنبش دادخواهی درکنار مادران عزا و داغدار، که از دل جنبش عمیق و وسیع توده‌ای، خیابانی و موج گسترده دستگیری‌ها، سر برآورده‌اند، باید مضمون اصلی این پیوند شناخته شوند .

ما باید بتوانیم این رابطه را به سرپل یک رابطه فعال، زنده و همه‌جانبه بدل سازیم . اگر تا به امروز در این زمینه موفق نبودیم. امروز می‌بایست پیکره وسیع کمیته های یادمان‌ها- کانون های دفاع از زندانیان سیاسی در همه شهرها و کشورهای جهان از طریق امکانات رسانه‌ای مانند سایت‌ها، وبلاگ ها، فیس بوک، تویتر، و آدرس ایمیل‌هایی که درنزد یکایک‌مان موجود

که در آن شرایط و بعدها نیز سیاست همراهی و اتحاد عمل با هیچ گروه و دسته غیر از خود را راه نمی‌بردند، تجمعات ما در اشلی محدود، صرفا برانگیختگی افکار عمومی جامعه را با خود داشت. این همه بدون کمترین توجهی به امر دادخواهی و عمدتاً برای به فراموشی نسپردن ابعاد این جنایت هولناک ضد بشری بود و درنوع خود کاری فراگروهی و فراسازمانی بشمار می‌رفت .

دریک عبارت؛ برای ما طی سال های اولیه برپایی یادمان کشتار خرداد ۶۰ و خاصه کشتار تابستان ۶۷، گرمی داشت یاد همه آن جان‌ها، تنها برای به فراموشی نسپردن ابعاد این جنایت بوده است. از آنروز تا به امروز خیلی یاد گرفتیم و جلو آمدیم .

* درپاسخ پرسش دوم: بیگمان باید چنین باشد. ما تلاش‌مان تا به امروز این بوده که یادمان یاران را بدور از وابستگی و تعلق سازمانی و حزبی بلکه در پیکره وسیع گرمی‌داشت یاد جان باختگان راه آزادی برپا داریم. دراین زمینه کوشش ما برآن بوده که طیف گسترده سخنرانان از گرایشات مختلف را برگزینیم تا هریک از آنان منظر خویش را به امرگذاران زندان خویش بازگویند. رابطه فعال این یادمان‌ها با مدافعین حقوق بشر، گره زدن این دو با هم درشهرما، با نوعی وسواس و احتیاط همراه بوده است. چرا که تا به امروز بخش زیادی از جانبداران حقوق بشر، با هاله‌ای از سیاست‌گریزی و ای بسا نوعاً سیاست‌ستیزی غیرآشکار و نیمه پنهان خود، پشت نهادهای حقوق بشری سنگر گرفته تا نقش برپایی یادمان یاران را بانوعی ملاحظه‌کاری به مثابه یک نوع عمل مصلحتی و انجام‌وظیفه به ثمررسانند . کمیته ما همه تلاش خود را برای برپایی هرچه با شکوه‌تر یادمان کشتاردهه ۶۰ بر پایه تحركات فراگروهی و فراسازمانی و از منظر عمومی‌تر ابعاد این جنایت، آنگونه که مادران و پدران، همسران و فرزندان جانبختگان قتل‌عام‌ها طی هر سال اولین جمعه سال نو و دهم شهریور درخاوران به نمایش می‌گذارند ، تلاش ورزیم که ابعاد این جنایت را با میثاق‌های جهانی و در پیوند با آن محترم بشناسیم و برپایش داریم .

ما برآنیم جنایت دوکشتار ۶۰ و ۶۷ درزندان های ایران برپایه فرمان فتوای مرگ خمینی، از مصادیق " جنایت علیه بشریت " است و این بیش از هر چیزی برای ما وظیفه‌مندی می‌آفریند که آنرا با نهادهای جانبدار مستقل حقوق بشر همراه گردانیم و دراین راه کوشش‌هایی را آغاز کرده‌ایم که با مسئولیت به پیش میرود.

برانگیختگی نسل دومی‌های بجا مانده از یاران ما، طی سال‌های اخیر چشم‌گیر بوده است و فعالیت خبررسانی از زبان آنان به درون خانه‌های شهروندان ایرانی از طریق رادیوهای پرشمار فارسی زبان جدی بوده است و این وظیفه همچنان دنبال می‌گردد.

* یادمان یاد یاران درسال ۲۰۰۸ درشهرمان- گوتنبرگ باهمراهی کوشندگان کنشگرحقوق بشری همراه بود. تلاش‌مان بر این بود که با وسیع‌ترکردن کمیته یادمان، و ارتباط زنده و فعال با کمیته‌های موازی در سایرشهرها و بویژه فعالان زندانیان سیاسی سابق جمهوری اسلامی که یادمان های سراسری را برپا می‌دارند (فعالین گفتگوهای زندان) ازجهت مادی و معنوی همراه گردیم .

پیکره این همکاری‌ها درسال گذشته و درهمزمانی با بیستمین تابستان خونین ۶۷ با حضور در فروم اجتماعی اروپا درالمو (سوئد) و برپایی نمایشگاه عکس، میز اطلاعات، تدارک ورک شاپ زندانیان سیاسی به زبان های سوئدی- دانمارکی - آلمانی و انگلیسی و همراهی زندانیان ترکیه، جلوه‌ای ازهمبستگی بین المللی را به نمایش گذاشت. شرکت مؤثر در غرفه نمایشگاه بین المللی کتاب گوتنبرگ از جانب کمیته ما طی ۴ روز با برپایی نمایشگاه نمایشگاه عکس و نمایش فیلم ویدئویی بدل گردید .

دعوت ازسخنرانان باگرایشات مختلف وسازماندهی پانل مشترک این سخنرانان و استقبال ایرانیان درکنار ارائه کتب خاطرات زندانیان سیاسی به زبان های فارسی - سوئدی - انگلیسی - آلمانی ، پخش بیش از ۵۰۰۰ برگ اطلاعات به زبان انگلیسی و سوئدی و حضور برخی چهره‌های شناخته شده زندان شاه مانند عباس مظاهری و زندانیان دهه شصت جمهوری اسلامی همچون خانم‌ها سودابه اردوان، مرجان افتخاری، میترا لاغر و فریبا

سیاسی، حقوقی، حقوق بشری و خبری در برلن و در آلمان وجود دارد که با کشتار سال ۱۳۶۷ آشنایی نداشته باشد.

دوازدهمین سالگرد این جنایت در برلن از همان سال ۱۹۹۳ و حضور همیشگی یک شخصیت معتبر و شناخته شده آلمانی باعث آن شد که آنها با حرف ها، خواست ها، مشکلات و چگونگی زندگی بازماندگان این جنایت، زندانیان سابق و حتی دیگرانی که به نحوی از این جنایت صدمه دیده و همیشه بخشی از برنامه ها بوده اند، آشنا شوند.

این شب ها در برلن به علت کیفیت نسبتاً خوب سخنرانان و مهمانان به نحو قابل قبولی از طرف مطبوعات آلمانی و فارسی زبان خارج از کشور پوشش یافته و می یابند، بدین لحاظ شاید قدمی علیه فراموشی و کمک به دادخواهی بوده باشد. در همین مراسم ها بوده که شخصیت ها و نهادهای آلمانی با جنبش و حرکت خانواده های قربانیان در ایران، رفتار رژیم با آنها، گلزار خاوران و یا مادران خاوران، دادخواهی های آنها، مراسم سالانه شان آشنا شده و سخنرانان امکان و یا عدم امکان پیگیری این جنایت دولتی را در عرصه بین المللی طرح کرده و پیشنهادات خود را نیز ارائه داده اند.

دو- تعداد برگزارکنندگان این مراسم از حدود ده سال پیش تا کنون افزایش پیدا کرده است. علاوه بر کانون، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران در برلن که در همان اوان تاسیس شده بود، و در مقاطع خاصی نیز با کمک دیگرانی از جمله بازماندگان ترور میکونوس و... این مراسم را سازماندهی می کنند.

در تابستان ۱۳۷۷ (۱۹۹۸) در آستانه دهمین سالگرد این کشتار بیانیه یی به ابتکار کانون پناهندگان در برلن با عنوان " ۱۰ سال گذشت، اما ما فراموش نخواهیم کرد" منتشر شد که بسیاری از نهادهای فعال اروپا آن را امضا کردند، که فراخوانی بود برای برگزاری مراسم بزرگداشت در هر کجای دنیا که هستیم. این فراخوان انعکاس وسیعی در نشریات خارج از کشور داشت. در طی ده سال گذشته سال به سال به تعداد شهرهایی که این مراسم را برگزار می کنند در تمام قاره ها اضافه می شود.

در برلن در طی این بیست سال ما سعی کرده ایم این مراسم صدای همه ی قربانیان این جنایت باشد و یاد همه قربانیان این رژیم را در طی سه دهه گذشته گرامی بداریم. هرچند مراسم ما در سالگرد کشتار سال ۶۷ برگزار می شود، یکی از تلاش های همیشگی ما اما، این بوده که دیگر قربانیان این رژیم از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ فراموش نشوند. این امر گاه برای همکاری با برخی که توجهی ویژه فقط به سال ۶۷ داشتند، مشکلات عملی بوجود می آورد. ولی این مشکلات تا حدودی کمتر شده اند.

سعی جدی ما این بوده و هست که از حقوق انسانی همه قربانیان دفاع کنیم و در هیچ مراسمی ارجحیت خاصی به گرایش سیاسی مشخصی ندهیم. این ادعا نیست اگر بگوئیم که اکثر سخنرانان ما نیز به دفاع از حقوق ضایع شده همه پرداخته اند.

برگزاری تقریباً همزمان این شب های بزرگداشت در شهرهای مختلف، توانسته است از نظر "روحی" تا حدودی نهادهای برگزارکننده را، حتی از کشورهای مختلف، به هم نزدیک کند و گاه به گاه نیز تعدادی از آنان (مثلاً در آلمان) پلاکارد مشترکی نیز انتشار داده اند. ولی متأسفانه تاکنون نتوانسته ایم در مقاطعی (مثلاً هر پنج سال یک بار) یک حرکت سراسری مشترک در یک شهر مشخص برگزار کنیم.

برای آشنایی با نام سخنرانان و محتوای برنامه ها و همچنین پوسترهای ما می توانید به سایت ما IPRBERLIN.COM مراجعه کنید.

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی- برلن / ژوئن ۲۰۰۹

*

است، خودبدل به شبکه ای کارساز و به میدانی مؤثر برای خبررسانی دو کشتار ۶۰ و ۶۷ و سه دهه خونین پیکر خون آلوده کشورمان گردد.

در شرایطی از درون کشور و در سطح مبارزات خیابانی و در درون نماز جمعه تهران و شبها در بالای پشت بام ها شعار " زندانی سیاسی آزاد باید گردد" به گوش ما می رسد. باید این کاروان پراکنده مدافع بی قید و شرط رهایی زندانیان سیاسی از زندان های رژیم سراسر ایران را در سطح جهان به پیکره واحدی از سازمانیابی تشکیل فدراسیون یا کنفدراسیون دفاع از جان زندانیان سیاسی درون کشور را در سراسر جهان ارتقاء دهیم و از جداسری و تک‌واره‌گی اندام‌ها بدر آییم و تمامی قدرتمان را در برابر این نظام داغ و درفش، زندان و شکنجه، سنگسار و اعدام به خدمت این مبارزه درآوریم. تنها در برابر تجمع و قدرت نیروی انسانی ماست که مجامع جهانی ما را جدی خواهند گرفت. امر دادخواهی را فارغ از منظر گروهی - سازمانی - ایدئولوژی طلبی چپ و راست، به پیکاری میلیونی مردمان میهن داغدارمان گره زنیم و بیش از هر موقع از یکطرف افکار عمومی و بشریت متری را واداریم تا با فشار به دولت‌های خود، رابطه با این نظام آدمکش را به هیچ گیرند و به صفر رسانند و او را بیش از پیش به انزوای مطلق بکشانند و ورود همه عناصر کلیدی نظام به درون کشورهای خود را غیرقانونی و سفرای ارشد خویش را نیز از ایران خارج سازند. و از سوی دیگر نهادها و مجامع حقوق بشری جهانی را نسبت به ابعاد جنایات سه دهه حاکمیت سیاه در ایران به واکنش مؤثر برانگیزانیم و فریاد آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی را به پیکاری بی امان بدل سازیم.

انجام این کار از یکایک ما بر می آید. کمیته برگزارکننده یادمان یاد یاران درگوتنبرگ (سوئد) از تلاش خود در انجام این وظیفه دمی عقب نمی‌نشیند. باشد که به شکلی توامان این وظیفه را به پیش ببریم. بار دیگر از شما دست‌اندرکاران آرش تشکر می‌کنیم.

کمیته برگزارکننده یادمان یاد یاران - گوتنبرگ (سوئد)
تابستان ۱۳۸۸ برابر جولای ۲۰۰۹

یادمان کشتار تابستان ۱۳۶۷

در برلن - آلمان

مقدمه:

در برلن یادبود قربانیان اعدام های دسته جمعی زندانیان در تابستان ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) از همان نخستین سال برگزار شده است. شاید بتوان گفت به علت وجود تعداد زیادی از بازماندگان قربانیان، در این رابطه برلن از اولین شهرهای خارج از کشور بوده است.

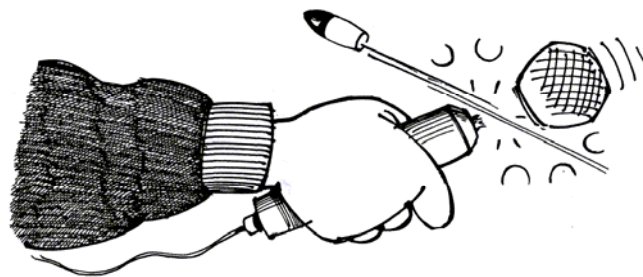
تا سال ۱۹۹۳ این بزرگداشت ها اکثراً و یا تماماً توسط بازماندگان این جنایت دولتی و با حمایت دیگر نهادها و افراد برگزار می شد؛ و زمان آن هم در اولین هفته ماه دسامبر بود، همان زمانی که اخبار کشتار به خارج از کشور رسیده بود. محل برگزاری هم در کنار بنای یادبود رزا لوگزامبورگ بود. آنچه به کانون پناهندگان در این رابطه برمی گردد، این است که بسیاری از فعالین سازمانده این مراسم از اعضای این کانون بودند.

در جواب دو سوال شما:

یک- از سال ۱۹۹۳ این روش تغییر پیدا کرد. پس از ترور میکونوس در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ و ابعادی که این تروریسم دولتی در مجامع خبری، سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری آلمان پیدا کرد، سالگرد این دو واقعه در برلن تا کنون نیز همزمان برگزار می شود. مبتکر این برگزاری دوگانه کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن بود. این ابتکار سبب آن شد که نظرمجامع نامبرده در برلن و تا حدودی هم آلمان، که توجه زیادی به ترور میکونوس و مسایل حول وحوش آن داشتند، اندک اندک به جنایت دولتی و سازماندهی شده دیگری نیز که ابعاد بسیار بزرگتری از میکونوس داشت، جلب شود. به جرات می توان گفت که اکنون دیگر کمتر نهاد جدی

* آیا یادمان ها توانسته اند و می توانند فارغ از وابستگی های سیاسی و از منظر حقوق بشر برگزار شوند؟

- این پرسش آترناتیو سومی را در نظر نمی گیرد. کمی در این باره توضیح می دهیم. "وابستگی سیاسی" اگر به معنای تقلیل دادن هر حرکتی در راستای منافع کوتاه مدت و تنگ نظرانه است، کاملاً ضروری است که جریانات و گروه های سیاسی بفهمند که به مسئله یادمان ها، از دنیایی تنگ نظرانه و به منظور "استفاده ابزاری" نباید بنگرند. اما طرف دیگر سکه (یعنی منظر حقوق بشر) این روزها حرف رمزی است که برای سیاست زدایی و چهره زدایی جانفشانان و جانباختگان دهه شصت بکار می رود. یا بطور کل کوشش می شود که "ثابت شود" که این موضوعات سیاسی نیست. در اینجا من با این دید مشکل دارم که سعی در تهی کردن ماهیت سیاسی مسائل را دارد و با افتخار بعنوان موضعی مد روز گفته می شود "من سیاسی نیستم". مگر می شود کشتار زندانیان سیاسی را موضوعی غیرسیاسی دانست؟ ولی همانطور که گفتیم به آن نباید از زاویه تنگ نظرانه گروهی و سازمانی نگریست. درواقع به زعم من نمی بایست به هیچ موضوعی به این شکل نگریست.



گفتگوهای زندان

* آیا این برنامه ها به همکاری میان کوشندگان و کمیته های برگزارکننده در این زمینه دامن زده است؟

- به نظر ما تا حد زیادی این امر صورت گرفته است. چراکه در سال های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ در گردهمایی های غیرمتمرکز همکاری گسترده و وسیع و کم سابقه ای بین نیروهای خارج کشور و همچنین داخل کشور برقرار شد.

* آیا برنامه های یادمان موفق شده اند رابطه و پیوندی میان زندانی های دهه ۶۰ و زندانیان سیاسی امروز برقرار کنند؟

- عدم رابطه و پیوند لازم میان زندانی های دهه ۶۰ و زندانیان سیاسی امروز ریشه نه در برنامه های یادمان، بلکه خیلی عمیق تر، در گسست بین نسل ها دارد. در اینجا نقل قولی از فرهاد سپهر در مقاله ای تحت عنوان "سازماندهی جنبش امروز" چاپ شده در گفتگوهای شماره ۲ (۱۹۹۸) می آورم:

"جنبش جدید ایران وجه مشترک تکرارشونده ای با جنبش های پیشین دارد و آن گسستن از نسل پیشین برای آغازی دیگر در راهی تجربه نشده دارد. چنین ویژگی ای، ضعف و قوت توأم هر جنبش تانکونی در ایران است. هر نسل از کاستی های نسل قدیم گسست می کند و در همان هنگام خود را از منابع و سرچشمه های تجربه انقلابی نسل پیشین محروم می سازد"

اما با آگاهی به این گسست و برای غلبه بر آن ما سعی کردیم در برنامه های یادمان ها و به ویژه گردهمایی های سراسری که در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ در شهر کلن برگزار شد، ارتباط و اعتماد متقابل را بین نسل های مختلف مبارزین و زندانیان سیاسی شکل بدهیم. از زندانیان سیاسی زمان شاه گرفته تا نسل اول (از آغاز حکومت اسلامی تا پایان دهه شصت) زندانیان سیاسی در رژیم جمهوری اسلامی، و سپس جوانانی که در دوره های اخیر (متأسفانه) طعم تعقیب، دستگیری و شکنجه را در رژیم جمهوری اسلامی چشیده اند. نتایج کار کم کم دارد خودش را در عرصه فعالیت ها و یادمان ها نشان می دهد. من شخصاً امیدوارم که این قدم ها در سومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران در شهر هانوفر (۱۸ تا ۲۰ سپتامبر)، از عمق بیشتری برخوردار شود.

<http://www.amnesty.org/en/library/info/MDE13/118/2008/en->

*

سوالات کمیته های برگزاری یادمان ها:

* دستاورد این نوع یادمان ها در مقابله با فراموشی، در توجه دادن افکار عمومی جهانی و به ویژه نهادهای بین المللی حقوق بشر به آن کشتارها، در حمایت از مادران خاوران و در بحث دادخواهی، چه بوده است؟
- توجه افکار عمومی جهانی را برانگیختن بدون حمایت و پشتیبانی رسانه های عمومی امری بسیار مشکل است. چرا که تنها برگزاری مراسم چند زبانه با اندکی مهمان غیر فارسی زبان، نمی تواند چاره ساز باشد. اما علت اینکه مطبوعات و رسانه های عمومی و یا نهادهای بین المللی حقوق بشر واکنش مناسب در مقابل این جنایات نشان نداده اند، از بی خبری این نهادها نبوده است. هنگامی که گالین دوپل بعد از اعدام های ۶۷ برای بازدید زندان ها آمده بود، با اینکه جلوی بند زنان "سرموضعی" را دیوار کشیده بودند تا او با ما دیدار نداشته باشد، ولی او از طریق چند زندانی از جزئیات کشتار ۶۷ با خبر شده بود. و یا اینکه در سال ۱۹۹۶ یکی از نشریات معروف آلمانی "شپینگل" با سه نفر از زندانیان سیاسی زن مصاحبه های مفصل چند ساعته داشت. بعد از این که این مصاحبه ها چاپ نشد در تماسی که این دوستان با خبرنگار نشریه گرفتند و علت را جویا شدند، خبرنگار با اظهار تاسف گفت: به خاطر رابطه ایران و آلمان از چاپ این مصاحبه ها معذوریم.

سازمان عفو بین الملل هم در سال ۲۰۰۸ بعد از گذشت ۲۰ سال برای اولین بار از این کشتار گزارش داد و این عمل را محکوم کرد^(۱). البته همه این ها دلیل توجیح کم کاری هایی که تا به حال شده نیستند و تنها نشان می دهند که چقدر کار ما در این زمینه دشوار است و پرمناغ. ما گروهی از زندانیان سیاسی سابق که در پروژه گفتگوهای زندان کار می کنیم تا به حال در چندین کنفرانس بین المللی زندانیان سیاسی در آلمان (برلین و کلن)، ایتالیا (فلورانس)، سرزمین باسک، سوئد (مالمو)، یونان (آتن)، هلند، دانمارک (کوپنهاگ) و... شرکت کرده و تلاش کردیم کشتارها و جنایات جمهوری اسلامی ایران را به گوش جهانیان برسانیم. در مورد دادخواهی ما عضو هیئت برگزارکننده کنفرانس بین المللی در همین زمینه در سال ۲۰۱۰ در شهر کپنهاک دانمارک هستیم. در این کنفرانس به مساله دادخواهی بین المللی از کشورهای آمریکای لاتین، سرزمین باسک، ترکیه، ایران و... پرداخته خواهد شد و راه های موجود در این زمینه به بررسی و تبادل نظر گذاشته خواهد شد.

زندان سیاسی،

بخشی از مبارزه طبقاتی است

کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا

با سیاسی از مجله آرش

در پاسخ به سوال های شما، در صدد هستیم که بصورت کلی و در یک مجموعه به آنها پاسخ دهیم، اگر چه برخی از سوال ها و یا عنوان ها را بدین صورت قابل پاسخ نمی بینیم. مادران خاوران را نمی شناسیم و اگر منظور مادران شهدای زندانی سیاسی است که در گلزار خاوران دفن شده اند، در همین جا از این تفاوت گزارشی بین این مادران عزیز و هزاران مادری که در سراسر ایران، هنوز داغدار عزیزانشان هستند، متاسفیم. در بحث دادخواهی نیز، آن را تنها متعلق به خانواده های آن عزیزان و دلاوران نمی دانیم. به اعتقاد ما دادخواهی از آن جان های شیفته و هزاران زندانی سیاسی که سال هاست در کشور ما توسط رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی فرسوده شده اند، بحثی گسترده است که جایز در این مقال نمی گنجد. اگر منظور سوال کننده از دادخواهی، شکایت بردن به دادگاه و با سیستم قضایی کشورهایی است که در آن زندگی می کنیم، به اعقاد ما کاری کم نتیجه است. در فردای سرنگونی این رژیم، شاید بتوانیم از این دادخواهی به نتیجه ای برسیم.

پیش از هر چیزی بایستی گفت که در تمام سال های تبعید در کشورهای خارج، ضرورت وجود روز و یا یادمانی برای بیاد داشتن آن همه جان های شیفته که در دوران جمهوری اسلامی به خون افتادند وجود داشت. تا پیش از کشتار عام انقلابیون زندانی در تابستان ۱۳۶۷، بخاطر گستردگی و همچنین پراکندگی روزهایی که رژیم پلید جمهوری اسلامی به این جنایت دست می زد، این مهم قابل دستیابی نبود. البته یافتن تاریخ هایی که سمبلی همه گیر باشد بخاطر توهم همسویی با یک جریان و یا حزب و سازمان سیاسی نیز در این میان بی تاثیر نبود. به عنوان مثال می توان از ۳۰ خرداد، که یکی از گره های تاریخ سیاسی و مبارزاتی، ماست نام برد. رژیم دقیقا در پس از این تاریخ، شمشیرش را برای همه از رو بست و با همین بهانه از ساعات اولیه روز بعد از آن به اعدام چندین نفر از معروف ترین زندانیان سیاسی آن دوران، همچون سعید سلطانی و محسن فاضل دست زد.

با وجود اهمیت بسیار این روز، بدلیل این که این روز با تظاهراتی که به دعوت سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۰ انجام گرفت و مخالفت امروزه، بیشترین احزاب و سازمان های چپ با این سازمان، هیچگاه این روز به عنوان روز یادمان شهدای جنبش مبارزاتی ایران شناخته نشد. در هر حال در سال های پیش از ۱۳۶۷ افراد و همبستگان سازمان های سیاسی، روزهایی را به یاد رفقای خود گرامی می داشتند که بیش و کم مربوط به دسته و گروه خود بود.

بیشتر کشتارهای رژیم از زندانیان سیاسی در سراسر سال های ۶۱-۱۳۶۰ روی داد که در سال های بعد ادامه یافت. همانطور که گفته شد بخاطر گستردگی و پراکندگی آن در در سراسر این سال ها، هیچ کس نمی توانست توافقی جمعی برای روزی از سال برای یادمان زندانیان سیاسی شهید بدست بیاورد. در تابستان سال ۱۳۶۷ متاسفانه این جنایت روی داد و در طی ماه مرداد در ابتدا هواداران و اعضا سازمان مجاهدین و در شهریور از زندانیان سیاسی چپ و مارکسیست به قتل گاه فرستاده شدند. با وجودی که زندانیان سیاسی متعلق به سازمان مجاهدین خلق در اواخر تیرماه و تمام ماه مرداد، اعدام شدند و سپس زندانیان سیاسی چپ، اما روز ۱۰ شهریور بطور سمبلیک به عنوان این روز انتخاب شد که بیشتر از سوی هواداران، خانواده ها و سازمان های سیاسی چپ به رسمیت شناخته شده و سال هاست که برگزار می شود. این تبعیض سیاسی و ایدئولوژیک

متاسفانه دوباره در طی این سال ها گریبان ما را گرفته و تقریبا هیچگاه از سازمان مجاهدین و یا هواداران آنها در گرامی داشت این روز شرکت نمی کنند و این جدایی و تفاوت آشکار سیاسی در میان شهدا و کشته شدگان این سازمان و چپ ها و مارکسیست ها نیز ادامه یافته است.

در تمام این سال ها در سیدنی استرالیا، مراسمی در گرامی داشت یاد همه زندانیان سیاسی در حدود شهریور ماه برگزار شده است. در سال های اخیر، " کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا " بصورت گسترده و منظم به این مهم پرداخته است. در دوره های پیش از این برخی از اعضای این کمیته بصورت پراکنده و در همراهی با افراد دیگر برای برپایی این یادمان کوشیده بودند. سه نفر از اعضای کمیته ما از زندانیان سیاسی سابق هستند و تمامی اعضا از فعالین سیاسی با مواضع متفاوت در طیف گروهها و سازمان های سیاسی چپ می باشند که متاسفانه رفا و وابستگان بسیاری را در نبردی نابرابر با رژیم جمهوری اسلامی از دست داده اند.

یکی از مهمترین دستاوردهای این یادمان ها، همانطور که در کشورهای دیگر نیز قابل مشاهده است، توجه و حمایت روز افزون افکار عمومی، نهادهای حقوق بشر، اتحادیه های کارگری، زنان و دانشجویان، مطبوعات مستقل و روزنامه نگاران و اهل قلم از مبارزات اجتماعی برای آزادی های مدنی، سیاسی و اجتماعی، عدالت اجتماعی و دموکراسی، و پافشاری بر توقف سرکوب و خشونت، آزادی زندانیان سیاسی، لغو احکام اعدام، شلاق، سنگسار، شکنجه و کشتارهای جمعی در ایران بوده است. کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا، در راستای تحقق بخشیدن به اهداف خویش منجمله ایجاد ارتباط ارگانیک با احزاب سیاسی چپ و پیشرو، اتحادیه های کارگری و نهادهای حقوق بشر بمنظور جلب حمایت و نیز آگاه نمودن آنان از نقض مداوم حقوق بشر و پایمال نمودن حقوق دموکراتیک در ایران، بطور مداوم اخبار و اسناد لازم (دوران سی ساله حکومت این رژیم) را به اشکال مختلف در اختیار این نهادها قرار داده و یا در آکسیونهایی که برگزار میکند با سخنرانی و حتی برقراری ارتباط مستقیم با فعالین سیاسی و کارگران در ایران این امر مهم را پیش میبرد. در ۳۰ نوامبر ۲۰۰۷ در پی آکسیون اعتراضی و ارتباط مستقیم تلفنی با فعالین کارگری و سیاسی برای آزادی کارگران زندانی بود که سازمان عفو بین الملل کمپین جهانی برای آزادی محمود صالحی و منصور اسانلو براه انداخت. در سال گذشته کمپین "فرزاد را آزاد کنید با تصویر او" در سایت اتحادیه معلمان ایالت نیوساوت ویلز به چاپ رسید. در پی مجموعه این فعالیتها است که، همانطور که در مراسم یادمان سال گذشته ما در سپتامبر نیز اشاره شد، پس از بیست سال سکوت، اولین بیانیه رسمی در آگوست ۲۰۰۸ از جانب سازمان عفو بین الملل بمناسبت بیستمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران با خواست محاکمه عوامل این جنایت علیه بشریت صادر شد.

با وجودی که بیشترین فعالیت ما در رابطه با مبارزات کارگران در ایران و استرالیا است، اما تا حد توان به دیگر فعالیت ها و مبارزات اجتماعی و طبقاتی می پردازیم و از جمله آنها یادمان زندانیان سیاسی در گذشته و حال، دانشجویان و زنان است. در تمام این سال ها ما تلاش کرده ایم که از اعضا و فعالین سیاسی استرالیایی به این مراسم دعوت کنیم و توجه آنها را به موضوع زندانیان سیاسی ایران، خارج از هر گونه تعلق گروهی جلب کنیم. اگر چه روشنفکران و فعالین سیاسی غیر ایرانی با این موضوع آشنایی دارند، اما یادآوری این بی عدالتی ها که همیشه در کشورمان صورت می گیرد به فهمیدن مشکلات مردم در این بخش از جهان کمک می کند. اساس حرکت ما و معرفی مبارزات زندانیان سیاسی ایران به فعالین سیاسی استرالیایی بر حقوق بشر و عدالت اجتماعی است. اگر چه ما هنوز در تعریف زندانیان سیاسی و عقیدتی سردرگمیم و اما همواره تلاش کرده ایم.

بازتاب این حمایتها و توجه عمومی در عرصه های دیگری نیز نمودار است: استقبال و حضور گسترده تر ایرانیان و غیرایرانیان، فعالین سیاسی از طیف های مختلف و حتی مجاهدین (گرچه محدود) در مراسم یادمانها و آکسیونهای اعتراضی، انجام چندین مصاحبه و سخنرانی توسط زندانیان سیاسی سابق در رادیوهای ایرانی محلی و سراسری، بالاتر رفتن درصد فروش کتاب و خود مجله آرش (کمیته میز کتاب نیز دارد)، دعوت از اعضای کمیته جهت سخنرانی در مورد اوضاع حقوق بشر و کارگران در

ایران در دفتر سازمان عفو بین الملل، سخنرانی در مراسم و آکسیونهای مختلف احزاب سیاسی چپ، انعکاس اخبار، مقالات و بیانیه های اعتراضی نسبت به سیاستهای سرکوبگرانه رژیم بشکل صوتی، تصویری و نوشتنی در سایتها و نشریات احزاب چپ و چند اتحادیه کارگری، برپائی آکسیونهای مشترک با اتحادیه های بزرگ کارگری استرالیا منجمله تظاهرات جهانی اخیر در ۲۶ ژوئن که با حمایت سازمان عفو بین الملل، توسط ۴ اتحادیه جهانی ۱۷۰ میلیون عضو در همبستگی با کارگران ایران فراخوانده شده بود با طرح خواست مشترک مبنی بر احترام به حقوق بشر و قوانین برسمیت شناخته شده بین المللی کارگری، آزادی بی قید و شرط دستگیر شدگان اول ماه مه و همه زندانیان سیاسی، محکوم نمودن سرکوب و دستگیری و تعقیب فعالین کارگری و شهروندان بالخص در اعتراضات گسترده اخیر نسبت به نتیجه انتخابات که به جنبشی علیه کل رژیم جهت گیری یافته است.

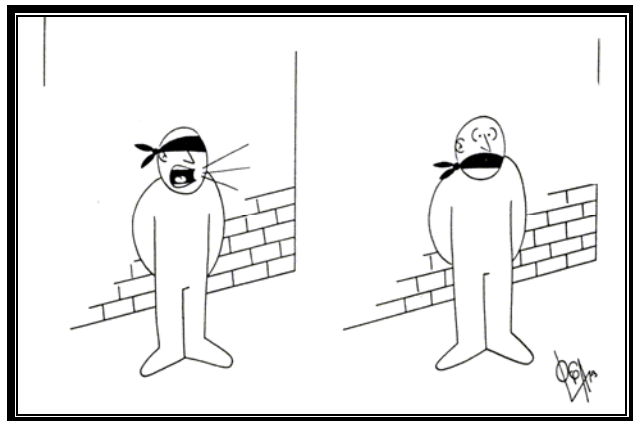
ما هنوز از کشته شدگان بهایی، مسیحی، سنی و یا سلطنت طلبان یاد نمی کنیم، اگر چه هیچ گونه نظرمنفی نیز به این عزیزان نداریم. به اعتقاد ما این از ضعف ماست و در صدد هستیم در مراسم آینده آن را جبران نماییم. با وجودی که ما و بسیاری دیگر روزی در شهریور را بطور سمبلیک به عنوان یادمان زندانیان سیاسی پاس می داریم، اما معتقدیم که رژیم از همان فردای ۲۲ بهمن به تعرض به حقوق بشر و کشت و کشتار مخالفین سیاسی و عقیدتی خود پرداخته و هنوز هم ادامه می دهد.

در سیدنی علاوه بر کمیته ما که بصورت منظم این مراسم را برگزار می کند و تعداد افراد شرکت کننده در آن خوشبختانه زیاد است، رفقای دیگری با تعلقات سازمانی متفاوتی نیز این روز را برگزار می کنند. با وجودی که همیشه سعی نموده ایم که برگزاری این مراسم با همراهی و همکاری همه افراد صورت گیرد، اما اغلب با عدم همراهی بخشی روبرو شده ایم. همانطور که در بالا گفته شد، ما در هیچ مراسمی موفق نشده ایم که از همراهی فعالین سازمان مجاهدین خلق استفاده کنیم و یا اقلیت های مذهبی و قومی که مورد تعدی بسیار رژیم شده اند را در میان خود داشته باشیم. اما در میان کوشندگان برگزاری این مراسم، همراهی و همیاری داشته، این کوشش در دیگر فعالیت ها نیز توسعه یافته است.

نکته مهمی که باید یاد آوری شود ایجاد وب سایت کمیته همبستگی به دو زبان فارسی و انگلیسی است که توانسته با انعکاس اخبار و مسائل حقوق بشر و کارگری ایران نقش موثری در توجه بیشتر افکار عمومی بویژه در میان جامعه ایرانیان به نه تنها امر مقابله با فراموشی نسبت به جنایات ضد بشری از جمله کشتار زندانیان سیاسی در سالهای ۶۰ و تابستان ۶۷ و جایگاه گلزار خاوران و خاوران ها در تاریخ مبارزاتی نسل قدیم و جدید ایران، بلکه به ضرورت دادخواهی و به محاکمه کشاندن عوامل جنایت و کشتار، استثمار، تبعیض و بیعدالتی در طول سی سال گذشته و همچنین تداوم مبارزه طبقاتی با نظام سرمایه داری و ارتجاعی جمهوری اسلامی برای صلح، آزادی و عدالت اجتماعی واقعی داشته باشد.

به اعتقاد ما هیچ گونه تفاوتی بین همه زندانیان سیاسی در همه دوران های تاریخ سیاسی اخیر کشورمان وجود ندارد. مبارزه سیاسی در ایران مبنایی، طبقاتی داشته و همواره مبارزه طبقات فرودست و زحمتکش با فرادستان و حکومت ها بوده است. مبارزه برای آزادی، عدالت و دنیای بهتر و زیباتر در هیچ مقطع تاریخی باهم تفاوتی نمی کند که زندانیان سیاسی این فعالیت ها با هم تفاوتی داشته باشند. به اعتقاد ما حقوق انسانی و اجتماعی زندانیان سیاسی اخیر ایران همچون، منصور اسانلو، برادران علایی، فرزاد کمانگر، کارگران هفت تپه، زنان، دانشجویان و بسیاری دیگر که در خیزش اخیر مردم در خیابان ها دستگیر شده اند با رفقای ما که در سال های ۱۳۶۰ به خاک افتادند و یا در سیاه چال ها فرسوده شدند وجود ندارد، اگر چه بسیاری از ما بصورت شخصی وابستگی عاطفی و سیاسی با آن دلاوران داشته ایم.

جون ۲۰۰۸
labour.kargar@gmail.com
www.unionkar.com



ما و یادمان های فاجعه ی ملی

مرکز برگزار کننده یادمان های دهه ی شصت در آتلانتا بنیاد اسماعیل خوبی، نهاد فرهنگی-فرا سیاسی و غیر انتفاعی است. یادمان ها از بدو تاسیس بنیاد در سال ۲۰۰۰ میلادی، با عنوان "کنگره ی فاجعه ملی" برگزار شده است. برنامه ها ترکیبی از بیان خاطره توسط تجات یافتگان آن فاجعه، نمایش فیلم، تئاتر، شعر خوانی، موسیقی و سخنرانی در مورد مسائل سیاسی و فرهنگی در ایران زیر حاکمیت نظام ولایت فقیه بوده است.

رژیم ولایت فقیه تلاش داشته و دارد که، جنایات انجام داده دهه شصت را با پرده پوشی ها و سکوت خیانتکارانه، از حافظه تاریخی مردم حذف کند. در این راستا تلاش می کند که حتی آثار آن جنایات هولناک ضد بشری راه، با جنایتی دیگر چون، نابودی گلزار خاوران، گورستان آن جانباختگان راه آزادی، به این هدف شوم خود دست یابد! این رژیم در تمامیت خود، استخوان های آن عزیزان را هم در گورشان رها نمی کند! بنابراین تلاش در زنده نگاهداشتن، دادخواهی، جمع آوری اسناد و مدارک این فاجعه، یک وظیفه ی تاریخی و انسانی است. در این راستا، بنیاد خوبی در پایان برنامه ی یادمان در سال ۲۰۰۴ فراخوانی برای تشکیل "کمیسیون حقیقت یاب فاجعه ی ملی"، بمنظور پاسخ گویی به بازماندگان این جانباختگان و ملت ایران وهمچنین برای ثبت و ضبط در تاریخ و دادخواهی، با اهداف زیر صادر، و از همه ی نجات یافتگان، آزادخواهان، نهاد های سیاسی و فرهنگی دعوت به همکاری کرد:

۱. تبدیل تاسیسات پیرامون گور خمینی به موزه ی جنایات جمهوری اسلامی در پی گذر از این نظام و برقراری حاکمیت مردم.
۲. جمع آوری کلیه اسناد، گزارش ها، خاطرات و غیره بصورت های نوشتاری، شنیداری و دیداری برای تحویل و نگهداری در موزه ی جنایات رژیم.
۳. بنای یادبود فاجعه ی ملی

بجز در مورد بند سه در بالا، در سایر موارد همکاری لازم حاصل نشد. دست آورد مهم این یادمان ها، زنده نگاهداشتن این جنایات در حافظه تاریخی مردمان ایران، بویژه در میان قشر جوان بعد از انقلاب، که در آن دوران سیاه، کودک بوده و یا هنوز بدنیا نیامده بودند است. همچنین در همدردی و همدلی با نجات یافته گان آن فاجعه و خانواده های جان باختگان و مادران خاوران، و در تسکین آلام آنان و تقویت روحی و روانی

کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)

پاسخ به سؤالات نشریه آرش

رژیم جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۶۷، در کمتر از دو ماه هزاران زندانی سیاسی را قتل عام کرد. آمار دقیق قتل عام شدگان به دلیل سانسور، خفقان و شرایط پلیسی حاکم بر ایران مشخص نیست. تاکنون نام نزدیک به پنج هزار نفر از آنان توسط خانواده های جان باختگان، زندانیان سیاسی سابق، سازمانها و احزاب سیاسی مخالف رژیم و نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر ثبت شده است.

کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، در واقع نقطه اوج کشتار مخالفان رژیم در زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰ است. در سال های اولیه دهه ۱۳۶۰، رژیم جمهوری اسلامی هزاران تن از مخالفان خود را دستگیر، شکنجه و اعدام کرد و یا ربود و به قتل رساند. آمار دقیق کشته شدگان در زندان ها، در این سال ها هم چون کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۰ مشخص نیست. اسامی و لیست های متعدد و پراکنده توسط سازمانها و احزاب سیاسی، نهادهای دموکراتیک و حقوق بشری انتشار یافته است، که در مجموع نام دوازده تا پانزده هزار نفر به ثبت رسیده است.

با اشاره مختصری به روند کشتارها در دهه شصت می خواهیم تاکید کنیم که تکرار و بازگویی آنچه که در زندانهای رژیم در دهه ۶۰ گذشت برای حفظ حافظه تاریخی مردم مان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اهمیت این موضوع زمانی آشکارتر می شود که به عمق سانسور و خفقانی که رژیم پیرامون این کشتارها به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ ایجاد کرده است، توجه کنیم. رژیم اگرچه در سال شصت و حتی اوایل سال شصت و یک اعدام ها را با هدف ترساندن و عقب راندن مردم از مطالبات شان وسیعاً تبلیغ کرد، با گسترش خفقان در جامعه، از انتشار هر نوع خبری در رابطه با کشتار مخالفان جلوگیری و آن را تحت الشعاع جنگ با عراق قرارداد. قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ بر همان بستر و در نهایت پنهان کاری به اجرا درآمد و خیلی سریع به خط "قرمز" رژیم تبدیل شد.

رژیم همه ی این سال ها تلاش کرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ و کشتار مخالفان در اوایل دهه ۶۰ را به یاری سرکوب و گذر زمان از حافظه و ذهنیت جامعه و مردم و تاریخ پاک کند. زندانیان سیاسی که به طور دسته جمعی در تابستان ۱۳۶۷ به قتل رسیدند، عموماً در گورهای جمعی به خاک سپرده شدند. بسیاری از این گورها هنوز برای خانواده ها ناشناخته هستند. رژیم در همه ی این سال ها، از دادن نشانی گورها و محل دفن کشته شدگان به خانواده ها خودداری کرده است. به این وسیله تلاش کرده این جنایت هولناک را به همراه قربانیانش دفن کند. مقاومت و مبارزه خانواده ها برای شناسائی گورها و زنده نگه داشتن یاد عزیزان شان با برگزاری مراسم های نوروزی و سال گردهای قتل عام در خاوران و در مجامع خانوادگی، مانع رسیدن رژیم به هدف خود برای پاک کردن حافظه و ذهنیت جامعه و مردم از این جنایات شدند. با این حال، اختناق و سرکوب در ایران در این سال ها به حدی بوده است که عموم مردم ایران هنوز از این جنایات و وسعت آنها در دهه ۶۰ اطلاع ندارند.

در یک دهه اخیر جامعه ایران دستخوش تحولات و پیدایش جنبش های اجتماعی زیادی بوده است. کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ در صورت وجود جنبش وسیعی از خانواده ها و اتخاذ تاکتیک ها و روش های مبارزاتی متفاوت و استفاده از تجارب خانواده ها در دیگر کشورها نظیر جنبش مادران در آرژانتین، می توانست به یک امر نسبتاً اجتماعی تبدیل شود. درست است سرکوب و اختناق در ایران در این رابطه مثل سایر مسائل اجتماعی نقش ترمزکننده و حتی متوقف کننده داشته است، لیکن

آنان موثر بوده اند. ضعف بزرگ نهاد ها و افراد کوشنده ی برگزار کنندگان ما، جلب توجه افکار عمومی جهانی و نهادهای بین المللی حقوق بشری بوده است. دلیل این کمبود، درون گرایی جامعه ی ایرانی، گروه گرایی و نبود و یا کمبود روابطی سازنده و هدفمند در میان مراکز و کمیته های برگزار کننده ی یادمان ها است.

اگر مراکز و افراد کوشنده به "فاجعه ی ملی" با دیدگاهی فرا گروهی و حقوق بشری و بدور از وابستگی های سیاسی، می نگریستند و عمل میکردند، بدون شک نتیجه جز این می بود. که شاهدش هستیم. اکثریت ما ایرانیان تبعیدی و مهاجر ممکن است که از نظر تئوری به دموکراسی و حقوق بشر باورمند باشیم، ولی در کردار و رفتار خود، خلاف آن را وانمود میدهیم و بقول معروف "در عمل کم می آوریم" و این یک ضعف بنیادین در همه ی کارهای دستجمعی ما ایرانیان است، و تا زمانی که در رفع این مشکل، آگاهانه تلاش نکنیم در کارهای دستجمعی، به موفقیت دلخواه نخواهیم رسید!

تصور می کنم تنها کار انجام شده برای جلب افکار عمومی جهانی در رابطه با کشتارهای رژیم، برگزاری دادگاه نمادین "دادگاه جهانی نظارت بر رعایت اصول انسانیت در ایران" باشد. این دادگاه سه روزه، در سپتامبر سال ۲۰۰۴ در پاریس، یکی از مراکز بزرگ جامعه ی ایرانی تبعیدی و مهاجر برگزار گردید. من نیز در این دادگاه شرکت داشتم. اما، از آنجا که تلاشگر این پروژه دکتر منوچهر گنجی بود، افراد از خانواده های دیگر سیاسی نه تنها بعنوان ناظر و تماشاچی شرکت نکردند، در پیش و پس آن هم چیزی نگفتند و ننوشتند! سکوت!

روشن است، تا زمانی که، ما ایرانیان نتوانیم از دیدگاه جهان شمول حقوق بشری که نه مرز سیاسی می شناسد و نه مرز جغرافیائی به این جنایات بنگریم، و توانمندی فردی و گروهی ما، تبدیل به نیروی جمعی نگردد، به داد خواهی نخواهیم رسید.

در پیوند با همکاری با کوشندگان و مراکز دیگر برگزار کننده ی یادمان ها، در بنیاد اسماعیل خوبی، کوشش شده و میشود که با همکاری چند مرکز در شهرهای دیگر انجام شود. این همکاری ها فقط در سطح دعوت سخنران های مشترک، بمنظور صرفه جویی در هزینه ی برنامه ها بوده است و فکر می کنم تا زمانی که دستجمعی نخواهیم وارد فاز کارزار بین المللی و دادخواهی شویم، در همین سطح، محدود خواهد ماند.

ما در برنامه ی یادمان سال گذشته، تلاش کردیم از زندانیان سیاسی دوره های مختلف در برنامه داشته باشیم. بانو صابری و دکتر رضا غفاری از دهه شصت و احمد باطنی از زندانیان سال های اخیر شرکت داشتند. مقایسه ی دوره ای رفتار با زندانیان سیاسی و شکنجه ها در شناخت این نظام آموزنده بود. در دهه ی اول انقلاب، از آنجا که زندانی مخالف کل نظام بود، و بدلیل نبود فشار نهادهای بین المللی روی رژیم، شکنجه ها و کشتارها بس گسترده تر و با شقاوت بیشتری همراه بوده تا سالهای اخیر، که ایرانیان برون مرز و نهادهای حقوق بشری با اطلاع رسانی و فشار بر رژیم، و همچنین با وارد شدن نسل جدیدی از زندانیان که لزوماً خواهان براندازی رژیم نبوده و نسل جدیدی از زندانبانان، تا حدی از شقاوت در برخورد با زندانیان سیاسی کاسته شده بوده است.

برنامه های یادمان، بخودی خود نمی توانند پیوندی میان زندانیان سیاسی اوایل انقلاب و زندانیان سیاسی دهه ی اخیر برقرار کنند، برگزار کنندگان فقط می توانند با دعوت مشترک از آنها در یک برنامه، تسهیل کننده باشند، کاری که ما در سال گذشته کردیم و نتیجه ی آن هم مثبت بود. اما، در مجموع چنین بیبندی بوجود نیامده است، که دلایل آن هم اختلاف دیدگاه های سیاسی، شخصیتی و فرهنگی میان زندانیان سیاسی دو دوره ی تاریخی است.

به امید استقرار دموکراسی، آزادی، برابری و دادخواهی در ایران
بنیاد اسماعیل خوبی - آتلانتا

✱

از پنج میلیون بیینده در ایران و خارج ایران داشته است. به رغم همه ی این تلاش ها و تلاش هایی که دیگران در سطوح مختلف انجام داده اند، افکار عمومی مردم ایران و جهان هنوز از کشتار هزاران انسان به خاطر اعتقادات و مرام سیاسی شان در ایران، آگاه نشده اند.

شاید لازم باشد برای روشن تر شدن موضوع، به یک مورد تاریخی که کمابیش همه ی ما با آن آشنا هستیم اشاره کوتاهی داشته باشیم. شیلی را همه می شناسند. مردم در همه ی جای دنیا، شیلی را برای نخستین بار با پینوشه و کشتار جمعی مخالفان اش در زندان و ورزشگاه ساندياگو شناختند. هنوز هم با آنکه بیش از چهار دهه از این کشتارها می گذرد، هرگاه صحبت از شیلی می شود، بلافاصله جنایات پینوشه و کشتار مخالفان در ذهن ها تداعی می شود. در حالی که در شیلی صحبت از کشتار سه تا چهار هزار نفر از مخالفان سیاسی بوده است. در ایران رژیم جمهوری اسلامی بیش از بیست هزار نفر از مخالفان خود را در زندان ها در دهه شصت کشتار کرد، اما هنوز افکار عمومی جهانیان از این جنایت هولناک که در تاریخ معاصر در نوع خود بی نظیر بوده است، اطلاع ندارد. ما هنوز نتوانسته ایم سمپاتی جهانیان را آن گونه که به شیلی و آرژانتین داشته اند، نسبت به قربانیان جنایت رژیم جمهوری اسلامی در دهه شصت و به تبع آن نسبت به خانواده ها و به ویژه مادران جلب کنیم. هیچ توجیهی، حتی طرح زمان و شرایط تاریخی را نمی توان برای کم کاری مان در این رابطه بهانه کنیم.

کمیته ها یا جمع های برگزارکننده یادمان ها و سمینارها اساسا به دلیل محدود کردن فعالیت های خود به مراسم های یادمان و سمینار به زبان فارسی، عملا فاقد تاثیر گذاری برافکار عمومی غیرایرانیان و فعالیت های بین المللی بوده اند. برای پاسخ به این پرسش که آیا یادمان ها می توانند فارغ از وابستگی سیاسی و از منظر حقوق بشر برگزار شوند، لازم است ابتدا حقوق بشر را معنی کنیم. چنانچه برداشت ما از حقوق بشر همان برداشت متداولی است که "سیاسی زدائی" و "بی طرفی" را تبلیغ می کند، اما در عین حال هم سیاسی است و هم با طرف، پاسخ منفی است. دفاع از حقوق بشر به خودی خود یک کار ارزشمند و انسانی است، اما هیچ جمع و گروه و سازمانی، حتی نهادهای مدافع حقوق بشر بین المللی نمی توانند ادعا کنند وابستگی سیاسی ندارند، اگرچه همواره این ذهنیت را دامن می زنند که سیاسی فکر نمی کنند. جامعه بشری، یک جامعه طبقاتی است. هر نوع موضع گیری ولو در حوزه حقوق بشر، زمانی که به نفعی سرکوب، خشونت، زندان، شکنجه، اعدام، تبعیض های نژادی، قومی، مذهبی، جنسی و... مربوط می شود، در مقابله با طبقه حاکم، سیاست ها و باورمندی های آن قرار می گیرد. به یک معنی بدون آنکه حتی بخواهی، مواضع سیاسی او را نفی کرده ای. در جامعه ای که همه چیزش سیاسی است، نقض حقوق بشر با قدرت و حکومت و اعمال سیاست سرکوب، تضییقات و احجافات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نابرابری های جنسی و... رابطه تنگاتنگ دارد، نمی توان حقوق بشر را از مسائل سیاسی جدا کرد. اکثریت قریب به اتفاق فعالان کمیته های برگزارکننده مراسم های یادمان، دارای مواضع سیاسی هستند و همه ی آنها قربانی سیاست های رژیم جمهوری اسلامی و نقض حقوق بشر از سوی آن بوده و نمی توانند در دفاع از حقوق بشر سیاسی فکر نکنند.

در بحث دادخواهی و حمایت از طرح دادخواهی خانواده ها و در راس آنها مادران، جمع های مختلف فعالیت هائی در سطوح مختلف در خارج کشور انجام داده اند، اما فعالیت در این حوزه نیز بیشتر معطوف به جامعه ایرانیان در خارج کشور بوده و از محدوده اعلام مواضع، انتشار چند بیانیه و اطلاعیه و تنظیم چند سند و عرضحال و ارسال آنها به نهادهای حقوق بشری و بین المللی فراتر نرفته است. در میان فعالان این حوزه، نظرات گوناگونی در باره دادخواهی، اشکال و روشن ها پیشبرد آن و مراجعی که برای دادخواهی مورد خطاب قرار می گیرند، مطرح است. گروهی معتقدند دادخواهی را باید به محاکمه جمهوری اسلامی تبدیل کرد و این کار را باید در یک دادگاه مردمی، ترجیحا در ایران و بعد از جمهوری اسلامی انجام داد. پیروان این نظریه، که بیشتر از میان خانواده های جان باختگان و جان بدربرندگان دهه ۶۰ هستند، فعالیت هائی را در دوسال گذشته برای

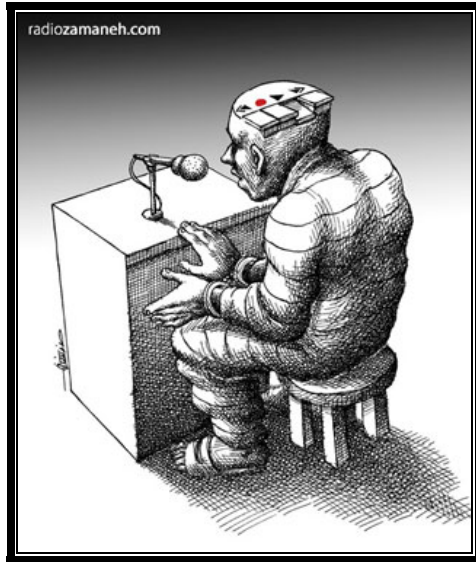
این واقعیت راهم باید پذیرفت که اعمال نظر یک گرایش معین در مبارزات خانواده ها و مراسم های خاوران و اتخاذ برخی روش های سازش کارانه و غیرضروری با حکومت، مانع جدی پیدایش جنبش وسیعی از خانواده و تبدیل آن به یک جریان اجتماعی شده است. جنبشی که بتواند در مقابل فشارهای روزافزون دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رژیم پایداری کند و جمع های وسیع تری از خانواده ها را صرفنظر از وابستگی سیاسی عزیزان شان به دور هم جمع کند. سیاست تفکیک میان کشته شدگان سال های نخستین دهه ۶۰ و قتل عام شدگان تابستان ۶۷، که از سوی جریاناتی که در نخستین سال های دهه ۶۰ اعدامی نداشته اند اعمال شده، عامل دیگری است که همه ی این سال ها مانع پیدایش جنبش وسیع خانواده ها بوده است.

با این حال، ایستادگی خانواده ها با وضعیت و مختصات کنونی اش در مقابل فشارهای دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی برای درهم شکستن مقاومت آنها بی نظیر بوده است. مادران، این مبارزان خستگی ناپذیر و اسطوره های گمنام بزرگترین نقش را در مبارزات جاری خانواده ها به عهده داشته اند. آنها به حق پرچمدار مبارزه خانواده ها به ویژه در خاوران و حق خواهی و مطالبات آن ها برای رسیدگی به کشتار عزیزان شان هستند. مادران و در کنار آن ها همسران و خواهران جان باخته گان، همه ی این سال ها، اقدامات رژیم را برای از میان بردن آثار این جنایات و پاک کردن آن ها از حافظه جامعه و تاریخ با شکست مواجه ساختند.

یادمان هائی که در خارج کشور برگزار می شوند، در واقع بخشی از مبارزه نسلی است که در دوران حیات خود شاهد خونبارترین جنایات در زندان های ایران بوده است، نسلی که علی رغم تمامی ضعف ها و کمبودهایش، پراکندگی ها و مواضع سیاسی متفاوتش، نقش به سزائی در مقابله با فراموشی ها ایفا کرده است. برگزاری مراسم های یادمان در خارج کشور در شرایطی که در ایران امکان برگزاری آنها نیست، از اهمیت ویژه ای برای مقابله با فراموشی برخوردار هستند.

علی رغم این نقش مهم و تاثیرگذار، بیشتر مراسم های یادمان در خارج کشور جامعه ایرانی را مورد خطاب قرار داده، فعالیت هائی در خود بوده و نتوانسته اند رابطه نزدیک و ارگانیکی با جوامعی که در آن ها به سر می بریم، ایجاد کنند. در این رابطه ضعیف عمل کرده ایم. افکار مردم جوامعی که در آن ها به سر می بریم از آنچه که بر مردم ایران در دهه شصت رفته است اطلاع ندارند. در اینجا صحبت از نهادهای حقوق بشری و یا چهار حزب و سازمان سیاسی غیرایرانی نیست. آنها به واسطه نقش و جایگاهی که دارند در پی اطلاعات هستند و ما هم به دلیل اهمیتی که برای اطلاع رسانی در باره آنچه که به ویژه در دهه شصت بر توده های مردم ایران رفته است، با گشاده دستی به آن ها اطلاعات داده ایم. تا آنجائی که به کانون زندانیان سیاسی ایران در بیست سالی که از تاسیس آن می گذرد مربوط می شود، به ویژه از زمانی که در خرداد ۱۳۷۳ فعالیت های رسمی خود را در تبعید آغاز کرد، رابطه نزدیکی با این نهادها داشته و همواره به عنوان یکی از منابع اصلی مورد وثوق و اعتماد آن ها پیرامون سرکوب و زندان عمل کرده است. کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) به عنوان یک تشکیلات سراسری، دمکراتیک و سیاسی زندانیان سیاسی سابق، فعالیت های خود را محدود به برگزاری مراسم یادمان و سمینار و مستند سازی به زبان فارسی نکرده است. انتشار دو دوره هفته نامه خبری به زبانهای انگلیسی و سوئدی با تیراژ چند هزار تائی به مدت ده سال، برگزاری دو سمینار بین المللی در دهمین و بیستمین سال کشتار زندانیان سیاسی، برگزاری جلسات متعدد سخنرانی ویژه کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ به زبان های محلی در محیط های دانشگاهی و سیاسی، اطلاع رسانی و کار رسانه ای به صورت برنامه ریزی شده و روتین به ویژه در ارتباط با رسانه ها و مطبوعات غیرایرانی، سازماندهی اعتراضات سیاسی و اجتماعی با هدف آگاه سازی افکار عمومی و برای مقابله با فراموشی ها، سرکوب و زندان در ایران و فعالیت های افشاگرانه و آگاه گرانه در محیط های زندگی مان، از جمله فعالیت های بوده که کانون در این سال ها برای آگاه سازی افکار عمومی جهانیان به اجرا در آورده است. در میان این فعالیت می توان به تهیه و نمایش فیلمی با عنوان "شاهدان چشمبند زده" اشاره کرد که بیش

تشکیل یک دادگاه بین المللی مردمی به شیوه دادگاه معروف راسل آغاز کرده اند. گروهی کمیسیون حقیقت یاب را برای دادخواهی تجویز می کنند، اما هنوز برنامه عملی برای آن پیشنهاد نکرده اند. نظر دیگری هم هست که معتقد است دادخواهی را باید در دادگاه های داخل کشور مطرح کرد. ظاهراً این نظر معتقد نیست تمامیت رژیم در کشتارها سهیم بوده و دادگاه ها و مراجع قضائی تحت قیومت جمهوری اسلامی و بخشی از ماشین سرکوب در ایران هستند.



زندان و مقاومت سیاسی

مجله‌ی فرهنگ و منازعات شماره ۵۵ / پائیز ۲۰۰۴ (۱)

دومینیک لین‌هارت Dominique Linhardt

ترجمه‌ی حمید محوی

اسارت انقلابی

رویارویی در زندان، بین سازمان های انقلابی مخفی و دولت.

درباره آلمان در سال های ۱۹۷۰

<http://www.conflicts.org/index1588.html>

خلاصه

درک زندان به عنوان عرصه‌ی رویارویی بین دولت و گروه هایی که به خط مشی مبارزه مسلحانه مخفی روی آورده بودند، به سادگی امکان پذیر نیست. پیش از همه، در واقع دستگیری و محبوس کردن به اصطلاح «تروریست ها»، به مثابه بازداشت گاه به نظر می رسد. با این وجود در آلمان، طی سال های ۱۹۷۰ اعضای گروه هایی که مدعی خط مشی «جنگ مسلحانه در داخل شهرهای بزرگ کشورهای صنعتی» بودند، در موقعیت اسارت، محیط زندان را به عرصه مبارزه ای تمام عیار علیه دولت آلمان غربی تبدیل کردند. این مقاله مروری ست بر تاریخ تبدیل زندان به عرصه رویارویی با سیاست و متعاقباً موضوع سیاسی سازی محیط زندان تحت رابطه ای سه وجهی که مورد بررسی قرار می گیرد. پیش از همه موضوع شکل گیری فضای زندان به عنوان صحنه منازعه، از طریق گسترش استراتژی «عمل انقلابی» در پیوست با چنین فضایی، مطرح می گردد؛ و سپس چگونگی عینی تأثیراتی که چنین تحولاتی در زندان به وجود آورده. و سرانجام، نشان خواهد داد چگونه این مبارزه به آزمونی برای دولت شد که در پاسخ گویی به آن دست به عکس العمل هایی زد که چندان قابل احترام نبود و قویا همان شاخص های دموکراتیکی را که مدعی آن بود زیر علامت سؤال برد. انتقاداتی که به نتایج چنین آزمونی وارد آمد و مسئله ای که مطرح شد می تواند به عنوان مرحله ای مورد

در پاسخ به این سؤال که آیا برنامه های یادمان توانسته اند به همکاری میان کوشندگان و کمیته های برگزارکننده دامن بزنند، ابتدا لازم است معنی و مفهوم و سطح همکاری را روشن کنیم. چنانچه منظور از همکاری، فعالیت و سازماندهی مشترک و پیشبرد یک سیاست و برنامه معین سراسری است، پاسخ ما به آن منفی است. حتی ما به عنوان کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید)، که تقریباً سیاست یک دستی را دنبال می کنیم، به دلایل زیادی، از جمله شرایط های اجتماعی که در آن ها به سر می بریم، شرایط جغرافیائی، امکانات و توانائی هائی هایمان در محل، قادر نبوده ایم میان فعالیت های خود در کشورهائی که فعالیت منسجم داریم هماهنگی کامل برقرار کنیم. بخشی از کوشندگان این حوزه در یکی دو سال اخیر سعی کردند در سطح اعلامیه و بیانیه هماهنگی هائی میان مراسم های یادمان در محدوده ای ایجاد کنند. در میان کوشندگان این حوزه اختلاف نظرهای زیادی در مورد اشکال کار سازماندهی، برنامه ریزی و سیاست گذاری وجود دارد، به ویژه در عرصه سیاسی اختلافات عمیق هستند، که امکان هر نوع اتحاد عمل و هماهنگی را منتفی می کند. از میان این اختلاف، می توان به تفکیک کشته شدگان سال های نخستین دهه ۶۰ از قتل عام شدگان تابستان ۶۷ اشاره کرد، که از سوی کمیته های منتسب به جریانهای صورت می گیرد که در نخستین سال های دهه ۶۰ اعدامی نداشته اند.

در این بخش از کار اجتماعی نیز، محفلیسیم و اختلافات شخصی و گروهی - ضرورتاً نه سیاسی - به یک بیماری مزمن تبدیل شده است.

برنامه های یادمان به خودی خود نتوانسته اند رابطه و پیوند نزدیک و ارگانیکی میان زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و زندانیان سیاسی امروز برقرار کنند. عوامل متعددی هستند که چنین امری را در شرایط کنونی سخت کرده است. از مهمترین این عوامل می توان به فاصله جغرافیائی، گسست رابطه میان نسل پیشین فعالان سیاسی و نسل جوان اشاره کرد، که به دنبال سرکوب های دهه ۶۰ و رانده شدن سازمان ها و اکثر فعالان سیاسی به خارج ایران حاصل شد. زندانیان سیاسی امروز به دلیل همان گسستگی ها، علی رغم سمپاتی به دوران کشتارها، خود را به لحاظ روانی، ذهنی و حتی سیاسی به آن دوران متعلق نمی دانند. از این رو، برنامه های یادمان وسیله ای برای ایجاد پیوند میان زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و زندانیان سیاسی امروز نبوده اند. با باز شدن فضای جامعه و وارد شدن اینترنت به ایران، به ویژه بعد از اعتراضات دانشجویی در هجده تیر ۷۸، تلاش های متقابلی میان فعالان سیاسی نسل جوان و فعالان سیاسی دهه ۶۰ برای برقراری رابطه صورت گرفت. به دنبال شکل گیری این رابطه و افزایش تدریجی آن، نوعی از رابطه و فعالیت مشترک میان این دو نسل شکل گرفت. بخش وسیعی از فعالان سیاسی جوان، با گرایشات چپ، به ویژه زندانیان سیاسی این نسل، از طریق همین رابطه ها با خانواده های جان باخته گان دهه ۶۰ و مبارزات آن ها آشنا و در چند سال گذشته، علی رغم مخالفت و اشکال تراشی های گرایشی که پیشتر به آن اشاره شد، فعالانه در مراسم های یادمان خاوران شرکت کردند. آن دسته از زندانیان سیاسی امروز که به خارج آمدند، در محدوده ای جذب جریانات و گروه های سیاسی، به ویژه تشکل های زندانیان سیاسی دهه ۶۰ نظیر کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) شده و به این ترتیب با مراسم های یادمان در خارج کشور پیوند برقرار کرده و فعال شدند.

✱

بررسی قرار گیرد که واجد مفهومی مضاعف بوده و بازخوانی و تعریف جدید شیوه قانونی حبس مخالفین سیاسی افراطی را در بر می گیرد.

متن کامل

«هر مبارز انقلابی همواره در این خطر به سر می برد که روزی از روزها دستگیر شده و به چندین سال حبس محکوم گردد. با این وجود مبارزه او خاتمه نمی یابد، تجربه زندان ذخیره گران بهایی خواهد بود و او باید در زندان به مبارزه خود ادامه دهد.»



کارلوس ماریگلا، راهنمای چریک شهری
Carlos Marighella

سال های سربی(الف) در آلمان، و البته «پائیز آلمان» در سال ۱۹۷۷ را به یاد می آوریم که اثراتش در تاریخ جمهوری فدرال آلمان ثبت شد. به این ترتیب می توانیم حوادثی نظیر سوء قصد به سفیر آلمان در استکهلم و ربودن پیتر لورنز(ب) در سال ۱۹۷۵ و حتی سوء قصد به پایگاه های نظامی آمریکا در سال ۱۹۷۲ را به یاد آوریم. چنین حوادثی بی تردید به مثابه نتایج محاسبات دیوانه وار گروه اندکی از مبارزین چپ افراطی به نظر می رسد که از متن جریان های پایان سالهای ۶۰ برآمده و اصول و قواعد و انگیزه های این روند را در حد سازش ناپذیری تحکیم بخشیده بودند.

به این ترتیب می توانیم بگویم چنین سوء قصدهایی به واژگونی بنیادهایی در جامعه آلمان انجامید که گمان می رفت پس از جراحات پایان جنگ دوم جهانی، قویا به حالت ثبات در آمده است(۱). با این وجود نمی توانیم تعارضات بین دموکراسی نوپای آلمان و گروه های مسلح انقلابی را در حواشی سال ۱۹۷۰ (۲) تنها به چنین حوادثی منحصر بدانیم. تمرکز تعارضات در بافت چنین ادوار شومی موجب محدودیت چشم انداز ما بوده و مانع رؤیت کامل آن در ضخامت حوادث می گردد. بنابراین سزاوار است که توجهمان را تنها منحصر به سوء قصدها نکنیم و عرصه های دیگری را نیز مد نظر قرار دهیم.

زندان یکی از این عرصه های آلترناتیو تعارضات است. درک زندان به عنوان صحنه حقیقی رویارویی سازمان های انقلابی مخفی و دولت به خودی خود امکان ناپذیر است (۳). عموما زندان به عنوان دستگاهی به نظر می رسد که فرد را از جهان اطراف حذف کرده و زمان عمل او را به حالت تعلیق در می آورد. بازداشت «تروریست»، و هدایت او به دوایر جزایی، حبس کردن او در بازداشتگاه هایی که قویا تحت نظارت هستند، شامل مراحلی است که معمولا به عنوان بازداشت مطرح می گردد. با این وجود موردی که در این نوشته مورد نظر ماست، وضعیت کاملا متفاوتی را نشان می دهد: زندان به جای این که به منازعات خاتمه دهد، به گشایش امکانات تازه و متنوعی می انجامد که در واقع مبارزات را در اشکال دیگری تداوم می بخشد.

۳

با تبدیل اعمال غیر قانونی به حرکت سیاسی، جریان هایی که مدعی عملیات چریکی بودند، از همان آغاز روابط تنگاتنگی با زندان برقرار کردند(۴). به این ترتیب شناسنامه فراکسیون ارتش سرخ با آزادی آندراس بادر(پ) از طریق اعمال زور به تاریخ ۱۴ می ۱۹۷۰ صادر گردید، در حالی که او از دو سال پیش از این به دلیل به آتش کشیدن یک فروشگاه بزرگ در زندان محبوس بود. در این جا ما با آغاز و در عین حال با پایان نخستین نسل گروه های چریک شهری روبرو هستیم که برای اغلب اعضای این سازمان های چریکی خیلی سریع به تنها چشم انداز حرکت انقلابی مبدل ساخت. نتیجه زندانی شدن اعضای گروه های مسلح، سرانجام محیط زندان را به کانون «مبارزه» علیه دولت آلمان غربی تبدیل کرد. پیش از همه، تلاش های پی گیر «مبارزین از بیرون» جهت آزاد سازی «رفقا در داخل» (یعنی رفقای زندانی) انجام می گرفت، سپس فضای خود زندان نیز به عرصه عملیات انقلابی تبدیل شد و شیوه های مبارزاتی در خصوصیت کاربردی شان به مثابه اهرم استراتژی انقلابی در سطح کلی مطرح می گردید(ت). و سرانجام به دلیل انتقال منازعات به درون زندان های آلمان، عرصه جزایی را به شکل دراز مدت به عرصه عمومی پیوند زد و به موضوع سیاسی بی بدیلی در تاریخ آلمان تبدیل شد(۵).

۴

با توضیح مختصری درباره منطق راه کار خاص گروه های چریک شهری، نشان خواهیم داد که چگونه فهرست «مبارزه در فضای زندان» به تدریج شکل گرفت. از این دیدگاه ضروری ست تا در نظر داشته باشیم که مبارزه گروه های چریک شهری واژگون سازی «بنیادهای اخلاقی» دولت آلمان غربی را هدف قرار داده بود، این موضوع را میکائیل والزر(۶) به روشنی توضیح داده است. ساخت و سامان مبارزه به شکلی طرح ریزی شده بود که «خصلت فاشیست» دولت را بر ملا ساخته و نشان دهد که «خصوصیات دموکراتیک» آن چیزی به جز زینتی ظاهری نیست(۷). این افشاگری به عنوان پیش درآمدی مطرح گردید که می بایستی به روند انقلابی در سطح گسترده دامن زند. به این ترتیب طرح حرکتی که در زندان تدارک دیده بودند، مشخصا نشان دادن موقعیت «زندانیان سیاسی» (زندانی سیاسی اصطلاحی بود که خود آنها به کار می بردند در حالی که دولت کلمه تروریست را برای آنها به کار می برد) و مصائبی بود که آنها متحمل می شدند و همین موضوع در ساحت عمومی شاهد عینی فاشیسمی بود که به رژیم بن (بایتخت آلمان فدرال) نسبت می دادند. بر این اساس موضوع «شرایط حبس» به عنوان سنگ محک به جمهوری فدرال آلمان تحمیل شد. به این معنا که مقامات دولتی مجبور شدند ضمانت هایی در خصوص رفتار مناسب و دموکراتیک خودشان عرضه کنند، یعنی دولتی که می بایستی شایستگی خود را نسبت به دولت ننگ آور پیشین، دولت رایش سوم نشان دهد. تحت شرایطی که چنین جریانی بدون برخورد انجام شدنی نبود، شاهد جنجالی واقعی بودیم که طی آن باز خوانی شرایط قابل قبول حبس مخالفین سیاسی در طیف افراطی ها (۸) به تدریج به توافق عمومی رسید. این شرایط مستقیما در دستگاه جزایی به ثبت رسید به طوری که روایت چنین حوادثی در عین حال به عنوان فرصتی برای باز سازی چشم انداز زندان در آلمان به نظر می رسد، و بطور مشخص در عرصه بخشی که از این دوران به بعد «بخش امنیت حداکثر» (ث) نامیده می شود.

۵- تشکیل عرصه جزایی

ویژگی منازعه در «یجاد جنجال» مستقیما به یکی از خصوصیات بارز آن باز می گردد، و این ویژگی، متعارض بودن آن است که در منطق درونی اش حالت رسمی و عمومی دارد. چنین امری درک عملیات انجام شده توسط بازیگران اصلی (پروتاگونیست) را به عنوان حرکاتی مطرح می سازد که باید آنها را در ابعاد ضربتی در نظر گرفت یعنی این که ابعاد حرکات انجام شده و یا حرکاتی که در حال انجام می باشند تا چه اندازه برد دارند و تا چه اندازه قابل توجیه هستند. چنین حرکاتی مستلزم تبلیغات حتی در سطح نازل و مجازی آن هستند، و در نتیجه در تقابل با فضای زندان قرار می گیرد، یعنی فضای بسته ای که اصل و اساس آن حذف حوادث درونی آن از چشم انداز عمومی ست. به همین دلیل برای اعضای گروه های

چریک شهری، تدارک تبلیغات جهت تداوم مبارزه در داخل زندان همواره مشکلی اساسی بوده است. برنامه حرکت سیاسی و انقلابی در زندان که به تدریج شکل گرفته است، پاسخی ست به همین مشکل تبلیغاتی.

۶- تعارض عمومی و حرکت تحریک آمیز

در این جا مفهوم صحنه نبرد به ما اجازه می دهد تا منازعات بین گروه های چریک شهری و دولت آلمان غربی را در رابطه با ویژگی عمومی و رسمی آن به روشنی درک کنیم. در واقع صحنه نبرد حداقل دارای دو عنصر کاملاً مشخص است. به این معنا که اولاً هر صحنه ای بستگی به وجود مکانی دارد که اشخاص یا گروه ها در آن با یک دیگر برخورد می کنند، و علاوه بر این رویارویی آنها از نقطه نظر سوق الجیشی قابل مشاهده است. در ثانی، هر صحنه ای مستلزم تماشاگر است (۱۰). حضور تماشاگران مسئولیت مضاعفی بر دوش «بازیگران فعال تاریخ» (پروتاگونیست) می گذارد، به این معنا که نه تنها می بایستی با نیروی متخاصم رویارویی نماید، بلکه در عین حال قضاوت مساعد عموم تماشاگران را نیز می بایستی جلب کند. چنین مسئولیتی دو نتیجه در بر داشت. از یک سو، بازیگران در محاسبات خود تأثیرات حاصل از حرکاتشان را در رابطه با تماشاگران در نظر می گرفتند، به طوری که فضای عمومی نیز به مکان عملیات سوق الجیشی تبدیل شود (۱۱). از سوی دیگر با آگاهی به این امر که فضای عمومی تنها در مقام تماشاگر ساده نبوده و واجد قابلیت نقد می باشد و احتمالاً با محاسبات آینده نگر بازیگران صحنه فاصله هایی را ایجاد می کند که در این صورت عناصر متنوعی که شاهدین (تماشاگران در عرصه عمومی) وارد صحنه می سازند زمینه تمام عیاری را در منازعات تشکیل می دهد (۱۲).

۷

وجود چنین ضرورتی در خصوص تبلیغات، حداقل در دومین مورد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با این وجود از نتایج مستقیم منطبق عملیات گروه های چریکی به شمار می آید. این منطبق را می توانیم به طور خلاصه در یکی از جملاتی جستجو کنیم که از نخستین نوشته های نظری فراکسیون ارتش سرخ استخراج شده است: «بمب هایی را که علیه دستگاه اختناق به کار می بندیم، در عین حال آنها را به سوی آگاهی توده ها نیز پرتاب می کنیم» (۱۳). به عبارت دیگر، از دیدگاه اعضای فراکسیون ارتش سرخ و دیگر سازمان های چریکی، نتیجه مبارزات در نخستین مرحله به توان نیروهای مادی بستگی نداشته، بلکه در وجه بازنمایی عمومی آن باید بازتاب پیدا کند. زیرا می بایستی حقانیت دولت آلمان را افشا می کردند. به این ترتیب در مقابل گرامر تخریب، گرامر تحریک را مطرح می کنند.

۸

به زبان خیلی ساده، تحریک عبارت است از زیرپا گذاشتن شاخص های معتبر در محدوده ای مشخص، و با پیشدستی در رابطه با عکس العمل آنهاپی که عهده دار حفظ و حراست از چنین نظامی هستند. شیوه عملی تحریکات به گونه ای طراحی می شوند که نتیجه مطلوب آن بستگی به دیفرانسیلی دارد که بین حرکت اولیه در ابعاد مختصر و عکس العملی که از آن بر می آید واقع می گردد، این دیفرانسیل به عنوان وجود عارضه وضعیت ناعادلانه و مستقل از عمل تحریک آمیز مطرح می گردد که موجبات افشای آن را فراهم آورده و در نتیجه می تواند به کار تعبیر واگذار شود. از این دیدگاه عکس العمل نگهبانان تحریک شده اهمیت بسیار زیادی دارد، زیرا عکس العمل احتمالی به عنوان عارضه ای مطرح می گردد که در رابطه با وضعیت ناعادلانه و ماده اولیه باید به کار تعبیر واگذار شود و تمام موفقیت تحریکات به آن بستگی خواهد داشت.

۹

اگر تحریک شگردی خاص است که موجب واژگونی قدرت می گردد، و در وضعیت های متنوع زندگی اجتماعی، ضعیف را بر قوی چیره می سازد (۱۴)، باید دانست که چنین موضوعی پیش از همه در محفل اپوزیسیون فراپارلمانتری سالهای ۱۹۶۰ به عنوان موضوعی تمام عیار و نظریه پردازانه به «برنامه حرکت سیاسی» (۱۵) آنها الحاق شده بوده است. به این ترتیب می توانیم مشاهده کنیم که شگرد عملیاتی چریک های شهری، حتی زمانی که به اعمال خشونت می انجامد، مبنی بر شماری

تغییر و تحولات در همین برنامه بوده، و در اهدافشان مستقیماً به زانو درآوردن دولت را پی گیری نمی کردند، از همین رو نیروی اندکی که بسیج می شد، هدفش تحریک عکس العملی بود که به واسطه آن اختناق دولتی می بایستی در اذهان عمومی آشکار شود، یعنی به سادگی هدفش روشن ساختن اختناق عادی ولی پوشیده ای بود که از دسترس آگاهی عمومی پنهان مانده و تنها تحت تأثیر چنین تحریکاتی می توانست قابل رؤیت گردد (۱۶). این برنامه دولت را مجبور می ساخت که نه تنها به جریان های اپوزیسیون افراطی پایان بخشد بلکه چنین امری را در اشکالی به اجرا گذارد که از یک سو افشاگری های آنها را خنثی ساخته و از سوی دیگر با موازین دموکراتیکی که مراتب دولتی مدعی آن بودند تناقضی قابل نداشتن باشد. خطر برای مراتب دولتی در چیزی بود که می توانیم آن را «شکست چهره رسانه ای» بنامیم به این معنا که دولت در واقع به شکلی معرفی شود که چریک های شهری سعی در نشان دادن آن هستند، یعنی دولتی اختناق گر، پلیسی و ضد آزادی و به طور خلاصه فاشیست (۱۷).

۱۰

درک صحنه نبرد در زندان مستلزم این امر است که هرگز خصوصیات آن را از نظر دور نکنیم (۱۸). زیرا فوراً معیاری را مطرح می سازد که اعضای گروه های چریکی با آن روبرو بودند، یعنی چگونه استراتژی تحریک را در فضای زندان که چشم انداز آن محدود به دیوارهای سلول های زندان می شود، فعال سازند. این مسئله از پرسش های اساسی بود که ذهن نخستین چریک های در بند را به خود وا می داشت. البته پاسخ مناسب به چنین پرسشی برای آنها به سادگی امکان پذیر نبود.

۱۱

نخستین تردیدها، نخستین شکست ها

برای چریک ها مسئله ادامه مبارزه در زندان از سال ۱۹۷۲ یعنی زمانی که دستگیری ها تعداد زندان سیاسی را به شدت افزایش داده بود، به شکل حادتری مطرح گردید. در نخستین گام ها چندین استراتژی پیش نهاد شد و به آزمایش گذاشته شد. در این جا می توانیم به سه مورد بپردازیم.

۱۲

در وحله نخست، «زندانیان سیاسی» به شکل فردی عمل کرده و هر یک به سهم خود سعی می کردند نظم عمومی را مختل سازند. هورست ماهلراج) که هنوز عضو فراکسیون ارتش سرخ بود رفقایش را تشویق می کرد که به شکل دائمی سر و صدا راه بیاندازند، سرود بخوانند، فریاد بزنند، با پا به در بکوبند، بشقاب بشکنند و اسباب و اثاثیه ها را بهم بریزند و غیره: «در این صورت خطر این که ما را کتک بزنند وجود دارد، ولی این خطری ست که باید تحمل کنیم (...). کار تبلیغاتی به عهده رفقایی خواهد بود که در بیرون زندان هستند» (۱۹). ولی این شکل از مبارزه خیلی سریع ناکارآمدی خود را آشکار ساخت، و از دیدگاه دستورالعمل تحریک و انتظارات محاسبه شده موجب عکس العمل رضایت بخشی نگردید. به این ترتیب آندراس یادر شکوه آمیز می گوید: «وقتی قابلمه ام را به طرف خوک ها پرتاب کردم، هیچ اتفاقی نیفتاد. مجبور شدم یونیفرم هایشان را تمیز کنم و به سه هفته ممنوعیت تعلیقی برای دویدن محکوم شوم» (۲۰)

۱۳

به این ترتیب برای رسیدن به نتیجه و عکس العمل مطلوب روش خشونت مستقیم به عنوان راه کار جدید به کار برده شد یعنی حمله تن به تن به پرسنل اداری زندان با مشت و لگد و گاز گرفتن و چنگ انداختن. اولریک ماینهوف (چ) از این شیوه استفاده کرده و در این باره می گوید: «ما خلع سلاح هستیم. ولی چنگ و دندان را نمی توانند از ما بگیرند، سلاح ما آگاهی جمعی ماست. و این آگاهی را در کتاب ها جستجو نکرده ایم، این آگاهی نفرت طبقاتی ما ست که با آن به ملاقات خوک ها می رویم، و از آن چه که مانع بیان این نفرت می شود بیزاریم» (۲۱)

علاوه بر این از دیدگاه زندانیان سیاسی، چنین روشی واجد این مزیت بود که هویت زندانیان را «در سطح ضروریات مبارزه» آشکار می ساخت و در عرصه تبلیغاتی نیز شیوه مؤثری به نظر می رسید. نحوه عمل در این شیوه پس از این که عمل تحریک آمیز به عکس العمل قابل توجهی می انجامید فوراً برای تبلیغات مورد استفاده قرار می گرفت و متعاقباً این امکان وجود داشت که به دلیل رفتار خشونت بار دولت، از طریق قانونی اقدام کنند و به

۲۲- فرار

در رسالهٔ چریک شهری نوشتهٔ کارلوس ماریگلا، چنین می‌خوانیم که «چریک شهری آزاد و چریک شهری زندانی ترکیبی را ایجاد می‌کنند که عملیات آزادی سازی می‌تواند بر پایهٔ آن تکیه کند». و در واقع چنین ترکیبی یکی از عناصر دائمی در برخورد بین گروه‌های چریک شهری و دولت آلمان بود. همان‌طور که پیش از این یادآوری کردیم، حرکتی که به واسطهٔ آن فراکسیون ارتش سرخ به وجود آمد آزاد سازی آندراس بادر بود. اولریک بادر در این باره می‌گوید که چنین حرکتی به این علت بود تا نشان دهیم که «ما یک دیگر را تنها نمی‌گذاریم» (۲۹). به‌طور کلی آزاد سازی زندانیان سیاسی «نشان اتحاد» بوده و پیوسته باید آن را به عنوان امری «ضروری در مبارزه» در نظر داشته باشیم. عملیات گروگان‌گیری جنبش ۲ ژوئن (۳۰) یا فراکسیون ارتش سرخ (۳۱) شاهد چنین آزاد سازی‌هایی هستند به همان ترتیب که آزاد سازی‌های مستقیم.

طراحی چنین عملیاتی از کارهای دائمی چریک‌های در بند بود. پلیس‌ها چندین بار در سلول‌های از پیش طراحی شده گرفتار آمدند، نقشه‌های دقیق از موقعیت زندان و امکانات فرار مورد بررسی قرار می‌گرفت، و به این ترتیب برخی از تلاش‌ها به نتیجه می‌رسید (۳۲).

۲۱

اگر هدف اولیه چنین عملیاتی آزاد سازی زندانیان بود، با این وجود باید دانست که هدف دیگری را نیز پی‌گیری می‌کردند و آن هم حفظ توازن قوا در رابطه با دولت بود. نامهٔ کارل - هنز دلو (فراکسیون ارتش سرخ) به تاریخ ۱۱ می ۱۹۷۸ مشخصاً این نکته را توضیح می‌دهد:

«می‌خواهیم از این سوراخ‌ها بیرون بیاییم تنها به این علت که شرایط خشونت باری را به ما تحمیل می‌کنند. گرد هم آبی هیچ‌گاه به این اندازه ضروری نبوده و با اعتصاب غذا نیز هیچ چیزی به دست نمی‌آوریم. به این ترتیب این وضعیت تغییری نخواهد کرد مگر این که شما‌ها از بیرون اقدام کنید. می‌توانیم هم زمان در یک شب سوراخ‌هایی در دیوار حیاط چهار یا پنج زندان ایجاد کنیم، این کار خوک‌ها را مجبور خواهد ساخت که ما را به اشتامهیم انتقال دهند، چون که نمی‌توانند با ده تا پلیس از تمام زندان‌ها حفاظت کنند. ما فکر می‌کنیم که چنین عملیاتی به اندازهٔ کافی تأثیر گذار باشد. باید تا جایی که ممکن است این عملیات را گسترش دهیم، به این علت که تعداد زندان‌هایی که مورد تهاجم قرار می‌گیرند، دوباره موضوع رویارویی با قدرت حاکم را مطرح می‌سازد که از دو سال پیش به او سو یعنی پس از مرگ چهار تن از زندانیان اشتامهیم، اولریک ماینهوف، آندراس بادر، گودران انلیس و ژان کارل راسپ، مطرح نشده است.

۲۲

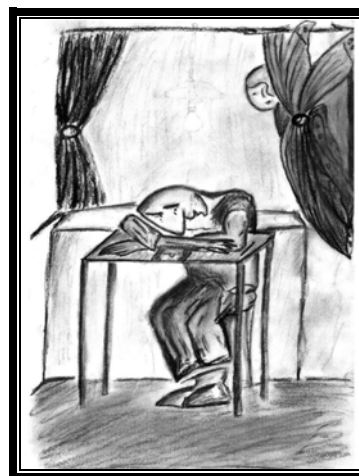
این طرح به اجرا گذاشته نشد و در مجموع عملیات آزاد سازی برای حفظ تنش در رابطه با دولت ناکارآمد بود. عملیات گران تمام می‌شد و معمولاً اجرای آنها مشکلاتی در بر داشت، مضافاً بر این که تعداد آنها نیز به اندازه‌ای نبود که بتواند با دولتی رویارویی کنند که دائماً توان کنترل خود را روی زندانیان تقویت می‌کند.

۲۳- «اطلاعات»

فقدان موقعیت در آزاد سازی کامل زندانیان، از این پس طرح جدید بر اساس گسترش بخشیدن به افق سلول‌هایشان از طریق ایجاد سیستم «آموزش گروهی برای گفت و گو و اطلاعات است و بطور خلاصه یعنی ارتباطات». این طرح که «برنامه‌ای است برای ادامهٔ حیات زندانیان سیاسی که در انزوا به سر می‌برند» به تدریج از سال ۱۹۷۳ تحت عنوان «اطلاعات» به اجرا گذاشته می‌شود. این برنامه مانند ادارهٔ پست مخفی عمل می‌کند و هدفش ایجاد ارتباط بین اعضای گروه‌های چریکی درون و بیرون زندان است.

۲۴

۹ مارس ۱۹۷۳ طی بخش نامه‌ای این طرح تسلیم وکلای مدافع شد. در این طرح نقش مرکزی به عهدهٔ وکلای مدافع گذاشته می‌شود، زیرا وکلای مدافع حق عبور و مرور در زندان را دارند و می‌توانند عملکرد عبور دهندهٔ را به عهده بگیرند. در نخستین مرحله چندین گروه از وکلای مدافع تشکیل می‌شود که انتشار پیغام‌ها را به عهده می‌گیرند. ولی مشکلات ارتباطاتی



مقامات قضایی شکایت نامه بنویسند. این شکایت نامه‌ها در واقع به مفهوم شکایت نامه‌های عادی که به نیت جبران خسارت نوشته شده باشد نبود. به‌طور مشخص عملکرد این شکایت نامه‌ها ثبت عینی تمهیدات «ضد شورش» (۲۲) بود. در مدارک و پرونده‌های باقی مانده از این دوران، شاهد انبوهی از این نوع نوشته‌ها هستیم که توسط آنهایی که در بیرون از زندان بودند انتشار پیدا می‌کرد و هدفشان افشای خشونت‌های بود که در درون زندان به زندانیان سیاسی اعمال می‌شد. با این وجود این شیوهٔ مبارزه نیز خیلی زود به بن بست برخورد کرد زیرا زندانیان سیاسی به دلیل نابرابری نیروهای حاضر در صحنه، غالباً قربانی تحریکات خودشان می‌شدند. چنین مشکلی اگر چه از نقطه نظر افشاکاری اختناق حاکم مناسب بود ولی از طرف دیگر چون به عنوان برقراری نظم عادی در زندان برگزار می‌شد، بی حاصل به نظر می‌رسید، خصوصاً از این جهت که وقتی زندانیان سیاسی به جهت حفظ نظم درونی مجازات می‌شدند، امکان افشا و بازنمایی تبلیغاتی آن چه را که متحمل می‌شدند نداشتند.

۱۴

در این جا به سومین راه کار مبارزه می‌پردازیم که عبارت است از نفی منفعلانهٔ هر گونه «همکاری» با نمایندگان دولت. «درخواست همکاری» از جانب دولت را باید به مفهوم فرصت‌ها و دلایل بسیار ناچیز و عادی تلقی کنیم، به عنوان مثال، ملاقات‌ها، دوش گرفتن و صرف غذا حداقل تماس و رابطه‌ای را بین زندان و مراتب اداری زندان ضروری می‌ساخت (مثل وقتی که مأمور پخش غذا با دست بشقاب غذا را به زندانی می‌داد). این موقعیت‌ها و فرصت‌های ناچیز به عنوان موقعیت‌هایی تلقی می‌شد که طی آن دولت سعی می‌کند هویت سیاسی زندانی را خنثی سازد، خصوصاً وقتی که مراتب اداری زندان سعی می‌کنند با مهربانی و ملاحظه و احترام رفتار کنند تا خصومتشان را پنهان سازند (۲۳).

این موضوع در واقع به عنوان شکلی از اشکال «جنگ روانی» ماهرانه‌ای تلقی می‌شد که عبارت بود از جلب همکاری زندانیان و کاهش موقعیت افراطی برخورد‌ها. بر این اساس بایستی از این دام و از هر گونه رابطه‌ای که در آن خط مرز بین ما و دشمنان ما مشخص نشده است اجتناب ورزید: هرگز نباید سلام کرد، هرگز سیگارهای اهدایی را نباید قبول کرد، و نباید تن به معاینات پزشکی و یا روانشناسی داد و غیره.

۱۵

این روش نیز باز هم به شکل نازل تری موفق به تحریک عکس العمل مطلوب انتظارات آنان شد. اعضای زندانی سازمان‌های چریک شهری فوراً به انتقاد از خود پرداختند زیرا چنین شیوه‌ای آنها را در موقعیت کاملاً دفاعی قرار می‌داد. بر اساس چنین احساس ناتوانی در نخستین گام‌ها بود که به تدریج این فکر رشد کرد که زندان می‌تواند واجد پتانسیل مثبتی برای مبارزه باشد.

موجب می‌گردد که برای این سیستم اطلاع رسانی مرکز اطلاعاتی ایجاد کنند که بتواند به عنوان «نقطه مرکزی برای ارتباطات» بین زندانیان و مبارزین آزاد و وکلای مدافع عمل نماید.

۲۷

مأمورین دولتی هنگام تفتیش و در بررسی مدارک توقیف شده پی می‌برند که بی‌آنکه مراتب اداری مطلع باشند مکاتباتی انجام گرفته است ولی هنوز به ابعاد آن پی نبرده بودند.

۲۸

به این ترتیب عکس العمل دولتی که خطر را حس کرده بود، تأخیر نمی‌کند. اصلاحات کد آئین دادرسی جزایی به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۷۶ به شکل قابل توجهی ارتباطات را دچار مشکل می‌سازد. قوانین جدید نظارت تمام نامه‌ها را مجاز می‌دارد. به این ترتیب در اتاق ملاقات است که پاکت اطلاعات باید رد شود. ولی در این جا نیز باز هم دولت مداخله می‌کند و ویتترین ضخیمی قرار می‌دهد و تنها یک شکاف باریک که عبور دادن چند برگ را ممکن می‌ساخت و نه پرونده‌های ضخیم که در عین حال بهانه مضاعفی بود برای عبور دادن اسلحه و یا ابزارهای مختلف که در برنامه‌های فرار بکار می‌بردند.

۲۹

چنین اقداماتی به طرح اطلاع رسانی چریک‌های در بند پایان نداد، هر چند که ادامه کار بیش از پیش مشکل شده بود. اطلاع دقیقی از ادامه این شیوه کار تحت چنین شرایطی در دست نیست. آلفرد کلوس افسر پلیس اطلاعات در سال ۱۹۸۳ اعلام می‌کند که: «بر اساس تجربیات که در این ده ساله گذشته داشته ایم، اکنون هر گونه ارتباطی بین تروریست‌ها بی‌آن که تحت نظارت ما نباشند، کاملاً امکان‌ناپذیر به نظر می‌رسد...»
"L'interphone de Stammheim"

تلفن داخلی زندان اشتام هیم

۳۰

علی‌رغم آن چه می‌توانیم تصور می‌کنیم، آلفرد کلوس (پلیس اطلاعات) به دلیل خوشبینی‌اش دچار است. در واقع مبارزه حتی در شرایط بسیار سخت «پائیز آلمان» ادامه پیدا می‌کند، ولی تحت اشکال دیگری. در حقیقت طرح اطلاع رسانی در این دوران عمل نمی‌کند و تماس با ماورای دیوارهای زندان عملاً ناممکن است. ولی در درون زندان‌ها یعنی جایی که حتی زندانیان باید از یک دیگر جدا بمانند، علیه اقدامات امنیتی مقاومت بر پا می‌شود. برای نمونه ما در این جا به حوادث زندان اشتام هیم می‌پردازیم که رهبران فراکسیون ارتش سرخ تا سال ۱۹۷۷ در آن محبوس بودند.

با در نظر گرفتن این نکته که وجود چنین سیستم ارتباطی پس از مرگ سه تن از آنها به موضوع مرکزی جنجالی تبدیل شد، باید دانست که آیا مرگ آنها در اثر خود کشی بوده و یا این که کشته شده‌اند؟ این نمونه کاملاً گذار به بحران را نشان می‌دهد. البته در توضیحات زیر باید جانب احتیاط را رعایت کنیم و با شایدها و اگرها جملاتمان را بنویسیم. این مرحله هنوز با تردیدهایی همراه است ولی چنین تردیدهایی در پیوند تنگاتنگ با بازی‌های افشاگرانه متقابل و خاص منازعه هستند.

۳۱

بین مبارزین زندانی در اشتام هیم، ژان کارل راسپ بخاطر استعداد خارق العاده‌اش در کارهای دستی بسیار مشهور است. سلول او انباشته بود از انواع و اقسام اشیاء، ابزارهای الکترونیک، سیم برق، و غیره. تنها پس از شامگاه ۱۸ اکتبر که طی آن مرگ سه تن از زندانیان به وقوع پیوست، پلیس‌ها به کمک یک مهندس سیستم صوتی ارتباط داخلی زندانیان را کشف می‌کنند. در حالی که پس از قانون منع ارتباط بین زندانیان، تمام درها را با مواد عایق صوتی تمام درها را پوشانده بودند که زندانیان حتی نتوانند با فریاد زدن صدای یک دیگر را بشنوند، در حالی که آنها با خیال راحت سیستم تلفن داخلی خود را ایجاد کرده بودند.

فردای ۱۸ اکتبر ۱۹۷۷، یعنی روزی که ربودن هانس مارتین شلیبر با شکست مواجه شد، جسد چهار زندانی را در سلول‌هایشان پیدا می‌کنند، بادر، آنلیس و راسپ، چهارمی ایرمگارد مولر است که هنوز در حال اغما به

سر می‌برد. هم زمانی این حوادث جای بسی تردید بجا می‌گذارد. پرسش این جااست که چه نوع ارتباطی می‌تواند این حادثه را توضیح دهد درحالی که زندانیان معمولاً نباید هیچ رابطه‌ای با یک دیگر داشته باشند؟ این موضوع و به همین ترتیب کشف اسلحه در سلول‌های آنها نه تنها در رسانه‌ها انعکاس گسترده‌ای پیدا کرد بلکه موجب گشایش کمیسیون تحقیقاتی برای چندین اقامه دعوا شد.

آشکار شدن چنین مسائلی نشان داد که چگونه سرویس اطلاعاتی که چریک‌ها مخفیانه ایجاد کرده بودند، حقانیت دولت را زیر علامت سؤال می‌برد. در واقع سه احتمال بیشتر وجود ندارد. یا این که دولت عملاً هیچ اطلاعی نداشته است، در این صورت به دلیل فقدان توانایی در اجرای قانونی که به تصویب رسانده و روی ضرورت آن تأکید کرده بود، یعنی منع ارتباط بین زندانیان، و نظارت بر امور آنها قویاً مورد انتقاد قرار می‌گیرد. و یا این که دولت در چنین ارتباطاتی مطلع بوده، در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چرا مداخله نکرده است. یکی از پاسخ‌های احتمالی، بر این اساس است که دولت از چنین ارتباطاتی برای استراق سمع زندانیان استفاده می‌کرده. ولی اگر خودکشی زندانیان تحت نظر دولت بوده، در این صورت قویاً به خاطر همکاری و حتی توطئه چینی متهم می‌گردد: زیرا فوراً این پرسش مطرح می‌گردد که آیا دولت در هدایت چنین خودکشی دسته جمعی دخالت نداشته است؟ و سومین فرضیه بر این اساس است که اساساً چنین سیستم اطلاعاتی مخفی بین زندانیان وجود نداشته و تمام ماجرا ساخت و پرداخت دولت بوده تا از این طریق کشتار آنان را به شکل خودکشی معرفی کند. در هر سه مورد دولت خلاف کار از آب در می‌آید.

در مورد اول به عنوان دولت ناکارآمدی به نظر می‌رسد که از انجام وظایف ابتدایی خود عاجز است. در مورد دوم و سوم به همان شکلی تجلی می‌کند که چریک‌ها می‌خواهند افشا کنند یعنی «دولت دموکراتیک دروغین» که تنها وجه تمایز آن با دیکتاتورهای دیگر در قابلیت پنهان سازی واقعیت است.

حقانیت دولت در بوتۀ آزمایش

۵۶

در بوتۀ آزمون قراردادان دولت آلمان غربی توسط چریک‌ها، به مفهوم رو در رویی نیروهای متخاصم نبود، زیرا از این دیدگاه ناچیز بودن غیر قابل انکار سازمان‌های مسلح چریکی واقعیت کاملاً آشکاری به نظر می‌رسد. هانریش بل با هوشیاری از همان سال ۱۹۷۲ آنها را که این منازعات را «جنگ» تلقی می‌کردند به ریشخند می‌گرفت. او این «جنگ شصت نفر علیه شصت میلیون» را خیال باطل می‌دانست. وقتی او چنین نظریه‌ای را مطرح می‌کرد، موضوع به سادگی قابل درک نبود و برنده جایزه نوبل در ادبیات، هانریش بل، خطر عینی «تروریسم» را دست کم گرفته بود. با این وجود طرز تلقی او در این مورد که منازعات در عرصه دیگری صورت می‌گیرند، به خطا نرفته بود، به این معنا که نه قدرت دولت که حقانیت آن در بوتۀ آزمایش قرار گرفته، و به عبارت کاملاً مشخص تحریکات جنبش چپ افراطی آگاهانه حقانیت ابزارهای قدرت را زیر علامت سؤال برده بودند. آن چه که برای جمهوری فدرال آلمان اهمیت داشت، «شکست» یا «پیروزی» به مفهوم نظامی کلمه نبود، بلکه تلاش دولت بر این بود که دموکراتیک بودن خودش را ثابت کرده و نشان دهد که در مقام قدرت حاکم به موازین حقوق بشر احترام می‌گذارد و کاملاً قانونیت دارد، و در حال روبرویی با «تروریست‌ها» است. چنین حقانیتی، در واقع امر مسلمی به نظر نمی‌رسید، و بی‌تردید دولت در چندین مورد از حد و حدودی که در اذهان عمومی قابل قبول بود فراتر گذاشت. جریاناتی که طی سال‌های ۱۹۷۰ و آغاز سال‌های ۱۹۸۰ به ثبت رسیدند کاملاً نشان می‌دهند که دولت در تمام مراتب و مناسبات قدرت و دستگاه قضایی در پی پاسخ‌گویی به ضروریات یک دولت دموکراتیک است.

۵۷

فضای زندان یکی از عرصه‌هایی است که این آزمون در آن شکل عینی به خود گرفت. اهمیت بررسی چنین آزمون خاصی در این نکته نهفته است که به مقولات ذهنی «قدرت» و «قانونیت» در خصوص دولت، ضخامت مادی می‌بخشد. چنین آزمونی، به عبارت دیگر بررسی مشروح و منسجمی را

موضوع حتی از دیوار برلن نیز مهمتر است. البته این عقیده به شکل گسترده در آلمان مشاهده می شود.

۲) فراکسیون ارتش سرخ معروف ترین این جریان ها به شمار می آید ولی یگانه گروه نیستند، و باید «جنبش ۲ ژوئن» را یادآور شویم که به موازات آن تشکیل شد و به همین ترتیب «جنبش سولول های انقلابی» و جریان های دیگری که بعدها بر اساس انتقاد از فراکسیون ارتش سرخ تشکیل شدند و در آغاز سال های ۱۹۷۰ نیز بی آن که انعکاس گسترده ای داشته باشند خیلی سریع منحل شدند.

۳) در این نوشته ما به تعارضات بین دولت و «چریک های شهری» خواهیم پرداخت، به این ترتیب ضروری است تا مفهومی را مشخص سازیم که پیش از همه ممکن است به شکل ثابت و عینی به نظر رسد، ولی چنین نیست. تعارضاتی را که ما مورد بررسی قرار می دهیم بر اساس تحلیل موقعیت نیروهای حاضر در صحنه و روابط آنها می باشد (با الهام از روشی که در مکتب ساختار گرا رایج است). به این ترتیب دولت و «مخالفتش» به عنوان کنشگران وقایع (افرادی که مستقیماً به عنوان بازیگران دست به عمل می زنند) در نظر گرفته نشده اند، بلکه به عنوان «کنشگران ساختاری» (کنشگران ساختاری مقوله ای است که پرسوناژ داستانی در تحلیل ساختارگرا را در بر می گیرد، این نوع کنشگر می تواند اشیاء، شهر و نهاد و مؤسسه را نیز بر گیرد)، و به معنای موجودیت هایی که به توسط و از طریق منازعات تشکیل می شوند و در مقام و موقعیت کنشگر (پروتاگونیست) تعارضات قرار می گیرند. به عبارت دیگر به دلیل این و یا آن عمل انجام شده در طی منازعات توسط کنشگران عینی (زندان بان، پلیس، قاضی، وزیر، عضو پارلمان، و یا بر عکس، توسط یکی از اعضای «گروه چریک شهری»، وکیل و یا یکی از «طرفداران») و به عنوان حرکتی از جانب «دولت» یا «چریک شهری» قابل تشریح و تشخیص می گردد که از خصلت منازعه و از نتایج تقسیم نقش در بازی قدرت های حاضر در صحنه است. درباره تحلیل «کنشگر-سنجی» در جامعه شناسی به شکلی که ما در این جا به کار برده ایم به نوشته بولتانسکی مراجعه کنید :

Boltski, "La dénonciation", Actes de la recherche en sciences sociales, n° 51, 1984, pp.4-40; Pasteur: guerre et paix des microbes, suivi de Irréductions, 1^e éd 1984, Paris, La Découverte, 2001.

۴) این موضوع حداقل برای دورانی که سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ را در بر می گیرد واقعیت دارد. برای سوء قصدهای انجام شده بین سال ۱۹۸۵ و ۱۹۹۳ وضعیت شکل متفاوتی به خود می گیرد: عاملین دستگیر نشده اند، و حتی امروز از هویت آنها بی اطلاع هستیم و هرگز زندانی نشدند (در این مورد به کتاب «سومین نسل» فراکسیون سرخ مراجعه شود "Troisième génération" de la Fraction Armée Rouge Wisniewski G., Landgraeber W., Sieker E., Das RAF-Phantom Wozu Politik und Wirtschaft Terroristen brauchen, Munich, Knaur, 1997) Andreas Baader (پ)

ت این شیوه امروز به شکل صلح آمیز بین جریان هایی که در اروپا به نام «افراطیون جدید» معروف هستند رایج می باشد. افراطیون جدید به حرکت موضعی و محدود با تأثیرات جهان شمول معتقد هستند. افراطیون جدید با ایجاد انجمن خصوصاً در مناطق روستایی در پی ایجاد شبکه هایی هستند که خارج از شبکه های جهان سرمایه داری واقع شده است. البته این شیوه در حال حاضر بیشتر خصلت نمایشی دارد.

۵) مفهوم «سیاسی» در این جا به معنای خاصی مطرح می شود. مراجعه شود به La politisation. Paris, Belin, 2003. Les contributions à l'ouvrage collectif dirigé par Lagroye J

۶) Walzer.M. "The Moral Standing of States", Philosophy and public Affaire, vol9, 1980, pp.209-229.

۷) بر این اساس، چریک های شهری بر حسب شماری انشعاب و جدایی، وارث مستقیم اپوزیسیون فراپارلمنتاری ساله های ۶۰ هستند. مراجعه شود به Kohser-Spohn C., Mouvement étudiant et critique du fascisme en Allemagne dans les années soixante, Paris, Montréal, L'Harmattan 1999.

۸) در این جا ما از اصطلاح «جنجال» استفاده کردیم و به طور کاملاً مشخص به معنایی که لوک بولتانسکی و الیزابت کلاووری بولتانسکی برای آن قائل شده اند Luc Boltanski. Elisabeth Claverie Boltanski L., L'amour et la justice comme compétences. Trois essais de sociologie de l'action. Paris, métalié, 1990; Claverie E., "La naissance d'une forme politique: l'Affaire du chevalier de la barre", in Russin P(dir), critique et Affaire à l'époque des lumières, Paris, honoré Champion, 1998, pp. 185-260

ث- Hochschulestrakte

۹) به گفته لوک بولتانسکی، ژست آن حرکتی است که به شکل پرسش یا قطعه ای مطرح گردیده و نیازمند کار تعبیر می باشد. بر این اساس تعبیر هر حرکتی در عین حال با خود حرکت همراه است.

10) Voir Dartigue L., "La notion d'arène en anthropologie politique", Working Papers on African Société, n°18, 1997

11) چنین خصوصیتی به سطح خاصی از رویکرد ارتباط پیدا می کند که می توانیم آن را با رجوع به تحقیقات میشل دوبری تعریف کنیم، در «تحلیل استراتژیک گسترده» Dobry.M., Sociologie des crises politiques. La dynamique des mobilisations multistorielles, 1^e éd 1989, Paris, Presse de la fondation nationale des sciences politiques, 1992, p.33



امکان پذیر می سازد که به نقطه مفصلی مقوله عینی و محدود (محدوده زندان) و در عین حال موضوع بسیار معروفی مرتبط می گردد که ماکس وبر از طریق آن مفهوم خاص دولت را تعریف می کرد، یعنی «انحصار قانونی خشونت جسمی». بدون اشیاء متعددی که اسباب زندان را مجهز می سازد، بدون در، بدون زنگ خطر، بدون نگهبان، کلید، تجهیزات ویدئو، بخش های امنیتی ویژه، قدرت دولت نیز رو به اضمحلال خواهد رفت. ولی قانونیت کمتر از قدرت به چنین ابزارهایی بستگی ندارد. آزمونی که گروه اندکی از چریک های شهری به دولت آلمان تحمیل کردند، نشان می دهد که چگونه ابزارهای قدرت در ترکیبات تازه ای شکل گرفتند تا حائز شرایط برای توجیه قانونیت قدرت حاکم باشد. به این ترتیب سازمان های چریک شهری نتوانستند خصوصیات فاشیستی دولت فدرال آلمان را افشا کنند. نتیجه فعالیت های سازمان های چریکی به این نکته خلاصه می شود که برخی وجوه دولت را در توازن قدرت و قانونیت زیر علامت سؤال بردند و تفاوت های ناچیزی را آشکار ساختند. با این وجود چنین تفاوت هایی بزرگ نمایی می شوند: کیفیت دموکراسی آلمان به استفاده از ویتترین در اتاق ملاقات بستگی پیدا می کند و یا موارد دیگری نظیر شدت نور نئون، انزوای صوتی و تمهیدات مربوط به آن از جمله تجهیز در و پنجره به مواد عایق صوتی، و یا استفاده از لوله های پلاستیکی نرمتر برای خوراندن اجباری غذا به زندانی هایی که در اعتصاب غذا به سر می بردند. ویتترین نامناسب، نور خیلی شدید، پنجره ای که خیلی بسته باشد، لوله پلاستیکی کمی ضخیم و خشک و امثال این ها موجب می شد که موج عظیم اعتراضات رسانه ها را فعال سازد. پنجره ای که خیلی بسته باشد، لوله پلاستیکی که خیلی نرم نباشد... مواردی بودند که اعتبار دموکراسی را در آلمان به خطر می انداختند.

یادداشت ها:

(شماره ها مربوط به یادداشت های خود متن است و حروف الفاء توضیحات مترجم می باشد)

الف) سالهای سربی

در اروپا، سال های سربی به دورانی اتلاقی می گردد که طی آن چندین عملیات تروریستی توسط گروه های چپ افراطی تحقق می پذیرد. گروه بادر یا فراکسیون ارتش سرخ، بریگاد سرخ به این دوران تعلق دارند. با این وجود گروه های راست افراطی نظیر نوردین نیووو یا آوانگاردیا نازیونال که در ایتالیا، یونان و آلمان در چهار چوب جنگ سرد فعال بوده اند. «تروریسم سرخ» از مفاهیم تبلیغات از طریق عمل که شالوده آن توسط آنارشیستهای پایان قرن نوزدهم پایه ریزی شده بود الهام می گرفت. اگر چه حمله فراکسیون ارتش سرخ علیه پایگاه های ناتو به استراتژی خاصی تعلق داشت که هدفش بطور مشخص پشتیبانی از جنبش آزادی ملی در ویتنام بود.

پیتر لورنز Peter LOREN رهبر حزب دموکرات-مسیحی در آلمان

۱) به این ترتیب در مقاله ای به تاریخ ۱۹۹۷ فردریش کریستیان دلیوس پائیز آلمان را به عنوان مهمترین بحران پس از پایان جنگ جهانی دوم معرفی می کند. از دیدگاه او این

۱۲) این ساختار نمونه کاملی ست برای آن چه که ژرژ زیمل تعارض (سه بعدی) می نامد
Simmel G., Sociologie sur les formes de la socialisation, 1^e édall.1908
Paris, Presse universitaire de France, 1999, pp.265-346

۱۳) Rote Armee Fraktion, "Über den bewaffneten Kampf in Westeuropa"(1971), in Texte und Materialien zur Geschichte der RAF,
Berlin, ID Vrerlag, 1997, p.100

۱۴) "Der Kurze Atem der Provokation", in Stachel und SpeerMachtstudien,
Francfort/M., Suhrkamp, 1998, pp. 57-89

۱۵) Tilly C., From Mobilization to Revolution, Reading (MA), Addison-
Wesley, 1978.

۱۶) در این جا ممکن نیست تا تبارنامه تحریکات را به عنوان حرکت سیاسی معترض به
نحوی که در آلمان، و خصوصاً در برلن در طی سالهای ۱۹۶۰ تشکیل یافت نشان دهیم، و نه
حتی بینش «آگاهی گرای» که در حرکت سیاسی به کار می بستند. در هر صورت چنین
اموری مستقیماً تحت تأثیر جریان های نظریات انتقادی ست که پس از دوران جنگ به
شکل ترکیبی پیچیده و ایدئولوژیک از نیمه دوم سالهای ۱۹۶۰ تشکیل یافتند. این جریان
در عین حال با نظریات مکتب فرانکفورت (هورکهایمر جوان، نویسنده «دولت اقتدارگرا»)،
پیروان بعدی آنها تحلیل ماتریالیست را با آموزه های روانکاوی (فروم، رایش، مارکوز) پیوند
زدند...

۱۷) در این مفهوم، حرکت چریک های شهری در پی تخریب چهره دولت بوده و بطور
مشخص به این معنا ست که برای تخریب نمادین آن نسبت به تخریب عینی آن اولویت
قائل می شود...در این زمینه به منبع زیر مراجعه شود :

Latour B., "A few Steps Toward an Anthropology of the Iconoclastic
Gesture", Science in context, vol. 10, n°1, 1997, pp.63-83.

۱۸) این خصوصیات در عین حال با زمینه روش شناختی نیز تداخل پیدا می کند. و باید
دانست که تعارضات، در منطق تحریک آمیز خود، با انبوهی نوشته همراه است. خصوصیت
برجسته سال های سربی در همین نکته نهفته است، به این معنا که ما با مجموعه گسترده
ای از نوشته هایی سرو کار پیدا می کنیم که توسط بازیگران، و به همین ترتیب توسط
تماشاگران و طرفداران به نیت نقد بازیگران صحنه نوشته شده است. این نوشته ها در
مجموع نوعی دستورالعمل را در مبارزه انقلابی تشکیل می دهند، که می توان در آنها به
مفاهیم متعدد و برداشت های گوناگون از مبارزات دسترسی پیدا کرد که بطور مشخص
اساساً در پیوند با مفهوم مبارزه است. (Horst Mahler ج)

۱۹) باز نویسی نامه هورست ماهلر در
Klaus A., Aktivitäten und Verhalten inhaftierter terroristen, 1^e éd 1983,
Bonn, Bundesministerium des Innern, 1985, p.12.

۲۰) نامه بادر ماینهوف، همان مرجع Ulrike Meinhof (چ)
۲۱) نامه اولریک ماینهوف . پرونده نامه های زندانیان سیاسی در آلمان بین سالهای ۱۹۷۳-
۱۹۷۷

Das infoBriefe des Gefangenen aus der RAF, 1973-1977, édité par Bakker
Schut P., s.I Hambourg, Neuer Verlag, p.20

۲۲) در نوشته های چریک های شهری آلمان، مفهوم قدیمی «ضد انقلاب» غالباً به شکل
«ضد شورش» تغییر می کند.

۲۳) این نظم «سازشکاری اختناق» در متن ماکوز مورد بررسی قرار گرفته است
Marcuse H., "repressive Toleranz" in Wolff R.P., Moore B(dir), Kritik der
reinen Toleranz, Francfort/M., Suhrkamp Verlag; 1066, pp.81-117

۲۹) مصاحبه با اولریک ماینهوف در روزنامه فرانسوی میشل ری ، انتشار مجدد در مجله
اشپیگل شماره ۲۵، ۱۵ ژوئن ۱۹۷۲. صفحه ۷۲

۳۰) به طور مشخص در این جا منظور گروهان گیری مرد سیاسی پیترو لورانز در سال
۱۹۷۵ است که آزادی پنج زندانی سیاسی را در این دوران امکان پذیر ساخت.

۳۱) گروهان گیری کارمندان سفارت آلمان در استکهلم در سال ۱۹۷۴، و بخصوص تکرار
مجدد و موفقیت آمیز ربایش پیترو لورنز توسط هانس مارتن شله یر که به «پائیز آلمان»
انجامید از چنین منطقی بر می آمد.

۳۲) ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۳ اینگه ویت Inge Viêt
(گروه جنبش ۲ ژوئن) همراه با دو زندانی دیگر در بخش زنان در زندان لهرتر استراشه در
برلن با خراشیدن میله های یک پنجره فرار می کنند.

۱۳ نوامبر ۱۹۷۳ تیل مه یر Till Meyer
(گروه جنبش ۲ ژوئن) به کمک کماندوئی از خارج زندان فرار می کند ۷ ژوئیه ۱۹۷۶
Inge Viêt, Monika Berberich, Juliane Plambeck et Gabriele Rollnik

که همگی از اعضای فراکسیون ارتش سرخ بودند (اینگ ویت به این سازمان می پیوندند) به
وسیله اسلحه گرم که از پیش وارد زندان کرده بودند و کمک کماندو از خارج موفق به فرار
می شوند.

۱۸ نوامبر ۱۹۷۶ تیل مه یر همراه با چهار زندانی دیگر با بریدن میله های پنجره زندان
دوباره فرار می کند.

۶ فوریه ۱۹۷۸ در «سل» مقامات زندان نقشه فرار زیگورد دبوس از فراکسیون ارتش سرخ
را کشف می کنند که تقریباً به مرحله نهایی نزدیک شده بود.

*

نگرشی اجمالی

به روانشناسی شکنجه گر

عزت مصلازاد

شکنجه گران از آسمان به زمین نیفتاده اند. آنان محصول فرهنگ
خشونت، جباریت، اختناق، و اقتدارگرایی هستند. من خود بارها، قربانیان
شکنجه را دیده ام که بر اثر شکنجه و شستشویه مغزی منظم تبدیل به
شکنجه گر شده اند. نمونه بارز این تراژدی توأبان سیاه چال های جمهوری
اسلامی اند که از نهایتی به نایت دیگر کشانده شدند و بعضاً در شکنجه و
اعدام هم بندی های خود گویه سبقت را از پاسداران شکنجه گر بودندند.
در این مورد نویسنده تبعیدی و زندانی سیاسی سابق منیره برادران چنین
می نویسد:

"زندانیان برای بازجوها و شکنجه گران، که اغلب مردان جوانی هستند،
سکوی ترقی شغلی به حساب می آید. اینان از قدرت مطلق برجسم و روان
زندانی برخوردارند... ساده نگری است اگر فکر کنیم که شکنجه گران را آدم
های سادیسیت و بیماران دگرآزارتشکیل می دهند. شاید در بین شکنجه
گران نمونه هایی هم از این نوع کم نباشند. اما تجربه نشان داده است که
آدم های بسیار معمولی هم گاه می توانند قهارترین شکنجه گران باشند...
هرشخصی، وقتی قربانی اش را خارج از هیئت انسانی اش ببیند، قادر به
شکنجه است آنچه که به او توان جنایت را می دهد قدر بی چون و چرا
و نگرش بسته ایدئولوژیک به جهان است. شکنجه گران در حکومت جمهوری
اسلامی آدم های سخت مذهبی هستند که کار خود را وظیفه شرعی و جهاد
می دانند." (۱)

این مقاله کوششی است فروتنانه در جهت بررسی شخصیت و روانشناسی
شکنجه گران در ارتباط با روانشناسی اجتماعی شکنجه. نویسنده وظیفه ی
خود می داند از کمک های بی دریغ دوست و همکار خود منیره محمدی
در نگارش این مقاله سپاسگزاری کند.

دوره های کارآموزی و شستشوی مغزی

در جریان آموزش کاندیدای شکنجه گر، او را از خانواده، دوستان و در یک
کلام تمام روابط مهم گذشته جدا می کنند. شاگردان مکتب شکنجه با
همقطاران جدید آشنا می شوند و در رابطه با یک نظم تازه ی اجتماعی
قراری گیرند با قوانین و ارزش های کاملاً متفاوت. به شکنجه گران آینده،
اسامی جدید داده می شود، زبان تازه ای بین شان جا می اندازند و به آنان
تلقین می کنند که تافته ی جدا یافته اند و از دیگران برتر. (۲)

در برخی از رژیم های جبار، شکنجه گران باید دوره های سخت آمادگی را
چه از لحاظ تئوریک و چه از جنبه ی عملی با موفقیت به پایان برسانند. در
کلاس های تئوریک مرتباً به آنان تبلیغ می کنند که مثلاً کمونیست ها
دشمن آب و خاک آبا و اجدادی هستند و زندانیان کرم های کثیفی هستند
که باید له شوند. در جریان این دوره هاست که افراد تحت آموزش توسط
مربیان خود شکنجه و تحقیر می شوند. گاهی آنان را از خوردن و نوشیدن و
ادراز و مدفوع کردن برای مدت های طولانی باز می دارند و در این مدت
آنان را مشمول زشت ترین دشنام ها و توهین ها قرار می دهند.

نظام های شکنجه گر، کارآموزان شکنجه گری را بتدریج برای ارتکاب این
جنایت آماده می سازند. در یونان دوران حکومت سرهنگان کارآموزان
شکنجه گری را پس از انتخاب از مراحل ذیل می گذرانیدند:

"ابتدا آنان را با زندانی در تماس قرار می دهند. به این ترتیب که به آنها
مأموریت می داند که غذا برای زندانی ببرند و گه گاه به آنان کتک بزنند.

در مرحله‌ی بعدی کارآموز را نگهبان اتاق شکنجه می‌کردند تا شاهد شکنجه‌ی زندانیان توسط دیگران باشد. از او می‌خواستند که هر از چندی به عنوان عضوی از گروهی که زندانیان را شلاق می‌زدند وارد عمل شود. کارآموز سپس این مأموریت را می‌یافت که آن دسته از قربانیانی را سرپا نگه داشته بودند زیر نظر بگیرد و هر زمان زندانی حرکت کرد ساق پایش را با شلاق فروکوبد." (۳)

هدف از همه‌ی این کارها این است که شخصیت گذشته‌ی شکنجه‌گر آینده را درهم بکوبند، او را از لحاظ روانی نسبت به شکنجه، عاری از احساس و عاطفه انسانی کنند.

اطاعت

شکنجه به صورت تنگاتنگی با مساله اطاعت گره می‌خورد. در نهادهای مبتنی بر سلسله مراتب مانند ارتش، پلیس، و به ویژه سازمان‌های اطلاعاتی، اطاعت به عنوان بالاترین ارزش‌ها و عالی‌ترین درجه شایستگی مورد ستایش قرار می‌گیرد. شکنجه‌گران از بین متعصب‌ترین عناصر انتخاب میشوند و کسانی که تمایل بیشتری برای اطاعت دارند مورد توجه ویژه قرار می‌گیرند. شکنجه‌گران به طرق مختلف خود را از مسئولیت اخلاقی جنایت‌ای را که مرتکب میشوند مبرا می‌سازند. مثلاً در دوران انتقالی جامعه که شکنجه‌گران را مورد محاکمه قرار میدهند، اغلب آنان با این جمله کلیشی خود را توجیه کردند: "مجبور بودم اطاعت کنم، اگر من این کار را نمی‌کردم دیگری میکرد".

برای درک روانشناسی شکنجه‌گر باید به نقش اطاعت در ارتکاب شکنجه توجه کرد. بر اساس یک تحقیق روانشناسی اطاعت از بالا دستان نقش مهمی از تصمیم برای ارتکاب جنایت شکنجه ایفا می‌کند. در سال ۱۹۸۷ یک جنایتکار جنگی بنام کارلوس باربی در لیون فرانسه محاکمه شد. او متهم بود که یهودیان و اعضای نهضت مقاومت فرانسه را قبل از ارسال به اردوگاه‌های مرگ نازی محاکمه کرده است. در جریان این محاکمه او چنین گفت: "من فقط فقط وظیفه ام را انجام می‌دادم... من به مقاومت احترام می‌گذاشتم... جنگ جنگ است." شکنجه‌گری بنام ژولیوس سزار کوپریا بهانه‌ای مشابه شکنجه‌گری خود را توجیه کرد: "مقامات مرتباً به ما گوشزد می‌کردند که برای گرفتن اعتراف باید شکنجه کنیم. شکنجه وسیله‌ای بود برای دست یابی به یک هدف." (۴)

روانشناسی اطاعت ممکن است به صورت یک تعبد و اطاعت کورکورانه درآید. یکی از مؤلفین در ارتباط با محاکمه‌ی آدولف آیشمن چنین نوشته است:

"اودر جریان محاکمه اش در اورشلیم جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نگذاشت که چنانچه دستور می‌گرفت که پدرش را هم بکشد، او این کار را انجام می‌داد. او کاملاً بیاد می‌آورد که اگر وظیفه‌ای که به او محول شده بود به انجام نمی‌رساند دچار عذاب وجدان می‌شد." (۵)

رژیم‌های ستم‌گر، حامی پروپا قرص اسارت فکری و روانی انسان‌ها، و دشمن سرسخت اندیشه‌ی مستقل‌اند. به عنوان مثال در ایران امروز تاکید زیادی بر ایدئولوژی اسلامی در اطاعت از خدا، رسول (ائمه اطهار)، و ولی امر می‌شود. اسلام خود از نظر لغوی تسلیم را معنی می‌دهد. از کودکی به افراد آموزش داده می‌شود که باید از دین و سردمداران دینی‌اش پیروی کنند. همین تاکید بر روی اطاعت و وفاداری محض بود که نیروهای بسیجی را به وجود آورد، که آماده‌اند بی چون و چرا دست به کشتار زنند. در این رابطه، شستشوی مغزی مداوم و بالا بردن نقش چنین نیروهایی نیز باعث می‌شود که احساس خود بزرگ بینی به این آدم‌کش‌ها دست دهد که با خیال راحت انسان‌ها را مورد شکنجه و آزار قرار دهند.

انسان زدایی

رژیم‌های شکنجه‌گر همواره به شیوه‌هایی دست می‌زنند که در رابطه با جنایت خود احساس عذاب وجدان نکنند. یکی از کارهایی که در این رابطه صورت می‌گیرد دیو جلوه دادن قربانی است و سرزنش کردن آنها که هر بلایی بر سرشان بیاید سزاوار آنانند، زیرا خودشان این بلا را بر سر خود آورده‌اند. به یاد می‌آورم در زمانی که زندان بودم یک بار پدرم را به ملاقات من آورده‌اند، در پایان ملاقات که مرا به سلولم می‌بردند حال پدرم به هم

خورد و پیر مرد بی‌هوش شد. شکنجه گرم رو به من کرد و گفت "واقعاً که تو نسبت به پدرت ظلم کردی".

سرزنش قربانیان با تحقیر مداوم و برچسب زدن‌های گوناگون به آنان تکمیل می‌شود. رژیم‌های فاشیستی غالباً قربانیان خود را به عنوان "کمونیست‌های بی وطن" شکنجه می‌کنند. در آلمان نازی از یهودیان، کولی‌ها، هم جنس خواهان و کمونیست‌ها را سم می‌خواندند. در دوران استالین مخالفین را به عنوان "ارتجاعی"، "عامل بورژوازی" و "ضد انقلاب" شکنجه و مقتول می‌کردند. در زمان شاه مخالفین با اصطلاحاتی مانند "خرابکار"، "اشرار مسلح"، "ضد امنیتی" و نظایر این‌ها از دم تیغ می‌گذرانیدند. می‌دانیم که در جریان نسل‌کشی آوریل ۱۹۹۴ رواندا، بیش از ۸۰۰ هزار نفر از قبیله‌ی توتسی توسط اکثریت "هوتو" قتل عام شدند. قبل از اجرای این برنامه‌ی شوم نسل‌کشی، "سیلی از تبلیغات ضد توتسی فضا را پر کرد". هوتوهای افراطی و متعصب توتسی‌ها را منزنا (سوسک) خواندند. آنان به "یک سلسله تبلیغات آتش‌زا با هدف دیو جلوه دادن توتسی‌ها و انسان زدایی از آنان" دست یازیدند. (۶) شکنجه‌گران جمهوری اسلامی از برچسب‌های مذهبی علیه قربانیان خود کمک می‌گیرند.

آنجا که به جنایت شکنجه می‌رسد، شکنجه‌گزار اصطلاحات نرم و ملایم استفاده می‌کنند. در زمان شاه بجای شکنجه اغلب کلمه‌ی نوازش را بکار می‌بردند و به اتاق شکنجه اتاق تمشیت (آمادگی) می‌گفتند و شکنجه‌گران یکدیگر را دکتر صدا می‌زدند. در جمهوری اسلامی بجای شکنجه اصطلاحاتی مانند "ارشاد" و "تعمیر" را مورد استفاده قرار می‌دهند. در بسیاری رژیم‌های شکنجه‌گر، بجای شکنجه اصطلاحاتی مانند "بازجویی سنگین"، "رقص" و "بازی فوتبال" و بجای کشتار همگانی و پاکسازی قومی اصطلاح "راه حل نهایی" را بکار می‌برند. در برخی از دیکتاتوری‌های نظامی اصطلاح "مهمانی چای" را در رابطه با قربانی بکار می‌بردند که گروهی از نظامیان او را محاصره و مشمت باران می‌کردند. معنی "مهمانی چای" با نان برشته "این بود که یک دسته از افراد پلیس با باتوم به جان قربانی می‌افتادند. کاربرد تمامی این ترفندهای روانشناسانه بخاطر آن است که بقایای عاطفه‌ی انسانی در شکنجه‌گرا باز بکشند و او را تشویق کنند بی هیچ عذاب وجدانی به شکنجه و کشتار ادامه دهد.

شخصیت دوگانه

از تکنیک‌های روانی دیگری که شکنجه‌گران به خاطر ادامه کار دهشت بار خود بکار می‌گیرند پیروی از یک شخصیت و زندگی دوگانه است به این ترتیب که یک شخصیت آنها در حوزه شکنجه عمل می‌کند و شخصیت دیگرشان در خارج از آن، مثلاً آنان در خانه هرگز نه از شکنجه حرفی به میان می‌آورند نه راجع به کارشان صحبت میکنند. قطعه زیر از "کتاب آغوش‌ها" نوشته ادواردو گائو بیانگر این شخصیت دوگانه‌ی شکنجه‌گراست:

"... خودش است و خودش نیست... بهر جهت مأموری است که رأس ساعت به سرکار روزانه اش می‌رود و کارش را انجام میدهد. در پایان یک روز خسته کننده که کارش تمام میشود، شکنجه‌گر دستانش را می‌شوید و به خانه باز میگردد. احمدو غراب کسی که برای استقلال الجزیره می‌جنگید این را برایم تعریف کرد. احمدو توسط یک افسر فرانسوی برای چندین هفته شکنجه شد. هر روز، سر ساعت ۶ بعد از ظهر شکنجه‌گر عرق را از پیشانی اش پاک میکرد. اجاقی برقی شکنجه را از پرز در می‌آورد و لوازم شکنجه را به کناری می‌نهاد. آنگاه در در کناره فرد شکنجه شده می‌نشست و راجع به مسائل خانواده‌گی اش شروع به صحبت میکرد. او راجع به ترفیع عقب افتاده اش حرف می‌زد و اینکه هزینه زندگی چقدر بالاست. شکنجه‌گر میگفت که چقدر زنش آدم بی تفاوتی است و اینکه کودک تازه متولد شد اش هم به او اجازه نداده است که تمام شب چشم بر هم گذارد. او در مورد شهر کثیف خودش به نام "اوران" سخن میگفت و همچنین در مورد سرهنگ مادر قحبه که ... احمدو که غرق خون شده بود و از درد می‌گریزد و از تب می‌سوخت خاموش بجا میماند و لب از لب تکان نمی‌داد" (۷)



دگراندیشان با قساوت برخورد کند. ادیان یا مرام های برتری طلب همواره برای خودشان دشمن می تراشند زیرا خواهی نخواهی همواره کسانی یافت می شوند که با اعمال ویا حتی وجود فیزیکی خود جلوپیاپی شدن دین یا مرام "برتر" را می گیرند. دراین حالت شکنجه، قتل ویا حتی کشتارهمگانی امکان بالقوه پیدا می کند بویژه اگر دین یا مرام "برتر" عناصری ازادیکالیسم را درخود داشته باشد. شعارهیتلری "آلمان بالاتراز همه است" واعتقاد راسخ به برتری نژاد ژرمن باعث شد که هیتلرتواند بخش بزرگی از مردم آلمان را درمسیر نابودی کامل یهودیان، کولی ها، هم جنس خواهان وحتی آلمانی ها معلول بسیج کند. در کامبوج نیز "ایدئولوژی برتر" برای ایجاد یک جامعه ی کشاورزی تساوای گرایانه به کشتارهای میلیونی منجر شد.

پس از جنگ جهانی سوز دوم، دادگاه معروف بین المللی نظامی نورمبرگ جنایتکاران جنگی را مورد محاکمه قرارداد. دراین دادگاه شکنجه گران هیتلری دلیل پیوستن خودرا به نیروهای اس اس علاقه به آرمان های سوسیالیسم ملی، عشق به درگیر شدن در فعالیت های نظامی وشبه نظامی وحقوق ومزایای بالاتراعلام داشتند. دریونان شکنجه گران رازبین ارتشانی انتخاب می کردند که از خانواده های ضد کمونیستی برخاسته بودند وتمایل بیش از حد به اطاعت از مافوق نشان می دادند. در کلیه ی این قبیل موارد افراد منتخب تحت آموزش منظم ایدئولوژیکی وبه عبارت دیگر شستشوی مغزی قرار می گرفتند.

دگم اندیشی مذهبی همواره به عنوان یکی از هولناک ترین ابزارهای توجیه شکنجه عمل کرده است. شکنجه گر خودرا صاحب دین برحق و برتر و قربانی اش را گناهکار، کافر ومهدورالدم به حساب می آورد. در چنین حالتی شکنجه و قتل وجنایت بصورت اعمال مقدس وخدای گونه درمی آیند. جمله ی معروفی است ازبلیز پاسکال بدین مضمون که "انسان شرارت را آنقدر کامل وبا شادمانی انجام نمی دهد وقتی که بخاطراعتقادات مذهبی اش به آن دست می یازد." مارک تواین نویسنده ی نامدار آمریکایی بیش از صد سال پیش درباره ی نقش خشونت بار ایدئولوژی مذهبی چنین نوشته است:

"انسان تنها حیوان مذهبی است. تنها حیوانی که از مذهب برحق برخوردار است و در آن واحد از چندین مذهب برحق. او تنها حیوانی است که همسایه اش را به اندازه ی خودش دوست دارد، لیکن گلو ی او را می برد اگر دین است صراط مستقیم نباشد. اودرتلاش صادقانه اش برای هموار کردن راه برادرش بسوی شادمانی وبهشت از این کره ی خاکی یک قبرستان ساخته است." (۸)

بی مایگی

روان شناسی شکنجه گر با مساله بی مایگی ارتباط تنگاتنگ دارد. "بی مایه" از نظر فلسفی به کسی اطلاق میشود که سطحی و تنگ نظر است و فرهنگ و فلسفه انسانی را درک نمیکند، از زیبایی ها لذت نمیبرد، گوش

دوست و هم زنجیر من آقای محمد تقی تام در زندان برایم تعریف کرد که روزی او را برای بازجویی بردند، آقای عضدی رئیس بازجویان شخصاً امر بازجویی و شکنجه او را به عهده میگیرد. او تام را با لگد، سیلی و شلاق فرو میکوبد، سرش فریاد میکشد و او را به باد فحشهای رکبیک میگیرد. ناگهان تلفن زنگ میزند. عضدی شکنجه را متوقف می کند، نوع مکالمه عوض میشود. آقای تام میگفت که "از شیوه گفتگو فهمیدم که او با دختر کوچکش سخن میگویی. او با چنان لطافت، احساس و لحن عاشقانه با فرزندش سخن میگفت که برای لحظه ای شک کردم که او همان شکنجه گرو حشی چند لحظه پیش است."

ترس

تهدید وار عاب مستتر در نظام های ستمگرا دامن شکنجه گران را می گیرد. آنان کاملاً آگاهند که چنانچه شغل خودرا رها کنند رژیم آنان را به عنوان عنصر خائن سربه نیست خواهد کرد. آنان که خود طبق دستور دینا بودی بسیاری از کسان و خانواده هاشان شرکت داشته اند نیک می دانند که در صورت تمرد چه سرنوشتی در انتظارشان خواهد بود. شکنجه گران و گرگان خون آلوده دهان انسانیت ومعرفت از مردم وقربانیان خویش نیز وحشت دارند وادامه حیات خودرا در حفظ وضع موجود می دانند. عکس العمل روانی این ترس همیشه است که توان اندیشه ی منطقی راز شکنجه گرسلب می کند و او را در حد دفاع از ابتدائی ترین غریزه ی حیوانی (غریزه ی بقا) که مستلزم ادامه ی شکنجه است تقلیل می دهد. در مورد نقش اجتماعی ترس بعداً سخن خواهیم گفت.

داروینیسیم اجتماعی

ددمنشانی که به وحشی گری هایی مانند نسل کشی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت وشکنجه دست می زنند، اغلب جنایت خود را زیر پوشش داروینیسیم اجتماعی توجیه می کنند. دانشمند انگلیسی چارلز داروین (از ۱۸۰۹ تا ۱۸۸۲ میلادی) ضمن تحقیقات پی گیر خود نشان داد که بنیاد تکامل بیولوژیکی بر مبارزه ی قوی وضعیف وانتخاب طبیعی از طریق بقای اصلح استوار است. داروین هرگز نظریه تکامل بیولوژیکی خود را به اجتماعات انسانی تعمیم نداد. این کشیش واقتصاددان انگلیسی توماس رابرت مالتوس (از ۱۷۶۶ تا ۱۸۳۴ میلادی) بود که در نظریه ی جمعیت خود اعلام داشت که رشد جمعیت، بشریت به جایی خواهد رسانید که انسان ها (به قول هابس) مانند گرگ یکدیگر را خواهند درید. اگرچه داروین کتاب نظریه ی جمعیت مالتوس را خوانده بود ولی تحقیقات او مستقل از مالتوس وبا مسافرت علمی وآزمایشات عینی صورت پذیرفته بود وربطی به نظریه پردازی های مالتوس نداشت.

سلاخان جسم وروح انسانی در اقصی نقاط جهان با بی شرمی وبه شکلی من درآوردی نظریه ی تنازع بقاء داروین را به جوامع انسانی تعمیم می دهند. به یاد می آورم که در یکی از شب های اردیبهشت سال ۱۳۵۲ خورشیدی مرا در زندان اوین به بازجویی برده بودند. آقای رسولی سرباز جو وشکنجه گرمعروف در حالی که عده ای زندانی را شکنجه می داد با صدای تودماغی خود خطاب به افراد زیر دست خویش فریاد می کشید:

"تنازع بقاءست. بکش تا کشته نشوی!"

اوبالاین عمل خود تلاش می کرد که از یک طرف قربانیان خود را تحقیر کند وروحیه شان را درهم شکنند واز طرف دیگر روحیه هم پالکی های خودرا برای تشدید شکنجه بالا ببرد.

مرام برتر

نظام های جبار شکنجه گران را به صورت منظم مورد آموزش قرار میدهند و آنان را در رابطه با ایدئولوژی شکنجه مورد شستشوی مغزی قرار میدهند. این ایدئولوژی مشتمل است بر شوینیسیم (وطن پرستی افراطی)، داروینیسیم اجتماعی، وفا داری مطلق، تقدیس انجام وظیفه، اهمیت حیاتی وحساسیت شغلی...

هر زمان که فرد، گروه، قوم یا ملتی آئین یا مرام خودرا بصورت مجزا ومطلق درآورد وآترا برتر و بالاترا ز اندیشه دیگران قرار دهد آماده است که با

موسیقی شناس ندارد، از درک هنری بر خوردار نیست. بی مایه در افراطی ترین شکل بی مایگی زندگی را در حد خورد و خوراک و اطفاغ غرایز حیوانی پایین می آورد.

به نظر اینجانب شکنجه گران را می توان به سه گروه تقسیم کرد. نخست آنان که در بالاترین نقطه هرم قدرت قرار دارند و با سیاست گفتار و کردار خود شکنجه را تجویز میکنند بدون آنکه خود در زندان ها یا اماکن شکنجه حضور داشته باشند. به عنوان مثال خمینی در فرمان حمله به کردستان مورخ ۲۷ مرداد سال ۱۳۵۸ خود چنین اعلام کرد: "به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می کنم، اگر با توپ ها و تانک ها و قوای مسلح تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پایه نشود، من همه را مسئول میدانم." این هم پیام خمینی به مجلس خبرگان رژیم در بعد از ظهر همان روز در رابطه با مردم بی دفاع کردستان: "این ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی شود با ملایمت رفتار کرد... این ها یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند... با این ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می کنیم." (۹) به دنبال حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جورج بوش رئیس جمهوری وقت آمریکا اعلام داشت که هرکس با مانیتست با تروریست هاست. او از تفاوت ارزش ها سخن گفت و برای فرار از رعایت کنوانسیون ژنو (حقوق بین الملل انسانی) اسرای وزخمیان جنگ را "جنگجویان دشمن" خواند. سید علی خامنه ای در خطبه ی روز جمعه ۲۹ خرداد (۱۹ ژوئن) اش اعلام داشت که هرگونه اعتراض علیه احمدی نژاد را به خاک و خون خواهد کشانید. این ژست های غیرانسانی چیزی نیست جز دعوت به شکنجه و بسپج صد ها شکنجه گری برای ارتکاب این جنایت دهشتبار.

دومین گروه شکنجه گران طراحان شکنجه اند که در ارتش ها، نهادهای شبه نظامی، پلیس و زندانها از مدارج بالا برخوردارند و ضمن نظارت در اجرای شکنجه خود نیز برخا شکنجه میکنند. اینان گوش به فرمان گروه نخست اند و در چهارچوب سیاست های کلی رژیم حاکم از خود ابتکار عمل به خرج می دهند و از آنجا که معمولاً به کسی حساب پس نمی دهند، بخاطر خوش خدمتی و کسب مقام به جای کلاه سرمی برند و می بندند و می زنند و می کشند و می سوزانند.

سومین گروه شکنجه گران را مجریان شکنجه تشکیل می دهند که گاهی فقط مانند یک ماشین مو به مو و بنا به دستور مافوق شکنجه میکنند.

هرسه گروه بالا بادرجات مختلف بی مایگی مشخص می شوند. در این مورد می توان از نمونه های مختلف تاریخی سخن گفت. به عنوان مثال عیدی امین دیکتاتور سابق اوگاندا که به عنوان انتقام جویی جگریکی از مخالفین خود را خورد، انسانی کله پوک و بی مایه بود. او خود را "الحاج دکتر فیلد مارشال عیدی امین ددا" می خواند. عیدی امین برای حل یک نزاع مرزی ژولیوس نیرره رئیس جمهور وقت تانزانیا را به مسابقه ی بوکس فراخواند. معمر قذافی که برای مدتی طولانی تروریسم مذهبی را رهبری می کرد، در کتاب سبز خود زنان را بخاطر عادت ماهیانه شان فرورترازمردان قلمداد کرد. جورج بوش را خود آمریکائی ها "رئیس جمهور سبک مغز" لقب داده اند. خبرنگاری از خمینی در مسیر ورودش به ایران پرسید که چه احساسی دارد و او پاسخ داد: "هیچ!" همین بی مایگی بود که اندکی بعد دست جلااد را از آستین بیرون آورد.

بی مایگی بصورتی آشکار در گروه سوم شکنجه گران مشاهده می شود. یکی از ساکنان اردوگاه های هیتلری می نویسد: "تمام اس اس هایی را که من وهم اردوئی های من می شناختم افراد بی بربر بودند و بویی از فرهنگ نبرده بودند." (۱۰) در تاریخ میخوانیم که شاه عباس پانصد جلااد در خدمت خود داشت. در بین این جلاادان دو تن چپگیین (گوشت خام خوار) فعالیت داشتند که کارشان این بود که اسرای جنگی و مخالفان شاه را زنده زنده بخورند. در کتاب "پلی بر روی رودخانه درینا" اثر "ایو اندریف" نویسنده ی نامدار صرب می خوانیم که کار فرما، کارگری شورشی را به مرگ توام با شکنجه محکوم می کند. مرجان کولی مامور اجرای این شکنجه می شود. او سه روز شکنجه را طول میدهد و با قساوت قلب و بی هیچ احساسی کارگر بی نوا را مصلوب میسازد تا مزد بیشتری دریافت

کند. این آدم خشن و بی احساس اندکی بعد به خاطر تحویل جسد به طرفدارن کارگربینوا نیزمزد کلان می خواهد.

در زمان شاه، شعبانی (نام مستعار حسینی) زندانیان را به طور تمام وقت و به شکلی حرفه ای شکنجه میکرد. حسینی مردی بود دولا پهنا با شکمی برآمده، پوستی تیره، قدی بلند در حدود ۲ متر و بی اندازه زشت صورت، به طوری که به گوریل بی شباهت نبود. او در سلولها را که به قفس می ماندند باز میکرد و زندانیان را به باد کتک میگرفت. بچه ها میگفتند مردم در باغ وحش به قفس گوریل نزدیک میشوند و اگر بتوانند به او غذا میدهند در حالی که اینجا انسانها در قفسند و گوریل برای ضرب و شتم به قفس آنها وارد میشود.

در مثال های بالا شکنجه گرانی مانند چگیین، مرجان کولی و حسینی از بین بی مایه ترین افراد انتخاب می شوند و ضمن ارتکاب منظم شکنجه روز بروز بی مایه ترمی شوند و درآمد های نتراشیده، نخراشیده و غضب آلوده ظاهری شوند. نمونه ی این افراد را در اسطوره های دینی تحت نام مالک جهنم مشاهده می کنیم.

وجدان گم شده

شکنجه گرانسان تیره بختی است که وجدانش را از او ربوده و از او یک دیو ساخته اند. این موجود الکن که خود را بالکل گم کرده است به شیوه های مختلف خود را توجیه می کند و حتی در دوران پیری از جنایت خویش پشیمان نمی شود. لیکن از آنجا که وجدان آدمی مانند آتش زیر خاکسترگاه سرببرون می زند، پیش می آید که شکنجه گرنیز نتواند شب ها براحتی سرحالت بر زمین بگذارد. من خود بارها رسولی شکنجه گرساواک را در زندان قزل قلعه دیدم که مست بود و تلوتلومی خورد. یکی از هم زندانی ها تعریف می کرد که یک بار رسولی را دیده که از شدت مستی استفراغ می کرده است. گاه اتفاق می افتد که شکنجه گرد خواب صدای جیغ می شنود و پس از بپردن از خواب دیگر نمی تواند بخوابد. در مواردی شکنجه گرمکن است در دوران بازنشستگی از نظر روانی گرایش بیابد که زن و بچه های خود را ببندد و کتک بزند.

سادیسیم

جنایت شکنجه که عمده بخاطر گرفتن اعتراف یا اطلاعات اعمال می شود با انگیزه های شخصی تشدید می یابد:

"گزارش های فراوانی از شکنجه شدگان در دست است که افراد ارتش یا پلیس شکنجه گری بسیار بالاتر از حد خودشان و با تکیه به ابتکار شخصی خشونت بخرج می دهند. شکنجه گران بسیاری حتی خارج از وقت اداری به تعقیب و شکار مخالفان سیاسی می پردازند، آنان را زیر شکنجه می برند و با سر به نیستی می نمایند، و یا از میان زندانیان بصورت تصادفی چند نفری را بیرون می کشند و زیر شکنجه مجدد می برند و یا به آنان تجاوز می نمایند. اغلب این عملیات نه برای بدست آوردن اطلاعات از زندانی، بلکه فقط و فقط از روی لذت سادیستی اعمال می گردند." (۱۱)

یک افسر ارتش اروگوئه که مدتی به شغل شکنجه گری اشتغال داشته است تعریف می کند که شکنجه ممکن است بخودی خود به عنوان "بخشی از کار عادی روزمره و یا با هدف انتقام جویی از زندانی انجام پذیرد. پیش می آید که بین شکنجه گران در رابطه با گرفتن اطلاعات یا درهم شکستن روحیه قربانی رقابت درگیرد. در چنین حالتی شکنجه گرمکن است بخاطر "موفقیت شخصی در انجام وظیفه" تا آخرین رمق شکنجه کند. این هم اعتراف یکی دیگر از شکنجه گران:

"آنگاه که پرنده (قربانی) بخوبی نرم شد می توان او را به شکنجه گرد دیگری حواله داد تا وی نیزافتخار و عظمت کار را نصیب خود سازد. در اینجا مسئله ی موفقیت شخصی مطرح است. توجه می فرمایید. شما با دیگران رقابت می کنید." (۱۲)

شکنجه گرتلاش می کند که شکنجه را کاری عادی جلوه دهد. من خود شاهد بودم که شکنجه گران قربانی را بی هیچ دلیلی تحت شکنجه قرار می دادند تا عکس العمل او را ببینند و ببخشند. آنان گاهی بین خودشان در مورد عکس العمل قربانی شرط بندی می کنند. در رابطه با زنده یاد

مردم، اعمال و اشیاء دیگر در ارتباط با سرشت شان ارزش گذاری نمی شوند. بنیاد حشروتشروزمه از بین می رود." (۱۴)

سردمداران جمهوری اسلامی از آغاز قبضه کردن قدرت سیاسی مخالفین خود را با کاربرد اصطلاحاتی مانند طاغوتی، محارب با خدا، مفسد فی الارض، منافق، لیبرال و غیره تکفیر کردند و توده های بی فرهنگ مردم را در برابر آنان قرار دادند. خمینی فراموش تاریخی مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ خود را علیه کردستان بی دفاع با این عبارت شروع کرد: "بسم الله المنتقم". او خود را بجای خدای خود نهاد و بدینوسیله شکنجه های هولناک، اعدام ها و قتل عام های پیامد این حمله را تقدیس کرد. به دنبال همین فرمان بود که گروه های حزب اللهی در بسیاری از شهرهای ایران با شعار فاشیستی ذیل به راه افتاد:

ما همه سرباز توایم خمینی
گوش به فرمان توایم خمینی
خمینی عزیزم
بگو که خون بریزم

می دانیم که تمام سوره های قرآن (جزیک سوره) با بسم الله الرحمن الرحیم (بنام خداوند بخشنده ی مهربان) شروع میشود. این خود یک طنز تیره است که در جامعه ی امروز ایران شکنجه گران و جلادان، شکنجه و کشتار را با این عبارت شفقت آمیز قرآن شروع می کنند. "خداوند بخشنده ی مهربان" دردست شکنجه گران و جلادان به جلادی هولناک و شکنجه گری بی رحم و آدم کشی وبی مرام تبدیل می شود. این امر می تواند به واژگون شدن ارزش ها در سطح اجتماعی منجر شود.

نتیجه

ولتر در کتاب خود بنام کاندید (ساده دل) از یک انسان شریف سخن می گوید که از طبیعت بکر، به اجتماع فاسد فرانسه پرتاب می شود و سعی می کند در یک مرداب کثیف پاک بماند. متأسفانه ساده دل موفق نمی شود و تحت تأثیر یک جامعه ی پلید، بصورت یک نظامی ضد بشر، در می آید. ولتر در پایان این کتاب به خواننده ی خود چنین پیام می دهد "لیکن بودند و هستند آزاد زنان و آزاد مردانی که در شرایطی به مراتب سخت تر مبارزه کردند و پاک باقی ماندند." در رابطه با قساوت انسان علیه انسان نیز می توان گفت که کسانی که از هویتی نیرومند و متمایز برخوردار باشند و ارزش های درخشان جهان شمول را پاس دارند، صرف نظر از هر فشاری که به آنان وارد شود دست به آزار و شکنجه دیگران دراز نخواهند کرد. لیکن در جوامع بسته که نه انسان ها فرصت آگاهی و آگاهی بخشی می یابند و نه فرهنگ انسانی امکان شکوفایی پیدا می کند، اکثریت آدم ها ممکن است در شرایط تهدید، بی فرهنگی، فقر و تطمیع به شکنجه و آزار هم نوعان خود دست یازند. آنگاه که کل جامعه مسیر تخریب را طی می کند، متأسفانه خیلی ها هم رنگ جماعت می شوند. در چنین حالتی شکنجه و نابودی دیگران برای بسیاری از انسان ها آسان تر و امکان پذیرتر می گردد. در تحلیل نهایی ریشه کردن شکنجه جز با تغییر نظام مبتنی بر جباریت، ستم، تبعیض و بهره کشی انسان از انسان میسر نیست. در این رابطه مبارزه توده ای برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی و پیوند آن با حقوق اقتصادی، اجتماعی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مبارزه ی پی گیر و دراز مدت در جهت روشنگری، خردگرایی، شکوفایی فرهنگی، صلح و همزیستی ضرورت تام و تمام دارد. نفرت را باید با عشق جایگزین کرد که عشق را ارزشی است جهان شمول.

تورنتو/ ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی

پا نویس:

۱- برادران منیره. (۲۰۰۱). روانشناسی شکنجه. سوئد: نشر باران، صفحات ۳۱ و ۳۲.
۲- دوستی تعریف می کرد که در جریان بازجویی شکنجه گریه او پیشنهاد همکاری می دهد و در ادامه ی پیشنهاد خود می افزاید که این همکاری او را به مقام نخست وزیری مملکت خواهد رسانید. دوستم گفت که "در این مرحله خیره به او نگاه کردم و به زبان بی زبانی به او حالی کردم که تو خودت چرا نخست وزیر نیستی. اوچنان با یک ژست بلند پروازانه به من فهماند که از نخست وزیر هم بالاتر است و اعلام داشت که اگر نخست وزیر هم خیانت کند او به حسابش خواهد رسید."



محمد حسن ابراری، یکی از رهبران اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران، چنین شنیدم که نخستین دادگاه نظامی شاه او را به حبس ابد محکوم می سازد. شکنجه گرمشهور ساواک آقای رسولی با همکاران خود شرط می بندد که ابراری در دادگاه دوم به اعدام محکوم خواهد شد و چنین نیز می شود. چه شرط بندی وقیح و بربرمنشانه ای!

روانشناسی اجتماعی شکنجه

شکنجه جز وجدایی ناپذیر تروریسم دولتی است - تروریسمی که ترس در دلها می افکند و تلاش می ورزد که با آحاد جامعه تلقین کند که رژیم قدر قدرت است و جباریت شکست ناپذیر. ترس آفرینان خود از بزدل ترین موجودات روی زمین اند. می گویند پلنگ در شمار ترسو ترین جانوران درنده است. شکارچیان ماهران در می دهند که چنانچه در کوه یا بیابان با پلنگ برخورد کردید روی خود را برگردانید و آرام به راه خود ادامه دهید. اگر جانور گرسنه نباشد با شما کاری نخواهد داشت. در غالب موارد پلنگ قربانی می گیرد زیرا می ترسد. شکنجه و سرکوب نیز ریشه در ترس و بزدلی رژیم های جبار دارد. شکنجه راه میان بری است برای حفظ و تداوم قدرتی که ریشه در پشتیبانی توده های مردم ندارد. گفتار معروفی است از مارکس که "شقاوت ریشه در بزدلی دارد زیرا تنها ترس و بزدلی است که می تواند شقاوت را فعال سازد."

دردوران نوزایی، محکمه ی تفتیش عقاید دانشمند و فیلسوف برجسته ی ایتالیایی ژوردانو برونو (۱۵۵۰ تا ۱۶۰۰ میلادی) را به مرگ محکوم ساخت. برونو قبل از آنکه او را زنده بزنند بسوزانند، به قضات محکمه ی تفتیش عقاید خود چنین گفت: "چه بسا شما این حکم را با ترسی بیشتر علیه من صادر می کنید تا منی که آن را دریافت می دارم." (۱۳)
شکنجه که از فرهنگ ترس و خشونت زاده می شود خود به ترس و خشونت دامن می زند. نظام های ترسوی ترس آفرین گاهی با ایجاد ترس مردم را به کشتار و شکنجه وامی دارند. در جریان سرکوب کمون سال ۱۸۷۲ پاریس، ارتش سرکوبگر چنان وحشتی در دل ها افکنده بود که تنها راه نشان دادن وفاداری به آن این بود که فرد دست خود را به خون کموناردها آلوده سازد. جمهوری اسلامی این آئین ننگین را بشکلی وحشیانه تکرار کرد. شکنجه سنگسار را به شیوه ای طراحی کردند که اگر کسی سنگی به عنوان موافقت پرتاب نمی کرد خود در مظان اتهام می گرفت.

همانطور که قبلاً گفته شد شکنجه گرتلاش دارد که قربانیان خود را دشمن جامعه معرفی کند و آنان را در سطح دیوان مخوف پائین بیاورد و از هر نوع ویژگی انسانی تهی سازد. چنین فرهنگی چه بسا که ارزش های جامعه را واژگون سازد، زور را به عنوان راه حل کلیه ی مسائل اجتماعی جا بیندازد و معیارهای سالم داور را دستخوش تباهی سازد. در این رابطه مناسب است که از "ایگناتیوس مارتین بارو" مدد بگیریم. این روانشناس و کشیش ژرژویت در سال ۱۹۸۹ به همراهی ۵ کشیش دیگر و همچنین خدمتکار و دختر خدمتکار خانه اش توسط جوخه ی مرگ ارتش السالوادور به قتل رسید. آنچه که مارتین بارو در مورد نقش جنگ گفته است می توان در رابطه با روانشناسی اجتماعی شکنجه و دیگر خشونت های غیر انسانی نیز تعمیم داد:

"جنگ جامعه را از لحاظ اجتماعی قطبی می کند و گروه های مردم را در قطب های متضاد و افراطی قرار می دهد. همزیستی انسان ها بشکلی بحران زا مخلوش و به تمایزی شدید بین "آنها" و "ما" منجر می شود.

آن دستگیر و زندانی شدند. کسانی مثل الدریج کلیور، که پیش از آن که سازمانده اطلاعات حزب شود نه سال زندانی کشیده بود. هدف ب.پ.پ این است که از زندان به عنوان وسیله ای برای تبلیغ و پروپاگاندا استفاده کند. هوای نیوتن که از سال ۱۹۶۷ زندانی و در سال ۱۹۶۸ محکوم شده بود و نویسنده ی متن زیر است، مغز متفکر حزب به شمار می رفت. او در زندان لوس پادرس کالیفرنیا به سر می برد. از زندان متونی نوشته و یا نوارهایی ضبط می کرد و برای « بلاک پانتر» که روزنامه و صدای حزب بود می فرستاد. این متن مستقیماً زندان را مورد بررسی قرار می دهد.

بلاک پانتر، ۳ ژانویه ۱۹۷۰

وقتی شخصی ریاضی می خواند، متوجه بسیاری از قوانین ریاضی می شود که روش حل مشکلاتی که برای او پیش می آید را به او نشان می دهند. در مطالعه ی هندسه نیز، یکی از اولین قوانین هندسه این است که « کل هرگز نمی تواند از مجموعه ی اجزاء ی یک شکل، بیشتر باشد». این به این معناست که نمی توان دایره و یا مربعی داشت که بزرگتر از مجموعی اجزاء تشکیل دهنده ی آن باشد. در نتیجه اگر همی اجزاء را در کنار هم بچینیم تا شکلی کامل تشکیل دهند این شکل هیچ گاه نمی تواند از سطح اولیه ی هندسی خود بالاتر و یا بزرگتر باشد. زندان نمی تواند هرگز بر زندانی پیروز شود چرا که زندانبانان همین شیوهی محاسبه را پیشه کرده اند و پیش خود فرض می گیرند که چنان چه جسم یک زندانی را در سلولی حبس کنند، هر آن چه تشکیل دهنده ی فرد است را در اختیار دارند. اما انسان شکلی هندسی نیست و روش محاسبه ی ریاضی نمی تواند در مورد موجود انسانی صدق کند.

در مورد انسان، فقط با خود فرد نیست که طرف هستیم، بلکه افکار، اعتقاداتی که به او انگیزه داده اند و او را پشتیبانی می کنند نیز باید مورد نظر قرار بگیرد حتا وقتی جسمش محبوس باشد. در مورد بشریت، کل بشریت بیش از تک تک افراد آن است. کل بزرگتر از اجزاء است زیرا کل نه تنها جسم را دربرمی گیرد که قابل اندازه گیری و حبس کردن است، بلکه شامل افکار افراد نیز هست که قابل اندازه گیری و یا محبوس کردن نیست. افکار نه فقط در درون ذهن زندانی - که قابل دیدن و کنترل نیست - وجود دارد بلکه این افکار در دل مردم نیز هست.

افکاری که می توانند از جریان ما برای آزادی و شرف کامل خلق پشتیبانی کنند نمی توانند زندانی و محبوس شوند، زیرا ریشه ی این افکار در نزد مردم است هر جا که باشند. تا زمانی که مردم و ایده ی آزادی و سربلندی، زنده است هیچ زندانی قادر نخواهد بود جریان ما را بترساند. افکار آزادی خواهانه توسط تجمع خواهران و برادرانی جریان یافته و ادامه پیدا می کند که فهمیده اند سیستم کاپیتالیستی استثمارگر است که ما را علیه یکدیگر می شوراند، در حالی که خود این سیستم دشمن اصلی است و از فقر ما بهره می برد.

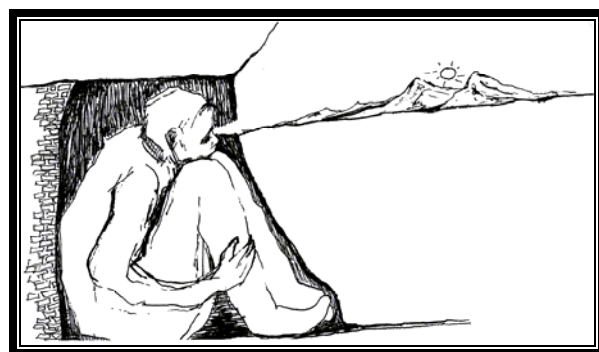
وقتی از چنین افکاری آگاه شدیم خواهران و برادرانی را که تا دیروز دشمن به حساب می آوردیم دوست خواهیم داشت و استثمارگرانی را که دوست می شمردیم جایگاه اصلی شان را خواهیم شناخت. «ایده» همان مردم است؛ احترام و سربلندی مردم، در حالی که به سمت آزادی در حرکتند، نشانه ی قدرتی زنده است که از درون و بیرون زندان می گذرد. زندان، دیوارها، تفنگ ها و زندانبانان هرگز نمی توانند افکار مردم را محصور کنند و یا بر آن مسلط شوند. خلق باید همیشه فکر و ایده ی افتخار و زیبایی خود را به پیش برد.

زندان با این ایده عمل می کند که وقتی جسم فرد را در اختیار دارد انسان را در تمامیتش در اختیار دارد زیرا کل نمی تواند از ترکیب اجزاء بزرگتر باشد. آن ها جسم را در سلولی می گذارند و احساس امنیت و آرامش می کنند. پیروزی زندان زمانی است که فرد همان طور که از او می خواهند، بیندیشد و باور کند. در این صورت است که آنها پیروز شده اند و جنگ را برده اند و در آن صورت، زندانی «بخشیده» می شود.

اما چنین نیست زیرا آن ها که زندان ها را اداره می کنند در بررسی افکار و عقاید خودشان مانده اند و نمی توانند افرادی را که می خواهند کنترل کنند

- 3- Haritos-Fatouros, M. (1988). The official torturer: A learning model for obedience to the authority of violence. *Journal of Applied Social Psychology, 18*, p. 117.
- 4- Stover, E. & Nightingale E.O. (Eds.) (1985). *The breaking of minds and bodies: Torture, psychiatric abuse and the health professions*. New York: Freeman, p. 7.
- 5- Arendt H. (1964). *Reichmann in Jerusalem: A report on the banality of evil*. New York: Viking Press, pp. 22, 25.
- 6- International Panel of Eminent Personalities. (2000). *Rwanda: The Preventable Genocide*. P. 41.
- 7- Galeano, E. (1992). Cedric Belfrage with Mark Schafer (Trs.). *The Book of Embraces*. New York: W.W. Norton & Company, pp. 106-107.
- 8- Twain M. (1991). *Letters from the Earth*. New York: Harper Perennial. P. 227.
- ۹- روزنامه های کیهان و اطلاعات و...، شنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۸
- ۱۰- گوستاو کالر، *روانشناسی شکنجه*، ترجمه رحمان تقی پور، بنیاد حافظ پائیز ۱۳۶۹، صفحه ۱۱
- ۱۱- گوستاو کالر (همان منبع بالا)، صفحه ی ۱۱.
- 12- Fanon F. (1968). *The Wretched of the Earth*. New York: Grove Press, pp. 268-269.
- 13- Dorothea Waley Singer D. (1950). *Giordano Bruno, His Life and Thought*. New York: Schuman
- 14- Martin-Baro, I. (1994). A. Aron and S. Caron, (Eds.). *Writings for a Liberation Psychology*. Cambridge, Ma: Harvard University Press.

*



زندان، موفقیت اش در کجاست؟

برگردان: نجمه موسوی

مقاله ی زیر از شماره ۵۵ فرهنگ و مبارزه (/ 55 n° Cultures & Conflits) 2004, pp.67-70 چاپ پاریس برگردانده شده است

این متن از مجموعه ای که به کوشش فیلیپ اس. فونر برای اولین بار در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسیده استخراج شده است. این کتاب به نام «بلاک پانتر سخن می گوید» به صورت متنی کلاسیک به حساب می آید، به همین دلیل مرتب در دنیا به چاپ می رسد.

حزب بلاک پانتر در اوکلاند کالیفرنیا در سال ۱۹۶۶ بنیان گذاشته شد. دو مبارز سیاهپوست، بویی سیل و هوای نیوتن مانیفستی در ده ماده را به رشته ی تحریر در آوردند. ماده ی هشت این مانیفست خواهان آزادی همه ی زندانبانان سیاه پوست زندان های فدرال است. به سرعت این گروه وارد لیست سیاه آژانس های امنیتی ایالات متحده شده و بسیاری از رهبران

به یاد آن یار

خاطره رفیق محمد نجفی جاودان باد!

یاشار / آمریکا



وقتی از شکم مادر بیرونش کشیدند، به جای گهواره نرم ولرزبان، در کنار مادر رنجور، نحیف و زرد و نیمه جان به آن چوبین داربست سخت قالی دوخته شد. از آوازهای حزین مادر تنها ترانه ای که ذهن محمد را با هنر موسیقی آشنا میکرد (سالان، سالان، اوستونه بیر قرمزی.....) بود و شماره ها نامهای رنگ قالیها اولین حروف، اعداد و کلماتی بودند که به زور ذهن محمد را بجای مواد درسی مدرسه پر می کردند. او که از مادری نیمه جان متولد شده بود، اندامی لاغر و جثه ای ضعیف داشت. او سالهای کودکی را در کارگاه های قالی بسربرده و به قالی بافی ماهرو زبردست معروف شد.

محمد شبها در کلاسهای پیکار با سواد تا کلاس نهم تحصیلات خود را ادامه داد. او روزهای جمعه در جلسات زنده یاد واعظی شرکت جسته و از همین کانالها با نوشته ها و آثار آموزگاران انقلابی بی چون و چو صد ، بهروزدهقانی ، علیرضا نابدل و مرضیه اسکویی دست آشنا شد و در ادامه پویش راهش به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران علاقه مند گشت در سالهای سرکوب و اختناق او هنگام فرار از کشور و در کمال نا باوری به همراه تنی چند از همراهانیش در تور و شبکه ای مری و نامریی از پاسداران حافظ سرمایه داری گرفتار میشوند. او را به ۸ سال زندان محکوم میکنند. وقتی که در زمستان ۱۳۶۹ خبر آمد که نمایندگان سازمان ملل برای بازدید از زندانها به ایران خواهند آمد، لاجوردی بسان زندانبان سراسر ایران فوراً دست به کار شد.

دیوارهایی از بند زندانبان سیاسی ، معروف به بند ختم الله را در زندان تبریز برداشته، و آنرا زیر رنگ بردند سپس در بها را نو نموده و دستشویی های تازه ای نصب کردند و آب گرم و حمام نیز براه شد، ولی آثار جنایتی بی دریغشان از زیر رنگ و در بهای نو نیز نمایان بود، لذا اقدام به تغییر مکان ما نموده و ما را به بند نسوان منتقل کردند. برای مدت کوتاهی ما خود را در کنار دیگر زندانبان یافتیم. عصر بود من و چریک پیر در گوشه ای می خواستیم تصویر روشنتری از آینده نا معلوم بیابیم، سرباز درب را باز کرد و محمد با دو نفر دیگر وارد حیات فندقی بند شدند، دو نفر دیگر را نیز به بند زنان برده بودند. هر سه هم گرسنه، هم تشنه، هم زرد و خسته و بر اثر آن چند ماه شکنجه، رنجور و دل شکسته بودیم. طولی نکشید که محمد را در کنارم یافتیم، سرزیر میگفت، از افتادن به تور اطلاعاتی ها، از مقاومت باور نکردنی زندانبان ، او میگفت اگر اعدام شدم به همگان بگویند که محمد وفادار به طبقه خود بود، و به فداییان عشق

کاملاً بشناسند. برای همین است که حتا وقتی که زندان گمان می کند بر فرد پیروز شده است پیروزی ای در کار نیست. دو تیپ زندانی وجود دارد. اکثریت با کسانی است که حقانیت سیستم موجود بر جامعه را قبول دارند (اشاره به زندانبان عادی. م) این افراد همان هدف های اکثریت یعنی پول، قدرت، مال پرستی و مصرف بیش از حد را دنبال می کنند. با این حال برای رسیدن به این هدف ها روش هایی را انتخاب می کنند که همین جامعه آن را نامشروع می داند. وقتی آنها را پیدا کنند دستگیرشان می کنند و به زندان می افتند. می توان آن ها را کاپیتالیست های غیرقانونی خواند، زیرا هدف شان به دست آوردن هر آن چیزی است که جامعه ی کاپیتالیست، قانونی و مشروع می شمارد. دومین تیپ زندانی کسانی هستند که پایه های این سیستم را رد می کنند. آن ها بر این عقیده اند که مردمی که در پایین نردبان اجتماعی هستند توسط آن ها که در بالا قرار دارند استثمار می شوند.

به این ترتیب است که ستمدیدگان وجود دارند و همیشه برای حفظ موقعیت برتر استثمارگران مورد استفاده قرار می گیرند. هیچ چیز مقدسی در استثمار دیگری و یا مورد استثمار قرار گرفتن وجود ندارد. حتا اگر این سیستم بتواند جامعه را در حد بالایی از کارایی تکنولوژیک برساند، باز هم سیستمی غیرقانونی است زیرا بر شانه های رنج انسان هایی بنا نهاده شده که همان قدر شرافتمندند که آن های دیگری که رنج نمی برند و در آسایش زندگی می کنند. برای همین است که زندانی نوع دوم می گوید که این جامعه و سیستم فاسد است و باید سرنگون گردد. این نوع دوم زندانی، زندانبان سیاسی اند. این زندانی بر حق بودن این سیستم و جامعه را نمی پذیرد و در استثمار فاسد رژیم از جامعه شرکت نمی کند چه در زندان و چه در محلات شهر.

زندان نمی تواند بر هیچ یک از انواع زندانی پیروز شود اگر چه نیروی بسیاری در این کار می گذارد. «کاپیتالیست غیرقانونی» می داند اگر آن چه که زندانبان از او می خواهد را انجام دهد حکمش کوتاه می شود و آزاد شده به جامعه برمی گردد و می تواند به کارهایش ادامه دهد. در نتیجه در برنامه های زندان شرکت کرده و آن چه را از او می خواهند انجام می دهد. او از خود نشانه هایی ساطع می کند تا ثابت کند تغییر کرده، حرف هایی می زند که مسئولان زندان می خواهند بشنوند. زندان او را « تغییر یافته» می شناسد و « توبه کار» و آماده برای برگشت به جامعه. در این صورت زندانی واقعا زندان و مسئولین اش را به بازی گرفته، تا آزاد شود و به کارهای قبلی اش بپردازد. پیروزی ای در کار نیست، زیرا از همان ابتدا زندانی ایده ی جامعه ی فاسد را پذیرفته بود. زندان را هم مانند بخشی از این بازی می داند.

زندان نمی تواند بر زندانی سیاسی پیروز شود زیرا هیچ چیزی نیست که او باید در آن تأیید شود. او جامعه را رد کرده و از شرکت در آن سرباز می زند. شرکت به معنی قانونی دانستن استثماری است که سیستم از مردم می کند. این فکر است که زندانی سیاسی نمی پذیرد، به همین دلیل است که زندانی شده، و برای همین دلیل است که با سیستم همکاری نخواهد کرد و نمی تواند بکند. اما او نیز مانند زندانبان عادی، زندانی محسوب می شود و باید حکمش را بگذراند. با این تفاوت که انگیزه اش مردم اند؛ و زندان تنها جسم او را حبس کرده است.

شرف و زیبایی انسان در ذهن و افکار اوست که او را برتر از یک جسم می کند. هیچ گاه نباید اجازه داد افکار و ذهن زبردست کسی باشند و یا این که دیگری اجازه ی استثمار آن ها را داشته باشد. تا زمانی که انسان قدر زیبایی ذهن بشری را بداند و علیه استثمار و فشار مبارزه کند، حامل یکی از زیباترین ایده های بشریت است. زیرا بشریت بزرگ تر است از مجموع اجزاء آن، به همین دلیل است که افکار و ایده ها در میان مردم و خلق های مختلف برای همیشه وجود خواهند داشت. زندان نمی تواند بر انسان پیروز شود ، زیرا نه دیوارها و نه نرده ها و موانع و نه زندانبانان هیچ یک نمی توانند بر افکار و ذهن بشر غلبه کنند و یا مانع آن شوند.

✱

میورزید، عشق ایشق و مرضیه . صمد و بهروز همیشه در قلبش شعله میکشید.

طولی نکشید که او سخت با ما انس گرفت و ما شدیم مرحم رازهای او ، ولی ماموران اطلاعات شبانه ، مارا برای پنهان کردن از دید بازرسان سازمان ملل چشم بسته از بند زدیدند و ما از چشم بازرسان سازمان ملل بدور مانده و خود را دوباره در پشت درب های آهنین سلولهای ساواک یافتیم. البته نه بازرسی آمد و نه ما را به بند مشترکمان برگرداندند. بعد از ۴ سال ، باز نزدیکیهای عید ۱۳۷۴ ما به پیش محمد و سایرین آمدیم ، اینبار محمدرضا در کیفیت دیگری یافتیم. او خود به یک زندانی با دیسپلین تبدیل شده بود. با برنامه ای کاملاً فشرده روزها را پشت هم ردیف میکرد، او با استفاده از فرصت بدست آمده توانست تحصیلات خود را ادامه دهد، او بعد از آزادی از زندان در رشته شیمی مهندس شد و توانست در کارشناسی ارشد همان رشته ادامه تحصیل دهد، اما در میانه تحصیل مرحله کارشناسی پاسداران حافظ نظم سرمایه داری محمد را از دانشگاه اخراج و نامه ای به او دادند که شما، یعنی محمد نجفی مجاز به ادامه تحصیل نبوده و هیچ اداره ای وابسته به دولت نمیتواند شما را استخدام کند. از این رو محمد اجباراً دوباره به نجاری و لوله کشی روی آورد، فشارهای وارده او را سخت در جامعه خویش غریب و تنها نمود. او فقط در روزهایی که رو به کوهساران و طبیعت می نهاد شادتر مینمود و احساس آرامش میکرد محمد برای ما موثق ترین منبع اخبار در داخل کشور بود، او از هر چه در جامعه اتفاق میافتاد مارا با خبر میکرد. او سخت طرفدار حقوق زنان بوده ، و همیشه درکنار زحمتکشان و طبقه کارگر قرار میگرفت ، محمد سمبل درستی و صداقت انسانی بوده و در عمل همیشه این دو ویژگی را بکار می بست.

رفیق محمد مذهب تک خدایی را همزاد مالکیت خصوصی ارزیابی و شیوه مبارزه در کشورهایی چون ایران را که زیر سلطه سرمایه قرار گرفته اند از ماهی سیاه کوچولوی عمو صمد آموخته بود . رفیق محمد وقتی از کوهستان با یاران خود در تاریخ ۱۸ فروردین ۸۸ به خانه بر میگردد، پیش مادرش دراز کشیده و پلک روی پلک گذارده و دیگر آن چشمهای تیز بینش از هم باز نمی شود ، یاران و آشنایان با دسته گلهایی بدست با تکرار این جمله که مسئولیت تمامی اینگونه ایست قلبی ها با رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی است ، مزار رفیق را گلباران میکنند

نامه ای از رفیق محمد:

سلام دوستان عزیزم.....

من دارم به تو میگم که از نظر روحی حالم خوب نیست. من در گذشته زندگی راحتی نداشتم ولی یک هدف داشتم. تو می دونی که وقتی هدفی داری و انتخاب کرده ای که به آن برسی و در آن راه سعی تمامت را می کنی همه چیز قابل تحمل است. موقعی بود که ما باور داشتیم که سیستم کاپیتالیستی نمی تواند برای ما (انسان ها) زندگی خوبی، که در آن هیچکس برده دیگری نباشد، فراهم کند. اما حالا ارزش های کاپیتالیستی خودشان را به ما تحمیل کرده اند تا ما زندگی خود را بر اساس آن ها بسنجیم. یادت می آید روزی که ما (تو و من) در باره رابطه کارگران با کشورشان بحث می کردیم؟ و تو گفتی که در کشورهای پیشرفته کارگران هم استثمارگر هستند. امروز ما به نقطه ای رسیده ایم که من آرزو می کنم در کشوری صنعتی زندگی کنم. گاهی آرزو می کنم که ایکاش در زندان اعدام شده بودم. ما در جایی هستیم که راهمان جدا می شود. اگر زندگی سعی دارد که همه چیز را از آن تو کند، چرا ما زندگی مان را خراب کردیم. نه، نه، ما اهداف بزرگی داشتیم برای رسیدن به عدالت، عشق، مهربانی، برادری و زندگی امیدوارانه برای همه مردم. حالا من می ترسم که فراموش کنم همه آنچه را که برایش زندگی می کردم. حالا من خیلی رام شده ام و هیچ جرأتی برای شروع زندگی هدف داری، ندارم. اینجا، به مردم مثل کالا نگاه می شود، و دوستی و انسانیت در روابط معنی ای ندارد. نه، به ایران ربطی ندارد، فکر می کنم که دنیا بطور موقت بی معنی شده است. مردمی که از حقوقشان دفاع می کنند تروریست نامیده می شوند و در مقابل، مردمی که دیگران را اشغال می کنند، می

کشندشان، ثروتشان را به غارت می برند پیام آوران آزادی نامیده می شوند. ما، دردنیایی با این وضعیت چه چیزی داریم؟ چند دوستی که بیشترشان در دسترس نیستند. از زمانی که از زندان آزاد شده ام، برخی از دوستان خوبم را از دست داده ام. پس در این دنیای تنهایی، من بیشتر و بیشتر خواب دوستانم و اوقاتی را که با هم داشتیم می بینم و در حین این افکار بی اختیار حق حق می گیریم. در میان دوستان زندانمان، سه نفر جایی ویژه در قلب من دارند؛..... و تو می دانی، تو تنها کسی بودی که می توانستیم غذایمان را با هم بخوریم. من هیچوقت روزی را که تو آزاد شدی و ما همدیگر را بغل کرده بودیم - در حالی که دهان من خشک شده بود و من نمی توانستم حرف بزنم و سعی می کردم نگذارم که تو متوجه آن شوی اما غیر ممکن بود- را فراموش نمی کنم. حالا در این دنیا، موقعیتی عجیب و نامطلوب بوجود آمده است و من نمی دانم که چکار کنم. ... من، تو و تمامی دوستان دیگرم را در رویاهایم در آغوش گرفته و می بوسم، وزندگی خوبی را برای تمام مردم دنیا آرزو می کنم. من می دانم هر دوی شما فکر می کنید من دیوانه ام! من آن را می پذیرم. زندگی خوبی را در کنار یکدیگر برایتان آرزو می کنم.

الان ساعت هست ۲۳/۳۷/۰۹

شاد باشید ، شاد باشید، شاد باشید

زنگ ساعت به صدا در آمد

مدرسه در فاصله دوریست، کیفم را برداشتم ولی زبانم در خانه ماند

۲۱ فوریه روز زبان مادری مبارک باد

*



مادران خاوران

مادران خاوران، مادران عزادار

در تابستان سال ۶۸، اولین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، مادران و خانواده های اعدام شدگان روز ۱۰ شهریور را به عنوان نمادی علیه فراموشی و دادخواهی در گورستان خاوران انتخاب کردند و در آنجا هر ساله مراسم یادبودی بپا می دارند. آنها در طی ۲۰ سال گذشته و به مناسبت های گوناگون با همه بی پناهیانشان در خاوران گردهم می آیند و یاد عزیزانشان را گرمی می دارند. آنها این گورستان را گلزار خاوران نام گذاری کرده و آن را به دیگران نشان می دهند تا فراموش نشوند و فراموش نکنیم.

مادران خاوران سمبل خانواده هائی هستند که فرزندان و همسرانشان در مزار خاوران و در بسیاری از گورهای بهشت زهرا و گورستانهای شهرهای دیگر ایران آرمیده اند؛ هزاران انسانی که در دهه ۶۰ و به ویژه در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ به فرمان خمینی توسط احکام دادگاه های شرع انقلاب اسلامی و به جرم داشتن عقیده ای دیگر در پشت درهای بسته و بدون کوچکترین حق دفاع به قتل رسیدند. سران جمهوری اسلامی

و پاسداران این رژیم همواره خواسته اند تا جنایتشان در پرده بماند؛ همواره مهر سکوت بر آن می ززند تا به خیال باطل یاد و خاطره ها فراموش شوند. آنها در طی سالهای گذشته بطور مرتب تلاش کرده اند تا از حضور خانواده های قربانیان در خاوران و از برگزاری مراسم یادبود جلوگیری کنند و بارها به خاوران حمله کرده، خانواده ها را مورد ضرب و شتم قرار داده، دستگیر کرده، آنها را خراب کرده و یاد و نشانه ها را از بین برده اند. در دی ماه سال گذشته ماموران شبانه به این گورستان حمله کرده و گورهای جمعی را بطور کامل با بولدزر تخریب کردند. با این خیال باطل که سند جنایت، یعنی سند کشتار جمعی زندانیان سیاسی را محو کنند

۲۰ سال بعد و در آغاز تابستان ۱۳۸۸ با مرگ ندا آقا سلطان، نماد خروش اعتراض مردم، جنبش مادران عزادار متولد شد.



مادران عزادار

منیره یکی از اعضای اولیه ی کمیته "مادران عزادار" در ایران می گوید:

«وقتی ندا آقا سلطان زن جوانی که بی گناه و بی دفاع در خیابان امیر آباد تهران به گلوله بسته شد و همه صحنه کشته شدن این دختر را دیدیم که چگونه با چشمان باز از دنیا رفت، با تعدادی از دوستان که عمیقاً داغدار و عزادار بودند و نگران جان فرزندان خود در سطح شهر ها و زندان ها، دور هم جمع شدیم و یک نفر این ایده را مطرح کرد که به یاد ندا غروب شبانه ها در جایی جمع شویم و با سکوت، اعتراض خود را به این فجایع نشان دهیم. بیانیه ای نوشتیم و خواسته هایمان را مشخص کردیم و کمیته مادران عزادار ایرانی را تشکیل دادیم و از مادران درخواست کردیم که شبانه ها از ساعت ۷ تا ۸ عصر به پارک لاله بیایند و در این حرکت به ما بپیوندند. اکنون اعضای این کمیته و سایر زنانی که با آنان همدردی می کنند، هر هفته روزهای شبانه در یکی از پارک های شهر خود با لباسی به رنگ سیاه به نشانه ی عزاداری گرد هم می آیند تا با لب های خاموش غم خود را بیان کنند. خواست مادران عزادار آزادی کلیه زندانیان سیاسی و مدنی و مجازات آمران و عاملان این قتل هاست.

واقعا جای تاسف است که تا کنون به رفتارها و اعمال غیر قانونی که حتی در زندان ها صورت گرفته و مشخص است چه کسانی این اعمال را مرتکب شده اند که منجر به کشته شدن زندانیانی مثل دکتر زهرا بنی یعقوب شده است، هیچ شکایتی به نتیجه نرسیده است اگر مجرمان این قتل ها مجازات می شدند فکر می کنید این همه فاجعه اتفاق می افتاد؟ یا اگر تا کنون روشن می شد، عزیزی که در دهه ۶۰ بخصوص سال ۶۷ اعدام شدند، چه گناهی مرتکب شده بودند و چه عمل غیر قانونی انجام داده بودند، این فجایع تکرار می شد؟»

در اولین سالگرد کشتار تابستان ۱۳۶۷ "خانواده های داغدار" که با دسته های گل در روز دهم شهریور به سوی گورستان خاوران به راه افتادند، در حوالی خاتون آباد با دسته های مسلح پاسدارانی روبرو شدند که «تومبیل های مشکوک» را متوقف می کردند، سرنشینان را مورد بازرسی

بدنی قرار می دادند و می کوشیدند آن ها را به خانه هاشان بازگردانند. با این حال بسیاری توانستند خود را به گورستان برسانند، به خانواده های پیوندند که از سحرگاهان خود را به خاوران رسانده بودند و دسته گل هاشان را در جای جای گورستان افشاندند بودند. حکومت اما مصمم بود که این حرکت را در نقطه خفه کند و از پیدایش آیین بزرگداشت جانباختگان کشتار بزرگ سال ۱۳۶۷ پیشگیری نماید. هم از این رو پاسدارانش را به گورستان گسیل داشت. این ها با توهین و تهدید، ضرب و شتم و بازداشت شماری از شرکت کنندگان در مراسم، خانواده ها را به ترک خاوران واداشتند. در این روز پاسداران به بهشت زهرا ی تهران و چند گورستان دیگر ایران نیز یورش بردند. گورستان هایی که شماری از مجاهدین اعدام شده در کشتار بزرگ را در خود جا داده اند. ۱"

به گفته ی زنده یاد مادر ربیعی که سه فرزندش به دست دژخیمان جمهوری اسلامی کشته شده اند:

"هزار بار آب آن جا را قطع کردند، نگذاشتند که ما کمی آب برداریم. دستشویی بود، خراب کردند. سایه بود، خراب کردند. هزار بار ارمی ها، بهایی ها دور تا دور آن جا را درخت کاشتند. این ها رفتند، کردند، انداختند دور. می گفتند این ها کافرند و نباید هیچ امکانی داشته باشند... چه آن ها که در زندان بودند شکنجه دیدند، چه پدر و مادرهای بیرون. یه وقت ما... یا بچه ها مونو می گرفتند، می بردند کمیته ی هرندی تو شاه عبدالعظیم. یک شب، یک روز نگه می داشتند و تشنه و گشنه ولمون می کردند. از بس که ما رو می بردند، گفتیم پس بابا جان ما را هم نگاه دارید و این قدر نبرید و بیاورید... یه روزی سالگرد اعدام یکی از بچه ها بود. دیدیم که ریخته اند از اوین و زن های پاسدار را آورده اند برای تفتیش ما. گفتند که به خط بایستید. همه به خط سرخاک ایستادیم. زن ها سوا، مرد ها سوا. همه را دونه دونه شناسایی کردند. بعد گفتند خانواده ی چهارازی بماند. از ۶ صبح تا ۴ بعد از ظهر چله تابستان آن جا بودیم. یک روز هم رفتیم باز طرف خیابان معلم. کمیته ای بود، رفتیم آن جا. همه ی ما را به سالن آمفی تاتر کمیته بردند، در را بستند و گفتند: یکی یکی باید بگویید اسم بچه های تان چیست، اگر نگویید ما ملاقات ها را قطع می کنیم. گفتیم اسم فامیل و همه چیزهای بچه های ما را می دانید. می خواهید ملاقات ها را قطع کنید، قطع کنید. بالاخره آن جا باز ما را اذیت و آزار دادند و تا غروب تشنه و گشنه نگه داشتند و غروب ما را بیرون کردند.

ما مادران هم جمع می شدیم. تا پنجاه شصت و می رفتیم دادگستری، بلکه کسی آن جا به داد ما برسد. جوابی به ما نمی دادند. می رفتیم مجلس. ما را راه دادند... رفتیم تو هر اتاقی دیدیم یک آخوند نشسته است. می رفتیم تو. می گفتند بچه های شما آدم می کشند. هر وقت می رفتیم ملاقات به جور شکنجه و اذیت و آزار به ما می کردند. به عناوین مختلف ما را شکنجه دادند. اذیت کردند. دادگستری می رفتیم؛ وقتی مردم صف ما را می دیدند، می گفتند این جا گوشت میدن؟ این جا مرغ میدن؟ می گفتیم، نه. یه خانمی بود خانم الهی. همیشه می گفت ما خون بچه هامون رو دادیم و ایستادیم جواب بگیریم که قبرشون کجاست. ما را متفرق می کردند. بیرون می کردند. یه روز مستقیم رفتیم بیت رهبری. خمینی هنوز زنده بود... ما را فرستادن تو. گفتند که: بچه هاتون تا همکاری نکنند، غیر ممکن است که بیان بیرون."

ومنیره در مصاحبه خود که در سایت مادران عزادار انعکاس یافته

است از جنبش مادران عزادار چنین می گوید:

"دراولین شبیه ۶ تیر ماه تعداد زیادی از زنان که اغلب میان سال و مسن بودند به پارک لاله آمدند و روی نیمکت های دورآب نمای پارک اکثرا با لباس سیاه در سکوت نشستند ولی نیروهای امنیتی و پلیس و لباس شخصی که گردان گردان به پارک آمده بودند تا برای مادران عرض اندام کنند، ۲۰ نفر از آنان را بازداشت و به مدت یک هفته در زندان اوین زندانی کردند که پس از تلاش های فراوان مادران عزادار و خانواده های زندانیان، با قرار کفالت و یا وثیقه آزاد شدند.

شنبه ۱۳ تیر ماه مادران برای جلوگیری از تمرکز نیروهای پلیس در یک پارک، اعلام کردند در ۴ پارک لاله - ملت - گفتگو و اندیشه به سوگ خواهند نشست که با معانعت پلیس از ورود زنان به پارک ها روبرو شدند و یک زن جوان در پارک لاله دستگیر و پس از یکرور آزاد شد. کمیته

بخشی از شعر حکومت اوین سروده‌ی میرزا آفاسگری (مانی)

دژ در دژ بند،
هزار در هزار پرنده.
آسمان، چه سنگین
چه سنگین فروترمی‌آید در اوین.
دیوارها بهم می‌آیند
خاک می‌نوشد شراب جان‌ها را.
شمار در شمار
فرزندانت نیستی را آزمون می‌کنند
میهن اندوهگین!

دشنه‌ی زهرآلوده در پیکر خردمندان،
میله‌ی گدازان در سینه‌ی نیک‌اندیشان.
نه ستاره، نه آفتاب
تنها روشنائی روزهای توست، چکه چکه
که در تاریکی جاودان فرومی‌ریزد، اسیر شیفته!

*

در اوین
جامه‌ی پوسیده‌ی زنان
چشمان برکنده‌ی کهنسالان
پاها بر پولاد گداخته
زبان بلند تازیانه.

*

این شوی کیست که در کاسه‌ی سرش
باده می‌نوشند هرزگان؟
این بانوی بارور کیست که از ینگونه
پرتاب می‌شود بر نیزار نیزه‌ها؟
ای بهت‌زدگان میهن تاریکم
این خواهر کدام شماست
که رگانش را از کالبد برمی‌کشند؟
این دختر کدام شما باناست
که با پرچم هرزگی بر او برمی‌آیند؟
پاسخ دهید با من
ای از تبار کاوه، تهمتن!
این شوی کیست که جانوران
پوزه در پیکر،
و پوزار بر خاکسترش می‌چرخانند؟

*

مادران عزادار که هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شد از مردم یاری طلبیدند و اعلام کردند غروب شنبه‌های هر هفته در تمام پارک‌های ایران حضور یابند و با راهپیمایی، نشستن بر روی نیمکت‌ها با لباس سیاه، گفتن تسلیت به مردم، روشن کردن شمع، بستن روبان سیاه به درختان و... به صورت مسالمت‌آمیز، اعتراض خود را به خشونت‌های رو به افزایش نشان می‌دهند و نمی‌گذارند خون‌های بیگناهی که به ناحق ریخته شده فراموش شود.

یکی از برنامه‌های کمیته مادران عزادار دیدار با مادران و خانواده‌های شهدای اخیر و شرکت در مراسم تشییع، عزاداری و بزرگداشت شهدا است. مثلاً وقتی مادر ندا تصمیم گرفت بنا به دلایل روشن برای مراسم چهلم ندا به بهشت زهرا نرود ما او را تنها نگذاشتیم و مراسم بزرگداشتی برای ندا برگزار کردیم که علاوه بر خانواده و اقوام ندا، برخی از فعالان جنبش زنان، تعدادی از اعضای کمپین یک میلیون امضاء، گروهی از مادران کمپین، گروهی از مادران صلح و تعدادی از زنان اصلاح طلب و خانم اعظم طالقانی هم حضور داشتند و این بزرگداشت مرهمی بود بردل مادر عزادار و داغدار ندا. فکر می‌کنم تصویر زیبایی مادر ندا را در پارک دیده‌اید که با نگاه کردن به شمع‌هایی که روشن کرده اشک می‌ریزد.



نا گفته نماند که خانم پروین فهیمی مادر سهراب اعرابی اولین مادری بود که اعتراض‌اش را نسبت به کشته شدن پسرش و بی‌خبری و سرگردانی خودش به مدت ۲۶ روز بیان کرد و عملاً به پدر و مادرها جرات و شهامت اعتراض داد. واقعا چه چیزی عزیز تر از جگرگوشه مادر است؟

در مورد حمایت‌های جهانی، مادران و زنان در کشورهای مختلف از این حرکت حمایت کرده و شنبه‌ها با مادران ایرانی همراه شده و تلاش مادران عزادار را به کمپینی جهانی تبدیل کرده‌اند.

حمایت خانم شیرین عبادی حقوقدان و برنده جایزه صلح نوبل - حمایت مادران ایتالیایی - مادران عزادار در استکهلم - مادران اطریشی در وین - مادران عزادار ایرانی و آلمانی در برلین، کلن، فرانکفورت و... و حمایت گروه مطالعاتی زنان ایرانی در سن دیگو (امریکا) حمایت ائتلاف بین المللی زنان مدافع حقوق بشر از حرکت حق خواهانه مادران ایرانی از جمله حمایت‌های جهانی از مادران عزادار است.^۲

تنظیم: اصغر ایزدی

۱- ناصر مهاجر با عنوان "جنبش مادران خاوران"، سالنامه نوزدهمین

کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

۲- تمام مطلب نوشته شده درباره جنبش مادران عزادار برگرفته از سایت مادران عزادار است که لینک آن:

<http://mournfulmothers.blogfa.com>

*

هنرمندان و گرافیست های ایرانی، طرح های مختلفی برای پوستر امسال ارائه داده اند که از آن میان، یکی از طرح ها به عنوان پوستر گردهمایی (طراح: مهتاب آرش) برگزیده شده است.
این طرح با ترکیب سالهای ۶۰ و ۶۷ و فتوای قتل عام توسط خمینی در سال ۱۳۶۷، به بیان فاجعه کشتارها در قالب یک اثر هنری می پردازد.
سایر اطلاعات ضروری برای شرکت در سومین گردهمایی سراسری در هانوفر آلمان (۱۸ تا ۲۰ سپتامبر)
محل برگزاری گردهمایی:

Kulturzentrum FAUST e.V.
zur Bettfedernfabrik 3
30451 Hannover

شروع و پایان گردهمایی:

Freitag, 18.09.09 ab 14 Uhr
Uhr ۲۲ Sonntag, 20.09.09 ca.

هزینه ثبت نام و شرکت

برای برنامه ریزی دقیق تر و پیش بینی امکانات بهتر، از شرکت کنندگان درخواست می شود از هم اکنون برای ثبت نام در گردهمایی اقدام کنند.
۱- هزینه سه روز گردهمایی ۴۵ یورو
۲- تخفیف ویژه برای جوانان، دانشجویان، بیکاران و پناهجویان: ۳۰ یورو
۳- هزینه سه روز گردهمایی همراه با چهار وعده ناهار و شام ۶۵ یورو
علاقتمندان می توانند مبلغ فوق را به حساب

M., Esad

Sparkasse Hannover

BLZ 250 501 80
Konto: 190 47 55 003

International:
(IBAN): DE19 2505 0180 1904 7550 03
(BIC): SPKHDE2HXXX

واریز کنند و از طریق Email و یا نامه، آدرس و امکان تماس خود را به کمیته برگزار کننده اطلاع دهند تا امکان خبررسانی و هماهنگی با شما میسر شود.

رزرو اتاق در هتل

در صورتی که نیاز به رزرو جا در شهر هانوفر دارید، کمیته برگزارکننده تعدادی اتاق های یک نفره و دو نفره را در یکی از هتل های نزدیک محل گردهمایی رزرو کرده است.
الف- بهای اقامت در اتاقهای ۲ نفره: شبی ۲۴,۵ یورو (بیست و چهار یورو و پنجاه سنت)

ب- بهای اقامت در اتاقهای ۱ نفره: شبی ۴۱ یورو (چهل و یک یورو)
شرکت کنندگانی که نیاز به رزرو جا دارند، می توانند هزینه هتل را از طریق حساب بانکی فوق واریز کنند. لطفا در سند واریز بانکی، تعداد روزها و نوع اتاق (یک نفره یا دو نفره) ذکر شود تا از اشتباهات احتمالی پیشگیری شود.

شماره تلفن تماس:

۰۱۷۵۹۱۳۸۷۰۹

۰۱۷۷۹۳۶۰۴۸۱

برای پرداخت هزینه ثبت نام:

M., Esad

Sparkasse Hannover, BLZ 250 501 80

Konto: 190 47 55 003

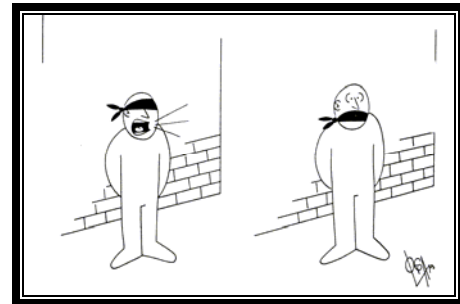
(IBAN): DE19 2505 0180 1904 7550 03:International

(BIC): SPKHDE2HXXX

آدرس تماس: tondardialog@web.de

اینترنت: <http://www.dialoqt.org>

*



مقاومت یا تسلیم؟

سومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران در روزهای ۱۸، ۱۹ و ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹ در شهر هانوفر آلمان برگزار می شود. دو گردهمایی پیشین که در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ در شهر کلن برگزار شده بود، همیاری و همکاری طیف وسیعی از زندانیان سیاسی سابق، خانواده ها و بازماندگان جانفشنان و جانباختگان زندانهای سیاسی ایران و روشنفکران، هنرمندان و فعالین سیاسی و اجتماعی را به خود جلب کرده است. انتظار می رود که گردهمایی امسال، تحت شرایط خاصی که این روزها جنبش اعتراضی مردم ایران و نیز موج وسیع دستگیری ها و کشتار مخالفین در ایران، ایجاد کرده است، به وضعیت فعلی زندان، شکنجه و زندان در ایران توجه ویژه ای را مبذول کند. سومین گردهمایی سراسری که تحت عنوان «مقاومت یا تسلیم؟» برگزار می شود، موضوعات زیر را برای ارسال مقالات تا تاریخ ۰۱،۰۸،۲۰۰۹ اعلام کرده است:

۱- زندان و تلاش جهت بین المللی شدن مبارزه علیه زندان سیاسی

* بازتاب بین المللی وضع زندانیان سیاسی ایران
* تقویت همبستگی بین المللی در دفاع از زندانیان سیاسی
* مسئله دادگاه بین المللی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی: جنبه های سیاسی و حقوقی

۲- جوانان و زندانیان سیاسی

* از کودکان دیروز در زندان تا جوانان امروز در جامعه
* تلاش های فرزندان بازمانده از کشتارهای دهه شصت
* زندان و تجربه آن در نسل جدید مبارزین

۳- زندانیان سیاسی و خانواده جانفشنان

* خانواده جانفشنان و چگونگی ارتباطاتشان در گذشته و حال
* مبارزه با طرح تخریب خاوران
* کار با زندانیان کنونی و کمک به زندانیان سیاسی سابق برای خروج از کشور

* نقش زندانیان سیاسی در مبارزه طبقاتی و روند دمکراتیزه سازی جامعه
* زندانیان سیاسی زن: دیروز، امروز، فردا
۴- مقاومت یا تسلیم؟

* روانشناسی شکنجه: تاثیرات شکنجه و زندان
* درمان و به سازی آثار جسمی و روحی زندان
* زندانیان سیاسی سابق و چگونگی حضورشان در محیطی که اکنون در آن زندگی می کنند

* زندانی سیاسی و مبارزه با سنتهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
* زندانی سیاسی، رژیم اسلامی و اسلام به عنوان یک ایدئولوژی

۵- تلاش برای مستندسازی

* ادبیات زندان
* معرفی کارهای انتشار یافته در فاصله ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹
* مرکز اسناد و آرشیو زندان

انتشار پوستر گردهمایی سراسری